



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق یقیناً
علیهما صابغین

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



وضع علم نحو در سایه سار
امیرالمومنین علی علیه السلام

میرزا علی تنکابنی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وضع علم نحو در سایه سار امیر المومنین علی علیه السلام

نویسنده:

میرزا علی تنکابنی

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	وضع علم نحو تمام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۴	متن تقریظ
۲۱	فهرست مطالب
۲۸	مقدمه
۳۸	فصل اول: تعریف علم نحو
۳۸	تعریف علم نحو
۴۱	معنای نحو در لغت
۴۲	تعریف نحو در اصطلاح
۴۵	ارتباط بین معنای لغوی و اصطلاحی علم نحو
۴۷	علم نحو، اعراب و عربیة
۵۱	فصل دوم: اهمیت علم نحو
۵۱	اهمیت علم نحو
۵۶	ولا یجد من یریره لسانا
۵۷	اقتبس النحو و نعم المقتبس
۵۸	اهمیت علم نحو در کلام ابوعلی فارسی به نقل از ابن جنی
۵۹	ضرورت تعلیم علم نحو در کلام ازهری
۶۰	اهمیت علم نحو در کلام اصمعی
۶۱	اهمیت علم نحو در کلام میزید
۶۱	توصیف حماد بن سلمه درباره علم نحو
۶۲	اهمیت علم نحو در کلام ابن هبیره
۶۳	اهمیت علم نحو در قصیده ابوحنیان

۶۳	اهمیت علم نحو در کلام فاضل هندی
۶۴	اهمیت علم نحو در مناظره ای از پیامبر (ص)
۶۵	تاثیر علم نحو در فهم روایت و استنباط حکم شرعی
۶۸	فصل سوم: اسباب علل و اخبار وضع نحو
۶۸	اسباب علل و اخبار وضع نحو
۷۱	فساد و لحن در کلام عرب
۷۴	فساد و لحن در قرائت قرآن کریم
۷۸	دیدگاه ابن جنی درباره شیوع لحن در قرآن کریم
۷۹	کلام زیبایی در طبقات النحویین و اللغویین
۸۰	دیدگاه ابن خلدون در علت وضع و دلیل اهمیت نحو
۸۳	اختلاط اعاجم، حفظ لغت عربی و حفظ زبان دین
۸۴	اشتباه در حالت مرفوعی اسم فاعل در قرائت قرآن کریم
۸۵	خلط دختر ابوالأسود بین باب تعجب و استفهام
۸۷	لحن مردی ایرانی از نوبندجان
۸۸	اختلاط و ازدواج عجم با عرب
۸۹	خلط و اشتباه بین هیئت اسم فاعل و اسم مفعول
۹۱	فصل چهارم: تعریف و مصادیق لحن و لاجن
۹۱	تعریف و مصادیق لحن و لاجن
۹۴	تعریف لحن
۹۶	مذمت لحن در نزد عمر بن عبدالعزیز
۹۶	مذمت لحن در کلام عبدالملک بن مروان
۹۶	مذمت لحن در کلام شعبی
۹۷	مذمت لحن در نزد سلیمان بن عبدالملک
۹۷	نقد صحت خبر سلیمان بن عبدالملک
۹۸	تاریخ پیدایش لحن
۹۸	تاریخ پیدایش لحن در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

- مراد از ضلالت نسبت به شخص لحن ۹۸
- توضیح ابن جنی درباره این روایت ۹۹
- مصادیق لحن از حیث زمان و مکان ۹۹
- اشاره ۹۹
- اولین لحن در بادیه و عراق طبق گفتار جاحظ ۱۰۰
- مصادیق لحن از حیث اشخاص ۱۰۰
- لحن متکلمین وفقهاء مذاهب ۱۰۰
- لحن در کلام حسن بصری ۱۰۱
- لحن در کلام خلفاء ۱۰۲
- لحن در کلام ادباء ۱۰۳
- لحن سیبویه ۱۰۳
- لحن فرآء ۱۰۴
- لحن در هیئت و حرکات ۱۰۵
- فصل پنجم: واضع علم نحو ۱۰۸
- واضع علم نحو ۱۰۸
- وضع علم نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام ۱۱۱
- گزارش ابن خلکان درباره واضع علم نحو ۱۱۱
- کلام سیوطی در الاقتراح و نقل تفصیل فخر رازی ۱۱۳
- رای نهایی ابوالبرکات الانباری در نزهةالالباء ۱۱۵
- رای نهایی سیرافی در اخبارالنحویین به نقل از ابو عبیده ۱۱۷
- تقطیع روایت سیرافی توسط برخی از مورخین ۱۱۹
- یادگیری أبو الأسود از امیر المومنین علی علیه السلام در کلام زبیدی ۱۲۰
- انتساب وضع نحو به ابوالاسود ۱۲۱
- نقد و بررسی انتساب وضع نحو به عبدالرحمن بن هرمز و نصر بن عاصم ۱۲۴
- رای و ردیه ابن انباری ۱۲۵
- رای وردیه جمال الدین قفطی ۱۲۶

- ۱۲۶ - نقد و بررسی نظریه وضع نحو توسط زیاد و ابن زیاد
- ۱۲۷ - دلیل مخالفت زیاد با درخواست أبو الأسود
- ۱۳۱ - اختلاف در مستمع لحن آیه ان الله برئ من المشركين و رسوله
- ۱۳۱ - شنیدن لحن در قرائت آیه مزبور توسط امیر المومنین علی علیه السلام
- ۱۳۲ - شنیدن لحن در قرائت آیه مزبور توسط پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۱۳۳ - شنیدن لحن در قرائت آیه توسط ابوالاسود
- ۱۳۳ - درخواست زیاد از ابوالاسود و امتناع ابوالاسود
- ۱۳۵ - درخواست ابوالاسود از زیاد و منع زیاد
- ۱۳۶ - نقد و بررسی نقش عمر در بعث وضع نحو توسط ابوالاسود
- ۱۳۶ - الف) استماع لحن در قرائت آیه مزبور توسط عمر
- ۱۳۷ - ب) تنبیه کاتب ابوموسی اشعری به دستور عمر
- ۱۳۹ - فصل ششم: نقد و بررسی آراء محققین معاصر
- ۱۳۹ - نقد و بررسی آراء محققین معاصر
- ۱۴۱ - نقد و بررسی اشکالات احمد امین مصری
- ۱۴۶ - نقد و بررسی اشکالات شوقی ضیف
- ۱۵۷ - فصل هفتم: نقد و بررسی مدح و ذم علم نحو در روایات
- ۱۵۷ - نقد و بررسی مدح و ذم علم نحو در روایات
- ۱۶۰ - تعبیر نحو در روایات
- ۱۶۲ - تعبیر اعراب در روایات
- ۱۶۳ - مقصود از اعراب در کلام صدر الدین شیرازی رحمه الله علیه
- ۱۶۵ - مقصود از اعراب در کلام علامه شعرانی رحمه الله علیه
- ۱۶۶ - أعراب القرآن فأنه عربي
- ۱۶۹ - تعبیر عربیه از علم نحو در لسان روایات
- ۱۶۹ - تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَأَنْتُمْ عَرَبِيَّةٌ كَلَامَ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمُ بِهِ خَلْقُهُ
- ۱۷۰ - نقد و بررسی مذمت دانش نحو در لسان روایات
- ۱۷۱ - مراد از نحو در کلام علامه مجلسی رحمه الله علیه

۱۷۴ ----- مراد از نحو در کلام علامه طباطبایی رحمه‌الله علیه

۱۷۶ ----- دیدگاه علامه سید علی خان مدنی رحمه‌الله علیه

۱۷۷ ----- دیدگاه عباس حسن صاحب کتاب النحو الوافی

۱۷۹ ----- مصادر

۱۸۴ ----- درباره مرکز

وضع علم نحو تمام

مشخصات کتاب

نویسنده: میرزا علی تنکابنی

ناشر: میرزا علی تنکابنی، نجف اشرف، 1401

ص: 1

اشاره

**وضع علم نحو در سایه سار
امیرالمومنین علی علیه السلام**

میرزا علی تنکابنی

متن تقریظ خطیب توانمند و استاد دانشمند

حجت الاسلام والمسلمین شیخ حسین انصاریان حفظه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

علم نحو و دانش ادبیات که ناظر به کامل ترین زبان و زیبا ترین بیان و استوار ترین کلام یعنی زبان عربی است، کلید فهم جملات و راه به دست آوردن حقایق و درک واقعیات مسائل و نهایتاً سبب رسیدن به درست فهمیدن قرآن مجید و روایات پیامبر عظیم الشان و فرهنگ ناب و عرشی و ملکوتی اهل بیت است و بدون آموختن آن تا سر حد اجتهاد نسبت به این دانش گسترده نمی توان درک درستی از قرآن و روایات داشت و این جانب با توجه به اینکه سالیان متمادی به توفیق حق به ترجمه قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، مفاتیح الجنان، اصول کافی، خصال، معانی الاخبار و کامل زیارات مشغول بودم این حقیقت را با جان و دل لمس کردم که بدون فهم کامل ادبیات و به ویژه نحو و صرف آن هم در حد اجتهاد، دست یابی به اعماق قرآن و روایات، حداقل به ظواهر آنها ممکن نیست، لذا بر هر طلبه و دانشجوی علوم حوزوی واجب است ادبیات و دانش لغت عربی و نحو و صرف را تا جایی که بتواند معارف الهی را درک کند و سپس آیات و روایات را در نوشتار و سخنرانی بر اساس لیتفقوها فی الدین به امت انتقال بدهد، و اگر این نباشد تبلیغ بدون فهم قرآن و روایات کاری غیر شرعی و تضییع عمر مردم خواهد بود.

ص: 5

تنظیم علم نحو و ادبیات عرب بنا بر گزارش صحیح تاریخ به روایت مشهور أبو الأسود الدؤلی از وجود مبارک امیر مؤمنان شروع شد و پس از آن به وسیله اندیشمندان شیعه از جمله خلیل بن احمد که از شاگردان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و دارای تالیف با ارزش چون المنظومه النحویة گسترده شد و پس از آن دیگر ادیبان شیعه که در متن این کتاب خواهید شناخت به تالیف و تصنیف و تنظیم این دانش ریشه ای برخاستند، و از این راه خدمتی بی نظیر به معارف الهیه کردند. این که با یقین کامل ذکر کردم شروع نظام یافتن دانش نحو از سوی امیر مؤمنان بود دلیل استوارم [تاریخ القرآن ابو عبدالله زنجانی] است که در آنجا با پراهمین مبین ثابت کرده که پس از گسترش اسلام در ملل غیر عرب خواندن قرآن به صورت درست برای آنان ممکن نبود، ضرورت ایجاب کرد قرآن اعراب گذاری شود، در جلسه ای با نظارت امیر مؤمنان قرآن برای صحیح خواندن عرب و عجم اعراب گذاری شد و دانش نحو با این کار الهی امیر مؤمنان سرمایه نوشته های ادیبان قرون بعد شد و در این زمینه دانشمندان شیعه کتاب های مهم و قابل توجهی نوشتند و پس از آنان به شهادت کتب و گواهی منصفان، بعضی از علمای اهل سنت دست به تالیف کتب صرفی و نحوی زدند، اما از آنجا که تاریخ اموی و عباسی و حکومت های ضد اهل بیت همواره آلوده به خیانت و جنایت بود، در هر زمان به ویژه در این قرن پانزدهم هجری، این روی حقیقت که واضح علم نحو امیر مؤمنان و گسترش دهنده آن اندیشمندان شیعه بودند پرده پوشاننده و گاهی از روی عناد به انکار این واقعیت برخاستند و مساله به

این مهمی را به دیگران حتی به بعضی از امرای سقیفه و حاکمان اموی و عباسی نسبت دادند، ولی باید گفت شب پره قدر خورشید نکاهد، پرده پوشی و انکار که همواره اخلاق شیطانی معاندان بود، هرگز نمی تواند خورشید وجود امیر مؤمنان و اهل بیت را در خدمت به همه علوم اسلامی و علم صرف و نحو غروب دهد، و بجای آن تاریکی مخالفت و دشمنی را قرار دهند.

، و یأبی الله إلا أن یتم نوره و لو کره المشرکون،

عزیزم حضرت حجت الاسلام علی تنکابنی که در حوزه نجف اشرف در سایه معنویت و اقیانوس علم امیر مؤمنان غرق در تحصیل علوم اسلامی هستند و در ادبیات عرب به ویژه صرف و نحو دستی پر قدرت دارند، در این کتاب کم نظیر به تاریخ تنظیم ادبیات از دیدگاه شیعه و این که بنیان گزار آن امیر مؤمنان است و این علم چون علوم دیگر از اقیانوس وجود او در تاریخ جریان پیدا کرد، و این که کتب نحوی و ادبیات اهل سنت نیز نهایتاً به حضرت مولی الموحدین باز می گردد، و با توضیح حق پوشی برخی از بی انصاف ها و معاندان، نویسندگان غیرشیعی توضیح مفصل داده اند امید است عزیزان طلبه و دانشجویان دانشگاه های علوم اسلامی از این کتاب بهره کامل ببرند.

روضه خوان حضرت سیدالشهداء علیه السلام، حسین انصاریان

8/12/1400 برابر با 25 رجب 1443

مصادف با سالروز شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

ص: 7

فهرست مطالب

فهرست مطالب... 11

مقدمه... 19

فصل اول... 29

تعریف علم نحو... 29

معنای نحو در لغت... 31

تعریف نحو در اصطلاح... 32

ارتباط بین معنای لغوی و اصطلاحی علم نحو... 35

علم نحو، اعراب و عربیة... 37

فصل دوم... 41

اهمیت علم نحو... 41

ولا یجد من یعیره لسانا 45

اقتبس النحو و نعم المقتبس... 46

اهمیت علم نحو در کلام ابوعلی فارسی به نقل از ابن جنی... 47

ضرورت تعلیم علم نحو در کلام ازهری... 48

اصمعی اهمیت علم نحو در کلام... 49

اهمیت علم نحو در کلام مبرد... 50

توصیف حماد بن سلمه درباره علم نحو... 50

- اهمیت علم نحو در کلام ابن هبیره 51
- اهمیت علم نحو در قصیده ابوحنان... 52
- اهمیت علم نحو در کلام فاضل هندی... 52
- اهمیت علم نحو در مناظره ای از پیامبر (ص) 53
- تاثیر علم نحو در فهم روایت و استنباط حکم شرعی... 54
- فصل سوم... 57
- اسباب علل و اخبار وضع نحو... 57
- فساد و لحن در کلام عرب... 59
- فساد و لحن در قرائت قرآن کریم... 62
- دیدگاه ابن جنی درباره شیوع لحن در قرآن کریم... 66
- کلام زبیدی در طبقات النحویین و اللغویین... 67
- دیدگاه ابن خلدون در علت وضع و دلیل اهمیت نحو... 68
- اختلاط اعاجم، حفظ لغت عربی و حفظ زبان دین... 71
- اشتباه در حالت مرفوعی اسم فاعل در قرائت قرآن کریم... 72
- خلط دختر ابوالأسود بین باب تعجب و استفهام... 73
- لحن مردی ایرانی از نوبندجان... 75
- اختلاط و ازدواج عجم با عرب... 76
- خلط و اشتباه بین هیئت اسم فاعل و اسم مفعول... 77
- فصل چهارم... 79
- تعریف و مصادیق لحن و لاجن... 79

تعریف لحن... 81

مذمت لحن در نزد عمر بن عبدالعزیز... 83

مذمت لحن در کلام عبدالملک بن مروان... 83

مذمت لحن در کلام شعبی... 83

مذمت لحن در نزد سلیمان بن عبدالملک... 84

تقد صحت خبر سلیمان بن عبدالملک... 84

تاریخ پیدایش لحن... 85

تاریخ پیدایش لحن در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم... 85

مراد از ضلالت نسبت به شخص لحن... 85

توضیح ابن جنی درباره این روایت... 86

مصادیق لحن از حیث زمان و مکان... 86

اولین لحن در بادیه و عراق طبق گفتار جاحظ... 87

مصادیق لحن از حیث اشخاص... 87

لحن متکلمین و فقهاء مذاهب... 87

لحن در کلام حسن بصری... 88

لحن در کلام خلفاء... 89

لحن در کلام ادباء... 90

لحن سیوییه... 90

لحن فرأء... 91

لحن در هیئت و حرکات... 92

وضع علم نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام... 97

گزارش ابن خلکان درباره واضع علم نحو... 97

کلام سیوطی در الاقتراح و نقل تفصیل فخر رازی... 99

رای نهایی ابوالبرکات الانباری در نزهةالالباء 101

رای نهایی سیرافی در اخبارالنحویین به نقل از ابوعمیة 103

تقطیع روایت سیرافی توسط برخی از مورخین... 105

یادگیری أبو الأسود از امیر المومنین علی علیه السلام در کلام زبیدی... 106

انتساب وضع نحو به ابوالاسود... 107

نقد و بررسی انتساب وضع نحو به عبدالرحمن بن هرمز و نصر بن عاصم... 110

رای وردیه ابن انباری... 111

رای وردیه جمال الدین قفطی... 112

نقد و بررسی نظریه وضع نحو توسط زیاد و ابن زیاد... 112

دلیل مخالفت زیاد با درخواست أبو الأسود... 113

اختلاف در مستمع لحن آیه ان الله برئ من المشرکین ورسوله... 117

شنیدن لحن در قرائت آیه مزبور توسط امیر المومنین علی علیه السلام... 117

شنیدن لحن در قرائت آیه مزبور توسط پیامبر... 118

شنیدن لحن در قرائت آیه توسط ابوالاسود... 119

درخواست زیاد از ابوالاسود و امتناع ابوالاسود... 119

- درخواست ابوالاسود از زیاد و منع زیاد... 121
- نقد و بررسی نقش عمر در بعث وضع نحو توسط ابوالاسود... 122
- الف) استماع لحن در قرائت آیه مزبور توسط عمر... 122
- ب) تنبیه کاتب ابوموسی اشعری به دستور عمر... 123
- فصل ششم... 125
- نقد و بررسی آراء محققین معاصر... 125
- نقد و بررسی اشکالات احمد امین مصری... 127
- نقد و بررسی اشکالات شوقی ضیف... 132
- فصل هفتم... 143
- نقد و بررسی مدح و ذم علم نحو در روایات... 143
- تعبیر نحو در روایات... 145
- تعبیر اعراب در روایات... 147
- مقصود از اعراب در کلام صدر الدین شیرازی رحمة الله علیه... 148
- مقصود از اعراب در کلام علامه شعرانی... 150
- أعرب القرآن فإنه عربي... 151
- تعبیر عربیة از علم نحو در لسان روایات... 154
- تَعَلَّمُوا الْعَرَبِيَّةَ فَإِنَّهَا كَلَامُ اللَّهِ الَّذِي تَكَلَّمُ بِهِ خَلْقُهُ... 154
- مراد از نحو در کلام علامه مجلسی رحمة الله علیه... 156
- مراد از نحو در کلام علامه طباطبایی رحمة الله علیه... 159
- دیدگاه علامه سید علی خان مدنی رحمة الله علیه... 161

دیدگاه عباس حسن صاحب کتاب النحو الوافی... 162

مصادر 164

ص: 17



از ابتدای پیدایش لحن و فساد در گفتار و ابتکار امیر المومنین علی علیه السلام در وضع قوانین و قواعد دقیق و منضبط برای حفظ و صیانت زبان عربی و فصاحت قران کریم تا شکل گیری مدارس و مذاهب مختلف نحوی، شیعیان به عنوان پیش گامان تحصیل علوم و فنون مختلف و تاسیس و تطور دانش های مختلف در مجامع علمی و حلقات درسی حضور پررنگ و قابل توجهی داشتند و خود را به عنوان پیروان حقیقی اسلام از هر فرقه و نحله ای بیشتر در برابر حفظ و صیانت زبان قرآن و فهم معانی آیات و روایات مسئول و موظف می دانستند و همواره با سعی و تلاش حامل علوم اهل بیت علیهم السلام و مبین آن برای عموم مردم بودند.

پس از نزول قران کریم در بالاترین منزلت از فصاحت، بلاغت، نظم، اسلوب، تالیف، لغت و سائر جنبه های ادبی بخاطر رعایت تناسب عصر نزول با آداب و سنت قوم عرب که در شعر و نثر و خطابه از هر قوم دیگری برتری داشتند، تمام توجهات و حواس بر محور قران متمرکز گردید و قران به عنوان مهم ترین نص ادبی برای عموم و از این مهم تر به عنوان کلام وحی برای مسلمانان از جایگاه ویژه ای برخوردار گشت و به محل پیدایش و گسترش علوم و فنون مختلف و مباحث و مناقشات علمی متعدد تبدیل گشت که در جنب علمی مانند علم کلام، فقه و اخلاق می توان از علوم و فنون ادبی به عنوان اولین محور ارتکاز مسلمانان و جدی ترین جنبه علمی مورد توجه و

حائز اهمیت قرآن پژوهان از عصر نزول یاد کرد که حتی مبالغه و خلاف رای تحقیق نیست اگر بگوییم که جنبه ادبی قرآن بیشتر از هر جنبه دیگری مورد استقبال و توجه قرار گرفت و هر کدام از فنون مختلف ادبی بر حسب اقتضای آن زمان و احتیاج آن عصر به آن دانش شکل گرفت تا جایی که قرآن به عنوان اصل در پیدایش و گسترش علوم و فنون ادب تا به امروز قرار گرفت و معرکه آراء جمیع ادباء در علوم مختلف مانند: صرف، نحو، لغت، معانی، بیان، بدیع، اشتقاق و سائر علوم گردید.

از یک سو قداست قرآن کریم و لزوم صیانت از زبان وحی و از سوی دیگر حفظ اصالت زبان عربی و تعصب قوم عرب بر زبان خود، دلیل تام و علت موجهی شد برای حساس بودن در مقابل هر گونه فساد معنایی و لحن در گفتاری که ناشی از عدم رعایت قوانین عربیت و عدم اطلاع از قواعد اعراب صحیح کلمات باشد، به همین خاطر اهتمام ویژه ای بر صیانت از زبان قرآن یعنی لغت عربی بوده است اما پس از فتح بلاد مختلف توسط اسلام و اختلاط عجم و عرب به دلیل فتوحات انجام شده توسط اسلام، تجارت بین بلاد، ازدواج اقوام غیر فصیح با عرب فصیح و دیگر دلایلی که در علل و اسباب پیدایش لحن و فساد در زبان عربی مطرح شده است، باب بروز و ظهور بلکه شیوع لحن در گفتار یعنی اعراب گذاری سقیم و قرائت آیات به شکل ناصحیح و باطل باز گردید، از همین رو به اعتراف و اقرار بزرگان فرق و مذاهب مختلف مسلمان، امیر المومنین

علی علیه السلام با درک شرایط آن زمان و ضرورت پیش گیری از بروز و ظهور فساد در قرائت و تکلم عربی به وضع و تاسیس قواعدی مشغول شدند که با رعایت آن ضوابط و اصول تکلم

صحیح عربی حفظ شود و بر اصالت خود باقی بماند، به همین خاطر ابتداء کلیاتی را در این باره به رشته تحریر در آوردند و سپس با تربیت شاگردان و ایجاد حلقه‌های علمی متعدد به ترویج و گسترش قواعد و تلاش در راستای حفظ زبان وحی از لحن و باطل امر نمودند که شاگردانی مانند ابو الأسود الدؤلی با ارشادات و بیانات امیر المومنین علی علیه السلام توانستند زبان وحی را از لغو و باطل در عصری که بسیاری از مردم از تمام اقشار به اشتباه سخن می‌گفتند، نجات بدهند و مانع از سرایت لحن رایج آن عصر در قرآن کریم بشوند.

دانشی که رسالتش شناخت احوال اواخر کلمه از حیث اعراب یعنی تغییر پذیری بر اثر تغییر عوامل و بناء یعنی تغییر ناپذیری بر اثر تغییر عوامل بود که از آن در اصطلاح به علم نحو تعبیر کرده‌اند، دانشی که رعایتش موجب صیانت لسان از خطای در گفتار می‌گردد، فن شریفی که پس از نزول قرآن بیش از هر علمی ضرورتش وجدان و بر لزوم بحث از آن اذعان می‌شد علم نحو در سایه سار قرآن و عنایات امیر المومنین علی علیه السلام و اهتمام مسلمانان، مخصوصاً شیعیان به جایگاه رفیع رسید و نحویون به قرب و منزلت فراوان رسیدند و به شخصیت‌های برجسته و دانشمندان صاحب مقام تبدیل شدند.

تشکیل حلقه‌های مختلف نحوی و تاسیس مدارس و مذاهب متعدد نحوی مانند مدرسه بصره، کوفه، بغداد، اندلس و مصر دلیل دیگری شد برای میل

دانش پژوهان به این علم تا بتوانند با تحصیل فوائد و فرائد این دانش در ابتداء از صیانت لسان برخوردار شوند و سپس در مراحل بعد به مسائل مهم تری مانند کشف معانی و تفسیر ادبی آیات و روایات و همچنین توجیه و نقد و بررسی تعلیلات در قرائات مختلف قرآنی پردازند و همین امر سبب شد تا این دانش دیگر صرفاً فقط برای صیانت و حفظ زبان نباشد بلکه یک جنبه استقلالی و مجزایی پیدا کرد که مناقشات موجود در نفس این علم و نظریه پردازی درباره قواعد همین دانش اولویت پیدا کند و موجب پیدایش مبانی و مناهج مختلف گردد و علاوه بر کتب و تالیفات مدون در قواعد نحو، دانشمندان صاحب نظر در این فن به سلسله پژوهش های فراوان و تصنیفات متعددی درباره اصول نحو، علل نحو، تاریخ نحو، و مسائل اختلافی در مسائل این دانش پردازند و در جنب مسائل نحو به لوازم مرتبط با این دانش یعنی اصول، علل و تاریخ علم نحو مشغول شوند.

در میان تمام مناهج و مذاهب نحوی موجود آنچه برای ما حائز اهمیت است، تبیین جایگاه نحو شیعه و کارکرد نحو شیعی در علوم دیگر مانند کلام و تفسیر می باشد تا با توجه به این مطلب به مقایسه استدلالات نحوی شیعیان با سائر مذاهب و منشأ این اختلاف و ثمره تعدد نظر نحویون دست بیاییم.

قبل از ورود به هر علم اطلاع از چرایی پیدایش آن دانش به اصطلاح علت وضع و واضع آن علم به درک صحیح از فراگیری آن علم و چگونگی تحصیل آن دانش و چرایی بحث از آن علم کمک می کند، به همین خاطر در اصول نحو و تاریخ نحو از چرایی وضع نحو و اینکه واضع نحو چه کسی بوده است، بحث و گفتگو می شود و همانطور که بیان شد با چشم پوشی از

برخی از اقوال مطرود و ضعیف، واضع دانش نحو طبق نظر جمهور مورخین علم نحو و دانشمندان ادبیات عرب امیر المومنین علی علیه السلام می باشد که برای جلوگیری از شیوع لحن در لسان عربی و سرایت آن به زبان وحی قواعد نحو را ترسیم کرد تا با جعل حرکات اعرابی بین فاعل و مفعول، بین صیغه تعجب و استفهام و بین سائر محل های اعرابی در کلام فرق و تمییز داده شود و از خلط بین حرکات اعرابی و خبط در اعراب گذاری و به تبع آن فهم معانی سقیم جلوگیری شود.

اثر حاضر مسمی به [وضع علم نحو در سایه سار امیرالمومنین علی علیه السلام] به طور جامع و کامل به اخبار و حکایات وضع نحو و نقش امیر المومنین علی علیه السلام در ترسیم قوانین نحو می پردازد: تعریف علم نحو، اهمیت علم نحو، اسباب، علل و اخبار وضع نحو، تعریف و مصادیق لحن و فساد در زبان عربی، نقد و بررسی واضع علم نحو و نقد و بررسی محققین معاصر از مهم ترین مباحث رساله مزبور می باشد که جامعیت و ملاحظه آراء متعدد و مطالعه کتب و تالیفات فراوان در موضوع تاریخ نحو و استفاده از مهم ترین منابع تاریخی مخصوصا بهره گرفتن از منابع عامه برای اثبات مطلوب و نقی و اثبات احتمالات مذکور درباره علل وضع و تعیین واضع نحو از خصوصیات منحصر به فرد این کتاب می باشد، اما می توان دفاع از شیعه در برابر تهمت و بی انصافی برخی از به اصطلاح محققین و مورخین معاصر مانند شوقی ضیف و احمد امین مصری که شیعه را متهم به دروغ کرده و خبر وضع نحو را از جعلیات امامیه پنداشته، اصلی ترین انگیزه نگارش این کتاب دانست، به همین خاطر سعی شده است برای رد کلمات مخالفین که

بر اثر عناد و لجاجت و تاثیر تعصبات اعتقادی در داوری های علمی از مسیر انصاف و دیده حقیقت خارج شده اند، از منابع معتبر و کتب حائز اهمیت تاریخ نحو از منابع عامه و اقوال بزرگان اهل سنت به بهترین وجه برای صحت مطلوب و رد مناقشات مخالفین استفاده گردد.

اثر حاضر که تحریر درس گفتارهای مولف در حوزه با عظمت نجف اشرف می باشد، مشتمل بر مطالب اصلی ترین کتب تاریخ نحو در موضوع وضع نحو از مورخین متقدم می باشد، مانند:

اخبار النحویین البصریین سیرافی [368ق]

طبقات النحویین واللغویین زبیدی [379ق]

نزهة الألباء في طبقات الأدباء ابوالبركات الانباری [577ق]

إرشاد الأریب إلى معرفة الأديب یاقوت الحموی [626ق]

إنباه الرواة علی أنباه النحاة جمال الدین القفطی [646ق]

بغیة الوعاة جلال الدین السیوطی [911ق]

در پایان انتباه به این مساله لازم است که خواندن رساله وضع نحو مقدمه ای می باشد برای مطالعه دیگر آثار ادبی مولف که با رویکرد ادبیات کلامی

نوشته شده است مانند :

النحو و النحاة الشيعة (نقش شیعیان در تاسیس و تطور علم نحو)

تأثیر و جایگاه علم نحو در اختلاف قرائت قرآنی

الفوائد النحویة (سلسله پژوهش های تاریخ، و اصول نحو کلامی)

فرائد الإعراب (مباحث اختلافی اعراب و بناء در نحو)

معانی القرآن (تفسیر ادبی و تطبیق قواعد صرف و نحو بر صد و ده آیه از قران کریم)

در تتمه کلام سپاسگزارم از همه عزیزان حاضر در سلسله جلسات تاریخ علم نحو که با حضور خود موجب ترغیب و تشویق بنده کم ترین شدند تا در جوار حرم فوق عرشی و ملکوتی امیر المومنین علی علیه السلام توفیق رفیق ما گردد و بتوانیم به مقدار توان از مطالبی بحث کنیم که غایت آن پاسداری از زحمات شیعه و دفاع از جایگاه نحو شیعه می باشد.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

الأقل میرزا علی تنکابنی

نجف اشرف / 17 ربیع الأول 1442 دینی

ص: 27

فصل اول

تعريف علم نحو

نحو در لغت بر حسب استقراء در کتب لغوی بر پنج معنا وارد شده است:

نحو را باشد معانی پنج نوع

مثل، قصد، جانب، مقدار، نوع

خلیل بن احمد فراهیدی [175ق] از شیعیان و شاگردان امام کاظم علیه السلام و از مهم ترین لغت شناسان عربی اول معجم نگار زبان عربی نحو را به معنای قصد دانسته است از همین رو وقتی گفته می شود نَحَوْتُ نَحْوَهُ یعنی: قصدت (قصده) [\(1\)](#)

ابن درید از دی صاحب کتاب جمهرة اللغة نیز مانند خلیل بن احمد نحو را به معنای قصد دانسته است

[والنَّحْوُ: القصد؛ نَحَوْتُ الشَّيْءَ أَنْحَوَهُ نَحْوًا، إِذَا قَصَدْتَهُ. وَ مِنْهُ اسْتِقْطَاقُ النَّحْوِ فِي الْكَلَامِ، كَأَنَّهُ قَصَدُ الصَّوَابِ] [\(2\)](#)

ابن سکیت لغوی یکی دیگر از مهم ترین لغت شناسان شیعه نحو را به معنای تغییر و تحول پنداشته است

[وَنَحَا الشَّيْءَ يَنْحَاهُ وَيَنْحُوهُ إِذَا حَرَّفَهُ، وَمِنْهُ سَمِّيَ النَّحْوِيُّ لِأَنَّهُ يَحْرَفُ الْكَلَامَ إِلَى وَجْهِ الْإِعْرَابِ] [\(3\)](#)

ص: 31

1- [ترتیب کتاب العین_نحو_3/303]

2- [جمهرة اللغة_نحو_ص52]

3- [تهذیب اللغة_نحو_5/163]

زبیدی صاحب کتاب تاج العروس علاوه بر معنای قصد، نحو را به معانی دیگری مانند جهت و طریق دانسته است.

[و النَّحْوُ: الطَّرِيقُ. و أَيْضاً: الْجِهَةُ. يُقَالُ: نَحَوْتُ نَحْوَ فُلَانٍ، أَيْ جِهَتَهُ] (1)

تعریف نحو در اصطلاح

جرجانی [816 ق] در کتاب التعریفات سه معنای اصطلاحی برای علم نحو بیان می کند: علم به قوانینی که به واسطه آن چگونگی ترکیب کلمات با یکدیگر از جهت اعراب [قابل تغییر بودن آخر کلمات به واسطه عوامل] و بناء [غیر قابل تغییر بودن آخر کلمات به واسطه عوامل] شناخته می شود یعنی علم نحو به ما می آموزد به طور مثال کلمه زید معرب است و به واسطه عوامل رفع مرفوع، عوامل نصب منصوب و عوامل جر مجرور می شود مانند [جاء زید] که فعل جاء نیاز به فاعل دارد و هر فاعلی مرفوع هست لذا زید مرفوع شده است. [ضربتُ زیداً] که کلمه ضربتُ فعل متعدی به همراه فاعل نیاز به مفعول به دارد یعنی چیزی که فعل فاعل بر آن واقع میشود و چون در این مثال کلمه [زید] مفعول به می باشد یعنی عمل ضرب بر آن واقع شده منصوب می باشد.

و مانند: [مررتُ بزید] که در این مثال چون حرف باء از حروف جر می باشد نیاز به مجرور دارد و کلمه زید بخاطر عامل جر مجرور شده است مانند کلمه اسم در بسم الله الرحمن الرحيم که به کلمه زید اصطلاحاً معرب می گویند

ص: 32

یعنی اعراب آخر کلمه به واسطه عوامل تغییر می کند به خلاف اسم اشاره [هذا] که مبنی می باشد

و در سه حالت مرفوعی، منصوبی و مجروری به یک شکل می باشد: [جاء هذا]، [ضربت هذا]، [سلمت علی هذا] بنابراین طبق تعریف اول جرجانی علم نحو را علم چگونگی ترکیب کلمات از حیث اعراب و بناء دانسته است

نحو علم اطلاع یافتن از اعلال کلمات می باشد یعنی علم نحو به ما می آموزد که کلمه [قَوْل] فعل ماضی اجوف واوی طبق قاعده باید تبدیل شود به [قال] زیرا واو متحرک ماقبل مفتوح قلب به الف میشود

اهل اطلاع میدانند که این تعریف و کارکرد مطرح شده از سوی جرجانی در تعریف دوم منطبق بر علم صرف میباشد نه علم نحو و در کتب ادبی نیز قواعد اعلال در ضمن مسائل مهم علم صرف به شمار می آید نه مباحث نحوی، لکن این تعریف قبل از تمییز علوم ادبی منطبق بر نحو بوده است زیرا در تصنیفات ابتدایی و مباحث بدوی علوم ادبی در حلقات مستقل و مجزایی بحث نمیشود.

بلکه قواعد صرف، نحو، اشتقاق، لغت حتی بلاغت در ضمن شواهد ادبی مانند آیات قران کریم بحث میگردید و پس از گذشت مدت زمانی کوتاه آراء ادباء و مباحث ادبی جایگاه خاص خود را پیدا کردند و به طور مستقل به بحث و کنکاش های علمی تبدیل گشتند و در گذر زمان دارای تطور و یک جایگاه ویژه گشتند از همین رو ما در آثار ادبای متقدم میبینیم که ابتداء به علم نحو مصطلح امروزی پرداختند سپس تنه اثر خود را به مسائل علم

صرف مصطلح امروزی اختصاص دادند جرجانی نیز بر طبق همین مساله علم نحو را علم اطلاع از چگونگی اعلال دانسته است ، البته وجه نیاز به توجیه مذکور در صورتی است که اعلال در عبارت جرجانی را به معنای اعلال صرفی معنا کنیم اما اگر اعلال را به معنای هرگونه دگرگونی بدانیم در این صورت تعریف دوم نیز به طور مطلق یعنی چه قبل از جدایی علوم ادبی چه پس از جدایی علوم کاملاً منطبق بر علم نحو می باشد، زیرا علم نحو علم شناخت به کیفیت و چگونگی تغییر و تحولات کلمات می باشد که با فراگیری آن به طور خاص شناخت حالات اعرابی اواخر کلمات به دست می آید.

علم نحو علم به اصولی می باشد که صحت و فساد کلام به واسطه آن شناخته می شود یعنی دانش نحو به ما می آموزد که در جمله اسمیه مبتدا و خبر مرفوع می باشند بنابراین باید [زید قائم] را به رفع خواند اما اگر از ادات نواسخ مانند: [إن] استفاده نمودیم باید بگوییم: [انّ زید قائم] مانند: [انّ الانسان لفی خسر] که کلمه الانسان بخاطر انّ که از حروف مشبه بالفعل می باشد و نصب می دهد منصوب شده است لذا اگر گفتیم [انّ زید قائم] این خلاف قوانین ادبی می باشد و کلام دچار فساد می گردد زیرا پس از دخول ادوات نواسخ مانند حروف مشبه بالفعل دیگر مبتدا و خبر از حالت رفع به عنوان مبتدا و خبر خارج میگردد و اسم و خبر ادات ناسخ می شود که در مثال سابق چون حروف مشبه بالفعل [إنّ، انّ، لیت، لکن، لعل، کآن،] نصب به اسم و رفع به خبر می دهند باید کلمه زید را به عنوان اسم حروف مشبه بالفعل منصوب و کلمه قائم را به عنوان خبر حروف مشبه بالفعل مرفوع خواند.

از بین سه تعریف مذکور در کلام جرجانی می توان گفت: تعریف سوم به مراتب تعریف جامع تر و صحیح تری می باشد و باعث وضع این علم نیز سازگاری دارد که در علل و اسباب وضع نحو دلیل بر این مطلب که علت مهم وضع نحو حفظ صحت کلام و دوری از فساد و لحن در گفتار میباشد، بیان می گردد. [النحو: هو علم بقوانين يعرف بها أحوال التراكيب العربية من الإعراب والبناء وغيرهما، وقيل: النحو: علم يعرف به أحوال الكلم من حيث الإعلال، وقيل: علم بأصول يعرف بها صحة الكلام وفساده] (1)

ارتباط بین معنای لغوی و اصطلاحی علم نحو

پس از بیان معنای لغوی و اصطلاحی علم نحو باید دانست چه ارتباطی بین این دو وجود دارد و وجه تسمیه این علم به نحو چه می باشد.

احتمال اول:

واژه نحو برای این علم از حدیثی اقتباس شده است که امیرالمومنین علی علیه السلام به ابوالاسود دثلی فرمودند: همان جهت و طریقی را که من در ترسیم قواعد برای حفظ و صیانت گفتار در اعراب کلام قصد نموده ام تبعیت کن تا از فساد در لسان مصون و محفوظ باشی به همین خاطر این علم را نحو به معنای قصد نام گذاری کردند

[أنه شكافساد لسانها لابن أبي طالب، فوضع له بعض أبواب النحو وقال له: انْحُ هذا النحو، ومن أجل ذلك سمي العلم باسم النحو]

ص: 35

از ابوعمر و ابن العلاء نقل شده است که علم نحو را نحو گفته اند زیرا عالم نحوی کلام را به وجوه اعرابی مختلف تغییر و تحول می دهد و قصد می کند حالات اعرابی گوناگون در حالی که دچار لحن یعنی خطا و فساد نخواهد شد.

[قال أبو عمرو و ابن العلاء: إنما سمي النحويّ نحويّاً لأنه يحرفّ الكلام إلى وجوه الإعراب، واللحن مخالفة الإعراب] (1)

قریب به همین احتمال را ابن فارس در کتاب مقایس اللغة گفته است علم نحو را نحو می گویند زیرا عالم نحوی قصد می کند اصول کلام عرب را و به همان روش صحیحی که عرب نطق نموده سخن می گوید. [يقصد أصول الكلام فيتكلّم على حسب ما كان العرب تتكلّم به]

(2)

ازهری نیز در تهذیب اللغة همین احتمال را تقویت نموده است، علم نحو را نحو گفته اند زیرا که نحوی قصد می کند صواب را در گفتار خود یعنی به بهترین شکل و بدون هیچ گونه خطا و فساد در زبان سخن میگوید. [و منه اشتقاق النّحو في الكلام، كأنه فصدّ الصواب] [تهذیب اللغة، نحا، 5/163]

احتمال سوم:

ابن خلکان صاحب کتاب وفيات الاعیان گفته است: همانا علم نحو را نحو گفته اند چرا که ابوالاسود دثلی از شیعیان و محبین امیرالمومنین علی علیه السلام از حضرت که واضع این قوانین ادبی می باشند اجازه می گیرند

ص: 36

1- [معجم الادباء؛ ارشاد الاریب إلى معرفة الادیب، یاقوت الحموی، 1/24]

2- [معجم مقایس اللغة، نحو، ص 404]

تا مانند آنچه را که ایشان وضع نموده اند تبعیت نموده و گسترش دهند بنابراین نحو را نحو گفته اند چون ابوالاسود دثلی خواستار تبعیت از طریق و جهتی شدند که امیرالمومنین علی علیه السلام آن را ترسیم نموده بود. مانند همین احتمال را ابوجعفر بن رستم الطبری به نقل از ابن ندیم صاحب کتاب الفهرست بیان می دارد. [وإنما سمي النحو نحواً لأن أبا الأسود المذكور قال: استأذنت علي بن أبي طالب رضي الله عنه أن أضع نحو ما وضع، فسمي لذلك نحواً، والله أعلم] (1)

علم نحو، اعراب و عربیة

علاوه بر نحو از این علم به دو نام دیگر یاد شده است: علم اعراب و علم عربیة در برخی از نصوص بدل از نحو تعبیر به عربیة شده است: امیرالمومنین علی علیه السلام در هنگامی که ابوالاسود از ایشان پرسیدند درباره چه امری تفکر می کنید

فرمودند: [سمعتُ ببلدکم لحناً فاردتُ أن أضع کتاباً فی اصول العربیة]. در شهر شما از مردم لحن و فساد در گفتار زبان عربی شنیدم به همین خاطر اراده کردم تا کتابی در اصول عربیت وضع کنم.

ابن قتیبة دینوری در المعارف میگوید: [اول من وضع العربیة ابوالاسود الدوثلی] (2)

ص: 37

1- [المعارف، ص 403]

2- [المعارف، ابن قتیبة دینوری، ص 403]

ابن حجر عسقلانی در الاصابه می گوید: [وقال أبو علي القالي: حدثنا أبو إسحاق الزجاج، حدثنا أبو العباس المبرد، قال: أول من وضع العربية ونقط المصاحف] (1)

نصر بن عاصم نیز به روایت یحیی بن آدم از ابوبکر بن عباس گفته است: [اول من وضع العربية ابوالاسود الدونلي] (2)

گروهی پیدایش اصطلاح نحو را از زمان خلیل بن احمد فراهیدی [175ق] می دانند که او از اصطلاح نحو برای این علم استفاده نمود؛ در آن هنگام که گفت:

بطل النحو جميعا كَلَّه

غیر ما احدث عيسى بن عمر (3)

اما این احتمال به دلیل گواهی مصادر تاریخی فراوان که خبر از استعمال لفظ نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام می دهد ضعیف و مردود میباشد بنابراین جمله معروف أنح هذا النحو یا أبا الأسود دلیل بطلان احتمال پیدایش تعبیر نحو در عصر خلیل بن احمد میباشد در نتیجه پیدایش تغییر نحو از دانش نحو مربوط به عصر ابوالاسود میباشد نه خلیل بن احمد و وجه تعبیر این علم به عربیت به این خاطر است که نحو از جمله مهم ترین علوم عربی و فنون ادبی میباشد که برای صیانت زبان عربی از آن تعبیر به عربیت شده است.

ص: 38

1- [الإصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر العسقلانی، 456/3]

2- [اخبار النحويين البصريين، السيرافي، ص 35]

3- [اخبار النحويين البصريين، ص 49]

وجه تعبیر از این دانش به علم اعراب نیز بخاطر ارتباط این دانش با حالت های اعرابی آخر کلمات و نقش اصلی آن در تبیین وجه اعراب صحیح و صیانت از اعراب سقیم می باشد به همین خاطر از نحو به علم اعراب تعبیر کرده اند.

ص: 39

فصل دوم

اهمیت علم نحو

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و وصی ایشان حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام، همواره مردم را به اعراب‌گزاری در کلام و قرآن (علم نحو) ترغیب و تشویق میکردند زیرا فهم صحیح معانی قرآن متوقف بر اعراب صحیح کلمات میباشد و تا زمانی که اعراب کلمات صحیح نباشد معنا و مقصود درست حاصل نمی‌گردد زیرا در معنای زبان عربی علاوه بر ماده و هیئت کلمات یک امر سومی نیز نقش اساسی دارد و آن حرکات اعرابی میباشد که علم نحو متکفل آن می‌باشد، و این خود مهم‌ترین دلیل بر شرافت و عظمت و اهمیت این علم می‌باشد زیرا وجود مبارک پیامبر و امیرالمومنین علی علیه السلام می‌دانستند مردم دچار لحن و فساد شده‌اند لذا برای مصون ماندن آیات و روایات از خطا و فهم صحیح نسبت به تقلین تمام تلاش خود را از طریق تعلیم و تربیت شاگردانی که در مسیر تصحیح کلام مردم و شیوه صحیح قرائت اهتمام بورزند، بذل نمودند تا از طریق جلوگیری لحن و فساد در اعراب محاورات جلوی سرایت لحن به قرائت قرآن و در نتیجه فهم فاسد از آیات را بگیرند که در فصل‌های بعد پس از بیان شواهد و نقش اعراب صحیح و ناصحیح در تغییر و تحول معنای کلام مقصود به خوبی روشن میگردد.

بنابراین کفایت می‌کند در اهمیت این دانش که صاحب آن از فساد در فهم معنای آیات در امان است و از لحن و فساد در گفتار مصون و محفوظ است.

و چون در نزد عرب تحفظ بر اصالت زبان عربی و فصاحت و بلاغت بسیار حائز اهمیت است به مراتب ارزش و اعتبار این دانش افزایش می یابد.

مبّرّد در اهمیت اعراب [علم نحو] این حدیث را از پیامبر نقل کرده است: وقال صلّی الله علیه وسلّم: [أعربوا فی کلامکم تعربوا فی کتاب الله] (1)

وجه کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص ارتباط اعراب در کلام برای حفظ و صیانت اعراب قرآن روشن است زیرا مادامی که از صیانت در محاورات عادی در امان نباشند به لحن و فساد در اعراب قرآن دچار می شوند بنابراین گام اول صیانت محاورات و مکالمات روزمره و رایج و متداول است تا در قدم بعدی به سبب تحفظ بر لسان در گفتگوهای معمولی به صیانت در اعراب قرآن دست یابند. در فصل واضح نحو و علت وضع به تفصیل به نقش امیر المومنین علی علیه السلام در خصوص اهتمام برای جلوگیری از فساد در اعراب کلام و سعی در تاسیس قواعد صیانت زبان میپردازیم تا اهمیت نحو آشکار گردد.

ابوالبقاء عکبری گفته است:

نخستین گام برای فهم قرآن دست آوردن معانی آیات از طریق الفاظ می باشد و کارآمدترین راه برای دستیابی به مفاهیم آیات که از رهگذر آن می توان به تبیین اغراض و گوهر معنایی آیات دست یافت شناخت اعراب [علم نحو] و استخراج مقاصد از روی خطاب های متفاوت است.

ص: 44

بنابراین اولین گام فهم آیات الهی و اولین ابزار برای تبیین و کشف معنا، شناخت اعراب کلام و فراگیری علم نحو می باشد.

وهب بن جریر: ابن جریر به جوانی گفت ای فرزندم نحو را بیاموز همانا بابتی از این علم را نمی آموزی مگر اینکه به واسطه تعلیمش برای خود زره آهنی از جمال به عنوان لباس اتخاذ می کنی، یعنی همانطور که لباس باعث پوشش بدن انسان می شود و جلوی نمایان شدن زشتی ها را می گیرد و موجب زیبایی می شود علم نحو نیز خطای انسان در گفتار را از بین می برد و باعث زیبایی انسان می شود.

ولا یجد من یعیره لسانا

مردی برای نشان دادن اهمیت یادگیری قواعد صحت گفتار و دوری از فساد در اعراب کلام به فرزند خود گفت: فرزندم زبان خود را اصلاح کنید یعنی دچار فساد در گفتار نشوید زیرا گفتار نشوید زیرا انسان هر آنچه را که به آن محتاج است را می تواند از شخصی امانت بگیرد، می تواند از برادر خود دانه ای را به امانت بگیرد از دوست خود لباسی را به امانت بگیرد اما هرگز نمی تواند شخصی را پیدا کند که از او زبانش را به عاریه بگیرد.

بنابراین گفتار بدون سقم قابل عاریه نیست و باید هر شخص تلاش کند تا با فراگیری قواعد و ضوابط نحوی به مرحله آب برسد که اعراب صحیح گفتار را بیاموزد و دچار لحن نگردد.

ص: 45

يعنى براى اصلاح لسان بايد تمام سعى را نمود تا دچار لحن در گفتار نشويم. [وقال رجل لبنيه: يا بني اصلحوا من ألسنتكم فإن الرجل تنوبه النائبة يحتاج أن يتجمل فيها فيستعير من أخيه دابة ومن صديقه ثوبا ولا يجد من يعيره لسانا] (1)

اقتبس النحو و نعم المقتبس

شاعرى در اهميت و توصيف علم نحو اين چنين سرود:

اقتبس النحو ونعم المقتبس *** والنحوزين وجمال ملتبس

صاحبه مكرم حيث جلس *** من فاته فقد تعمى وانتكس

نحو را در بر بگيريد كه بهترين زينت و جمال براى طلب كننده آن مى باشد، شخصى كه آگاه از علم نحو مى باشد در هر كجا كه باشد صاحب كرامت مى باشد هر كسى از علم نحو محروم شود نابينا و بيمار مى باشد شايد در وجه تعبير نابينا اين چنين گفت كه زيرا كسى كه نحو را نمى داند در نتيجه دچار فساد در اعراب مى شود و از معنا چيزى را مى فهمد كه مقصود گوينده نيست به همين خاطر هيچ فرقى با انسان نابينا ندارد زيرا چه بسا نابينا با توضيح ديگران به مقاصد متكلم پي ببرد و آگاه شود اما غير مطلع از دانش نحو با فهم معنای سقيم به نادانى و گمراهى در درك مقصود متكلم برسد (2)

ص: 46

1- [معجم الادباء، ياقوت الحموى، 28/1]

2- [معجم الادباء، ياقوت الحموى، 23/1]

محمد بن لیث در منزلت نحو گفته است: نحو در ادب مانند نمک در طعام میباشد همانطور که طعام خوش طعم و پاک نمی شود مگر با نمک همچنین اصلاح نمی شود ادب مگر با علم نحو [وقال محمد بن الليث: النحو في الأدب كالمح في الطعام فكما لا يطيب الطعام إلا بالملح لا يصلح الأدب إلا بالنحو] (1)

از شعبی نقل می کنند که گفته است: زینت مرد عربیت او می باشد یعنی فصاحت و بلاغت و مصونیتش از خطای در گفتار.

اهمیت علم نحو در کلام ابوعلی فارسی به نقل از ابن جنی

ابن جنی در تبیین جایگاه علم نحو به نقل از استاد خود ابوعلی فارسی می گوید: علت ورود علم نحو در زبان عربی این بوده است که در نزد مسلمانان اصول و قوانینی نبوده است که به آن رجوع کنند برای گفتار صحیح و غیر فاسد و چه بسا گاهی به واسطه اعراب گذاری اشتباه از مقصود اصلی دور می شدند به همین خاطر علم نحو که همان اصول استوار و قانون محکم است در میان مسلمان دارای اهمیت والایی گشت و جایگاه ویژه ای پیدا نمود

[إنما دخل هذا النحو في كلامهم ؛ لأنهم ليست لهم أصول يراجعونها ، ولا قوانين يعتصمون بها. وإنما تهجم بهم طباعهم على ما ينطقون به ؛ فریما استهواهم الشيء فزاعوا به عن القصد.] (2)

ص: 47

1- [عیون الاخبار ص 157]

2- [الخصائص، ابوالفتوح عثمان بن جنی، 474/2]

ابن جنی در کتاب بسیار مهم الخصائص بابی را تحت عنوان اغلاط العرب به ذکر برخی از مصادیق لحن در زبان عربی اختصاص داده است و به بعضی از اشتباهات رایج آن عصر در زبان عربی پرداخته است. (1)

ضرورت تعلیم علم نحو در کلام ازهری

ازهری یکی از مهمترین معجم نگاران عربی سعی در تعلیم و تعلّم علم نحو را ضروری می داند برای اینکه لازمه آشنایی با خطابات شارع مقدس در آیات قرآن کریم و همچنین مقصود از روایات متفرع بر فهم علم نحو و تشخیص اعراب صحیح کلمه میباشد، که اگر این چنین نباشد یعنی اگر علم نحو را نیاموزیم و یاد نگیریم و بدون شناخت نحو به سراغ فهم معانی آیات برویم مانند منحرفین و مبدعین در درک صحیح کلمات وارده در آیات و روایات دچار اشتباه خواهیم شد، مانند آنها که گمراه شدند و عده بسیاری را گمراه نمودند

فعلینا أن نجتهدَ في تعلّم ما يُتوصّل بتعلمه إلى معرفة ضروب خطاب الكتاب، ثم السّنن المبيّنة لجمل التنزيل، الموضّحة للتأويل؛ لتنتفي عنا الشبهة الداخلة على كثير من رؤساء أهل الزّيغ والإلحاد، ثم على رؤوس ذوي الأهواء والبِدَع، الذين تأوّلوا بأرائهم المدخولة فأخطوا، وتكلّموا في كتاب الله جلّ وعزّ بلكنتهم العجميّة دون معرفةٍ ثاقبة، فضلّوا وأضلّوا (2)

ص: 48

1- [الخصائص، ابن جنی 276/3]

2- [تهذيب اللغة، محمد بن احمد ازهری 1/6]

از اصمعی نقل شده است که او گفته است: بیشترین مساله ای که از آن میترسم این است که طالب علم بدون اطلاع از علم نحو ورود پیدا کند به احادیث چرا که چنین شخصی که مطلع نیست از اعراب کلام، دچار لحن و فساد در معنا می شود و هرگاه روایت نقل می کند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اشتباه نقل می کند و کلام را دچار فساد و لحن می کند و این کذب بر پیامبر می باشد در نتیجه چنین شخصی شامل این کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شود که فرمود هرکسی عمداً نسبت کذب به من بدهد مقعدش در آتش جهنم می باشد. از این رو بنابر باور اصمعی برای در امان ماندن از نسبت کذب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در امان ماندن از انحراف در فهم و درک آیات و روایات باید علم نحو را به عنوان یکی از مهم ترین ابزار فهم معنا فرا گرفت.

وحدّث عن الأصمعي أنه قال: أخوف ما أخاف على طالب العلم إذا لم يعرف النحو أن يدخل في جملة قول النبي صلی الله علیه و سلم: «من كذب عليّ متعمداً فليتبوأ مقعده من النار لأنه لم يكن يلحن فمهما رويت عنه ولحنت فقد كذبت عليه» (1)

ص: 49

اهمیت علم نحو در کلام مبرد

مبرد نحوی در تعلیل لزوم و ضرورت فراگیری نحو گفته است:

از آنجا که قرآن به زبان عربی خوانده می شود و اخبار و اشعار به این زبان روایت می شوند و کتاب را انسان به واسطه زبان عربی زینت می بخشد و زیبا می سازد باید به تعلیم علم نحو پرداخت، خداوند متعال فرموده است به زبان عربی آشکار این قرآن را نازل نمودم بنابراین باید کوشید تا به همین شکل که نازل شده است آن را قرائت نمود و از لحن و خطای در گفتار دوری نمود. [فإن بذلك يقرأ القرآن، وعليه تروى الأخبار والأشعار، وبه يزين المرء كتابه، ويحلّى لفظه، قال الله عزّ وجلّ: بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ]

توصیف حماد بن سلمه درباره علم نحو

مثل شخصی که احادیث را می نویسد ولی اطلاعی از علم نحو ندارد مانند چهارپایی هست که صاحب آخوری هست که در آن وجود ندارد.

[مثل الذی یکتب الحدیث ولا یعرف النحو مثل الحمار علیه مخلاة ولا شعیر فیها]

ص: 50

ابن قتیبہ دینوری می گوید: در نزد ابن هبیره بودم درباره اهمیت زبان عربی سخن به میان آمد ابن هبیره گفت: به خدا قسم دین و حسب و مروّت دو نفری که یکی دچار لحن می باشد و دیگری دچار لحن نمی باشد یکی نیست برترین این دو در دنیا و آخرت شخصی هست که دچار لحن نمی شود یعنی اعراب صحیح کلام را می داند ابن قتیبہ می گوید به او گفتم خدا امیر را صالح بدارد، من میدانم که در دنیا شخصی که دچار لحن نمی شود افضل می باشد بخاطر فصاحت و عریّتی که دارد اما چرا باید در آخرت نیز افضل باشد؟ در جواب گفت: برای اینکه این شخص همانطور که خداوند قرآن را نازل نموده می خواند و دچار فساد در معنا نمی شود اما شخصی که دچار لحن می باشد به سبب لحن خود آنچه را که در قرآن نمی باشد در قرآن داخل می کند و همچنین خارج می کند آنچه را که در قرآن وجود دارد ابن قتیبہ می گوید: گفتم درست و نیکو می فرماید امیر. (1)

ص: 51

اهمیت علم نحو در قصیده ابوحیان

اثیرالدین ابوحیان در قصیده ای مفصل درباره علوم ادبی می گوید: در تمام علوم خیر است ولکن اصل و اساس علوم، علم نحو است پس از کسانی که با این علم دشمنی دارند دوری کنید.

[و فی کلها خیر ولکن اصلها هوالنحو فاحذر عن جهود یعانده]

شاید بتوان جهت مقدمه بودن نحو برای سائر علوم را وجه برتری و اصل بودن آن دانست زیرا ابتدای فهم هر دانشی گاهی از اعراب صحیح کلام است که نقش اصلی آن در کشف معنای صحیح دارد و تا زمانی که اعراب و معنای صحیح دانسته نشود، علم به مضمون صحیح آن علم ممکن نمی باشد.

اهمیت علم نحو در کلام فاضل هندی

فاضل هندی فقیه عظیم الشان شیعه صاحب کتاب کشف اللثام درباره اهمیت علم نحو گفته است: توصیه من به دانشمندان دین و برادران مجتهدم این هست که درباره فقه و مسائل آن چیزی نگویند و متعرض دقائق ابواب فقهی نشوند مگر پس از فراگیری علوم ادبی و به دست آوردن فنون آنچه را که عرب طبق آن سخن می گوید. [و وصیّتی إلى علماء الدین و إخوانی المجتهدین أن لا ینطقوا فی الفقه و مسائله و لا یتعرضوا لدقائقه و جلاله إلا بعد إتقان العربیة بأقسامها و استقراء فنون ما تنطق به العرب (1)]

ص: 52

علامه کراچکی در کتاب کنز الفوائد مناظره بسیار جالبی را درباره اهمیت آگاهی بر قوانین نحوی نقل می فرماید .

گروهی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند آیا شما فرستاده خدا هستید و کتابی که آورید کتاب خدا می باشد؟ پیامبر فرمود آری، پرسیدند در قرآن آمده است: [وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ] «همانا شما و آنچه می پرستید هیزم جهنم هستید و در آتش وارد خواهید شد.» طبق این آیه حضرت عیسی علیه السلام نیز باید وارد جهنم بشود زیرا مسیحیان حضرت مسیح را می پرستیدند و طبق این آیه مشرکین و آنچه می پرستیدند [معبود مشرکین] وارد در جهنم خواهد بود.

پیامبر فرمودند: قرآن به زبان عربی نازل شده است و طبق قوانین زبان عربی لفظ (ما) در ما تعبدون برای غیر ذوی العقول می باشد بنابراین عیسی علیه السلام که از ذوی العقول می باشد از عمومیت حکم خارج می باشد آری اگر می فرمود [من تعبدون] چون لفظ [من] شامل ذوی العقول می باشد حرف شما درست می بود حال اینکه لفظ [ما] آمده است نه [من]، گروه معترض به اشتباه خود پی بردند و عرض کردند به درستی که راست فرمودی ای فرستاده خدا [جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنْ قَوْمًا أَتَوْا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا لَهُ أَلَسْتَ رَسُولًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ لَهُمْ بَلَى قَالُوا لَهُ وَهَذَا الْقُرْآنُ الَّذِي آتَيْتَ بِهِ كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ نَعَمْ قَالُوا فَأَخْبَرْنَا عَنْ قَوْلِهِ: «إِنَّكُمْ وَمَا

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ» (انبیاء 98) إِذَا كَانَ مَعْبُودُهُمْ مَعَهُمْ فِي النَّارِ فَقَدْ عَبَدُوا الْمَسِيحَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَفَنَقُولُ إِنَّهُ فِي النَّارِ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الْقُرْآنَ عَلَيَّ بِكَلَامِ الْعَرَبِ وَالْمُنْتَعَارِ فِي لُغَتِهَا وَعِنْدَ الْعَرَبِ أَنَّ مَا لِمَا لَا يَعْقِلُ وَمَنْ لِمَنْ يَعْقِلُ وَالَّذِي يَصْلُحُ لَهُمَا جَمِيعًا فَإِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْعَرَبِ فَانْتُمْ تَعْلَمُونَ هَذَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّكُمْ وَمَنْ تَعْبُدُونَ يُرِيدُ الْأَصْنَامَ الَّتِي عَبَدُوهَا وَهِيَ لَا تَعْقِلُ وَالْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَدْخُلُ فِي جُمْلَتِهَا لِأَنَّهُ يَعْقِلُ وَلَوْ قَالَ إِنَّكُمْ وَمَنْ تَعْبُدُونَ لَدَخَلَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجُمْلَةِ فَقَالَ الْقَوْمُ صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

تأثیر علم نحو در فهم روایت و استنباط حکم شرعی

علامه ابن فهد حلّی رحمة الله عليه در کتاب العدة می فرماید: با تغییر اعراب احکام نیز دگرگون می شود مانند آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که: ما شتر، گاو، وگوسفند را که ذبح شرعی می کنیم در شکم آن جنین است آیا این جنین توسط ذبح مادر تذکیه شده است و اکلش جایز می باشد.

یا اینکه حکم تذکیه مادر سرایت در حکم جنین ندارد؟ پیامبر فرمودند: [كلوه ان شئتم فان ذکاة الجنین ذکاة امه]: در این جمله اگر ما کلمه [الذکاة] دوم را مرفوع بخوانیم معنایش این چنین می شود: تذکیه جنین همان تذکیه مادر است و با ذبح مادر جنین از ذبح مستغنی می گردد و با ذبح شرعی مادر او نیز مذکی می گردد یعنی ذبح مادر مبیح اکل جنین می شود.

اما اگر کلمه [الذکاة] را منصوب بخوانیم معنا این چنین می شود: که تذکیه مادر اوست یعنی جنین را نیز باید مثل مادرش تذکیه کرد که اگر شتر باشد باید نحر شود اگر گاو یا شتر است باید ذبح گردد. بنابراین با تغییر یک حرکت اعرابی حکم شرعی نیز متغیر می شود به همین خاطر اهمیت فراگیری دانش نحو و ضرورت تحصیل آن دانسته می شود.

ان الاحکام تتغیر بتغیر الاعراب فی الکلام ، الا ترى الى قوله صلى الله عليه و آله و سلم حين سئل: انا نذبح الناقة و البقره و الشاه و فی بطنها الجنین انلقیه ام ناکله؟ قال صلى الله عليه و آله و سلم: کلوه ان شئتم فان ذکاه الجنین ذکاه امه. فبعض الناس یروی ذکاه الثانی (کذا الذکاه الثانیه) بالرفع فیکون معناه ان ذکاه امه تبیحه وهی کافیه عن تذکیته . و بعض رواها بالنصب فیکون معناه ان ذکاه الجنین مثل ذکاه امه فلا ذکاه امه فلا بد فیه من تذکیه له بانفراده و لا تبیحه ذکاه امه. فافهم ذلك فانه من مغاص الفهم و رقیق العلم.

ص: 55

فصل سوم

اسباب علل و اخبار وضع نحو

پیدایش هر علم وابسته به نیازهایی می باشد که انگیزه دانشمندان را در توجه به ابداع آن علم و ترسیم اصول و قوانینش برانگیخته است تا با پیدایش آن دانش نیازهای ضروری آن موضوع را بر طرف سازند. در چرایی پیدایش دانش نحو و علت اهتمام دانشمندان به بنانهادن قواعد و تطور و گسترش قوانین این دانش، تعلیل ها و تحلیل های مختلفی بیان شده است که جامع تمام بیانات را می توان در جلوگیری از فساد و لحن در گفتار یعنی دوری از اعراب دادن ناصحیح خلاصه کرد، تا آیات و روایات را از معنا و برداشت سقیم محفوظ بدارند و همچنین اصالت و هویت زبان عربی فصیح را که ارزش فراوانی در میان قوم عرب داشت حفظ کنند و از بین رفتن زبان خود که پس از نزول قرآن به عربی زبان دین و زبان اسلام گشت جلوگیری کنند، به همین خاطر بسیاری از اخبار و منقولات در این باب دایره مدار همین انگیزه میباشد که برای وضوح بیشتر مطلب به برخی از مهم ترین اخبار این باب به اختصار پرداخته ایم.

فساد و لحن در کلام عرب

اضطراب در کلام عرب و لحن در قرائت قرآن کریم و فهم فاسد معانی آیات و روایات و دوری مردم از تکلم صحیح همان طور که بیان شد اصلی ترین دلیل بر وضع نحو در سایه سار قرآن توسط عدل آن امیرالمومنین علی علیه السلام میباشد درباره علت وضع و دلیل اصلی آن یعنی [لحن در قرآن

کریم] و جلوگیری از اعراب ناصحیح اجماع مورخین ادبیات و ادباء قائم شده است.

زییدی، سیرافی، ققطی و یاقوت حموی علت وضع نحو را همان خبری میدانند که از طریق أبوالأسود الدؤلی بیان شده است: از او نقل کرده اند که گفت: روزی محضر امیرالمومنین علی علیه السلام حاضر شدم در دست مبارک حضرت رقعہ ای دیدم [نوشته هایی که در پارچه ای درهم پیچیده شده بود] به حضرت عرض کردم یا امیرالمومنین این رقعہ چیست؟ حضرت فرمودند: در کلام مردم اندیشیدم و یافتم قوانین زبان مردم به سبب اختلاط با اعاجم [غیرعرب زبان ها یا عرب هایی که آشنایی با قوانین و اصول صحیح تکلم و عربیت ندارند] دچار فساد و لحن شده است، بنابراین اراده کردم تا علمی را برایشان وضع کنم تا قوانینش مرجع و معتمد مردم باشد برای حفظ لسان از خطای در گفتار، سپس حضرت رقعہ را به من نشان دادند در آن نوشته شده بود: کلام برحسب تقسیم تام برسه قسم می باشد: اسم، فعل و حرف: اسم آن است که که از آن خبر می دهیم مانند کلمه [زید] در [زید ضرب] که کلمه [زید] مخبر عنه می باشد و فعل آن است که به واسطه اش خبر می دهیم و مخبر به می باشد مانند کلمه [ضرب] در [زید ضرب] و حرف کلمه ای هست که در اسناد نه مسندالیه می باشد مانند اسم ونه مسند به می باشد مانند اسم و فعل بلکه فقط برای ربط بین کلمات می آید و معنای مستقلی از خود ندارد مانند [من=از] و [الی=به سوی] در جمله: [سافرْتُ من البصرة الى الكوفة]

ص: 60

از بصره به سوی کوفه سفر کردم که معنای ربطی در جمله دارد و به طور مستقل و بدون لحاظ اسم و فعل معنای یصح السکوت ندارد.

سپس حضرت فرمودند برای تفریع و استنباط قوانین صیانت زبان عربی همین روش و جهت راتبعیت کن [انح هذا النحو] سپس به من اقسام سه گانه اسم: [ظاهر، ضمیر و مبهم] و همچنین حروف مشبّهة بالفعل [حروفی که مبتدا را به عنوان اسم خود نصب و خبر را به عنوان خبر خود رفع می دهند مانند زید و قائم در انّ زیداً قائم: قطعاً زید ایستاده است] را که من استقراء نمودم با ذکر (لکن: به معنای استدراک) تکمیل نمودند.

و سبب وضع علي رضي الله عنه لهذا العلم، ما روى أبو الأسود، قال: دخلت على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه، فوجدت في يده رقعة، فقلت: ما هذه يا أمير المؤمنين؟ فقال: إني تأملت كلام الناس فوجدته قد فسد بمخالطة هذه الحمراء - يعني الأعاجم - فأردت أن أضع لهم شيئاً يرجعون إليه، ويعتمدون عليه؛ ثم ألقى إليّ الرقعة، وفيها مكتوب: "الكلام كله اسم، وفعل، وحرف، فالاسم ما أنبأ عن المسمى، والفعل ما أنبئ به، والحرف ما جاء لمعنى"، وقال لي: "انح هذا النحو، وأضف إليه ما وقع إليك، واعلم يا أبو الأسود أن الأسماء ثلاثة: ظاهر، ومضمّر، واسمٌ لا- ظاهر ولا- مضمّر؛ وإنما يتفاضل الناس يا أبا الأسود فيما ليس بظاهرٍ ولا مضمّر" وأراد بذلك الاسم المبهم. قال أبو الأسود: فكان ما وقع إليّ: "إن" وأخواتها ما خلا "لكن". فلما عرضتها على علي رضي الله عنه.

بنابراین طبق حکایت یاد شده جلوگیری از رواج فساد در گفتار و محو اصول صحیح عربیت امیر المومنین علی علیه السلام به ترسیم قواعد و ضوابط عربیت پرداختند تا با صیانت کلام عربی از لحن یعنی فساد در گفتار و معنا جلوگیری کنند.

فساد و لحن در قرائت قرآن کریم

زجاجی در امالی خود نقل می کند: ابوالاسود دثلی گفت: نزد امیرالمومنین علی علیه السلام شرف یاب شدم، دیدم حضرت مشغول تفکر هستند، عرض کردم درباره چه فکر می کنید؟

حضرت فرمودند: همانا در شهر شما شاهد لحن و خطای بسیار در قرآن کریم شدم به همین خاطر تصمیم گرفته ام کتابی را در قوانین زبان عربی بنویسم، من به حضرت عرض کردم: اگر چنین کاری را انجام بدهید زبان عربی را زنده نگهداشته اید و با این کار زبان در نزد ما باقی خواهد ماند، سپس بعد سه روز دومرتبه رسیدم خدمت حضرت، ایشان به من صحیفه ای را دادند که از جمله مسائلی که در آن نوشته شده بود این بود: بسم الله الرحمن الرحيم کلام بر سه قسم می باشد اسم و فعل و حرف: اسم آن است که هم مسند الیه هم مسندبه واقع می شود [از آن خبر داده می شود، همچنین به واسطه اش خبر می دهیم مانند زید و قائم در زید قائم] فعل آن است که فقط مسند به واقع می شود [یعنی فقط به واسطه اش خبر می

دهیم و مخبر عنه واقع نمی شود] و حرف آنچه که دلالت بر معنای مستقلی نمی کند نه مسندالیه می باشد نه مسندبه و فقط واسطه ای می باشد در کلام مانند: [من ابتدای غایت: از] و [إلی انتهای غایت: به سوی] در جمله: [سافرتُ من البصره الی الکوفه]: سفر کردم از بصره به کوفه. سپس حضرت رو به سوی من فرمودند: همین روش را تبعیت نما و هر آنچه به دست میآوری بر طبق همین منهج که ترسیم نمودم برایت اضافه بکن و بدان ای ابوالاسود اسم بر سه قسم می باشد: اسم ظاهر، اسم مضمّر [ضمائر مانند هو، هما، هم ...] و اسمی که نه ظاهر است نه مضمّر [اسم مبهم]. ابوالاسود می گوید: من نیز از فرموده حضرت تبعیت نمودم و قواعدی را جمع آوری و به حضرت عرضه نمودم از جمله آن قواعد حروفی بودند که ناصب اسم و رافع خبر بودند [حروف مشبهة بالفعل: حروفی که از اقسام نواسخ می باشند بر سر مبتدا و خبر در می آیند و مبتدا را به عنوان اسم خود نصب و خبر را به عنوان خبر خود رفع می دهند] و از این حروف نصب دهنده: إِنَّ وَأَنَّ (تاکید)، لیتَ (تمنی)، لعلّ (ترجی) و کانّ (تشبیه) را ذکر نمودم و لکنّ (استدراک) را بیان نکردم، حضرت پس از مشاهده به من فرمودند: چرا ذکر لکنّ را ترک نمودی و بیان نکردی؟ عرض کردم: گمان کردم که لکنّ از حروف ناصب نمی باشد حضرت فرمودند: بلکه لکنّ از حروف نصب دهنده می باشد و این حرف را نیز بر مابقی حروف مشبهة بالفعل اضافه بکن.

از این گزارش زجاجی چند نکته برداشت می شود: اشخاصی همچون ابوالاسود به خوبی مطلع بر اهمیت و ضرورت این علم بوده اند به همین

خاطر به حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام عرض کرد: اگر چنین کاری را انجام بدهید موجب احیاء و ابقاء این لغت می شوید، که پر واضح هست این سخن چه دلالت بارزی در افشاء لحن و فساد در زبان عربی قبل از وضع نحو داشته است و اهمیت و جایگاه ویژه این علم را به خوبی تبیین می کند تا جایی که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام پس از وضع این دانش و ترسیم کلیات آن به طور مستقیم به شاگرد خود ابوالاسود دستور می دهند تا با پیروی از این روش اصول عربیت را برای جلوگیری از فساد قرائت و معنا در قرآن تکمیل کنند.

این حکایت به خوبی اشاره به این مطلب دارد که حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام برخلاف زعم برخی از معاصرین کاملاً احاطه بر تمامی اصول و فروع علم نحو داشته اند و اینطور نبوده است که حضرت فقط کلیاتی از این علم را می دانستند و فقط بعضی از مسائل این علم را ترسیم نموده باشند دلیل بر این سخن با چشم پوشی از جنبه های علم امام و علم لدنی و ربّانی حضرت و احاطه ایشان بر جمیع علوم و فنون و باب مدینه نبوی بودنشان، همین روایت مزبور است، زیرا وقتی ابوالاسود حرف [لکن] را جزو حروف مشبّهة بالفعل نمی شمرد، حضرت بر این سهواً انتباه می دهند و می فرمایند: بلکه لکن جزو حروف مشبّهة بالفعل می باشد و آن را به این حروف اضافه بکن و همچنین خود ابوالاسود نمی گوید که تمام آن صحیفه ای که حضرت به من داده اند مطالبش این مسائلی بود که ذکر نمودم بلکه می

گوید از جمله مسائل مکتوب در آن صحیفه اقسام کلام و اقسام اسم بوده است و موید این کلام خبر بعدی می باشد که یاقوت الحموی در معجم الادباء به نقل از سیبویه در الکتاب بیان می کند آری میتوان گفت همانطوری که عادتاً معصومین.

تمام مطالب را برای مردم اظهار و اعلام نمی کردند حضرت نیز تمام لطائف و ظرائف این علم را بیان نکردند و فقط کلیات این علم و روش استنباط نحو را به ابوالاسود آموختند، همانطور که در روایت آمده است: [علینا بالاصول و علیکم بالتفریع]، لکن این مساله منافاتی با اینکه حضرت تمام نحو را نوشته بودند و ترسیم کردند، ندارد و همچنین این کلام هیچ تنافی با تطور و گسترش علم نحو ندارد چرا که طبیعت هر علمی گسترش آن علم در گذر زمان می باشد ولی باید دانست که محل بحث ما واضع علم نحو و علت وضع می باشد و اهل تحقیق به خوبی می دانند وضع و تطور علم دو بحث متفاوت می باشد و در این مقام بحث ما وضع علم نحو می باشد نه تطورات این علم توسط دانشمندان نحو زیرا هر دانشی از پیدایش تا گسترش دچار تحولات اساسی و تغییرات جدی و مناقشات فراوان میگردد که موجب گسترده شدن مسائل آن دانش و برخی از مواقع سبب از بین رفتن و نسخ برخی از مبانی سابق می شود که این تطورات حادث در بسیاری از علوم وجود دارد و اختصاص به علوم ادبی و دانش نحو دارد زیرا طبیعت دانش پیشرفت و کنکاش و مناقشات و ردّ و بحث می باشد که نحو نیز از این قانون مستثنی نمیباشد.

ص: 65

بنابراین طبق این خبر نیز خطای بسیار مردم در قرائت قرآن کریم و لحن و فساد در فهم اعراب جملات دلیل بعث حضرت در وضع دانش نحو گردید که پس از ترسیم اصول استمرار و ابقاء این روش و اهتمام در این مسیر را به شاگرد خود سپردند (1)

دیدگاه ابن جنی درباره شیوع لحن در قرآن کریم

ابن جنی نیز در کتاب المنصف در شرح حال ابوالاسود دونلی گفته است: ابوالاسود دونلی اسمش ظالم بن عمرو الدونلی می باشد از بزرگان تابعین [کسانی که پیامبر را درک نکردند اما صحابه پیامبر را درک نمودند] و از کامل ترین مردم از جهت عقلی و از اصحاب علی علیه السلام می باشد، ابوالاسود هنگامی که لحن در قرائت قرآن کریم بسیار شد توسط ارشادات امیر المومنین علی علیه السلام ابوابی از علم نحو را وضع نمود. [أبو الأسود الدؤلي، اسمه ظالم بن عمرو الدؤلي الكناني البصري من سادات التابعين، ومن أكمل الناس عقلا، ومن أصحاب علي بن أبي طالب رضي الله عنهما، وضع شيئا من النحو بإرشاده، حين فشا اللحن وفي القرآن الكريم ونقط المصحف الشريف، وتوفي سنة 69] (2)

ص: 66

-
- 1- [نزهة الألباء في طبقات الأدباء، ابوالبركات الانباري، 18/1] [انباء الرواة على أنباء النحاة، جمال الدين القفطي، 39/1] [معجم الأدباء، ياقوت الحموي، 1466/4] [مالي الزجاجي، الزجاجي، 239/1]
- 2- [المنصف لابن جنی، ابن جنی، 441/1]

زبیدی صاحب طبقات النحویین و اللغویین نوشته است: عرب قبل از ظهور اسلام در زبان خود از فصاحت و بلاغت بسیاری برخوردار بود، اما وقتی که خداوند دین اسلام را بر سائر ادیان اظهار و عرضه نمود موجب گرایش گروه های بسیاری از ملل مختلف به دین اسلام شد و این امر سبب شد تا زبان های بسیاری از تمدن های مختلف و لغات متفاوت وارد زبان عربی بشوند و افراد غیر عرب زبان که اطلاعی از اعراب کلمات و قوانین عربیت نداشتند سبب شیوع فساد در لغت عربی شوند و اولین اشخاصی که برای رفع این مشکل به فکر افتادند

ابوالاسود ظالم بن عمر دثلی و نصر بن عاصم و عبدالرحمن بن هرمز دو شاگرد ابوالاسود بودند که ابوابی برای علم نحو وضع نمودند و با اصول و قوانین و بیان عوامل رفع و نصب و جر و جزم و وضع باب فاعل و مفعول و تعجب و اضافه از زبان اسلام صیانت و محافظت کردند. [ولم تزل العرب تنطق علی سنجیتها فی صدر إسلامها و ماضی جاهلیتها؛ حتی أظهر الله الإسلام علی سائر الأديان، فدخل الناس فيه أفواجًا، وأقبلوا إليه أرسالًا، واجتمعت فيه الألسنة المتفرقة، واللغات المختلفة، ففسد الفسَاد في اللغة والعربية، واستبان منه في الإعراب الذي هو حليها، والموضح لمعانيها؛ فتفطن لذلك من نافر بطباعه سوء أفهام الناطقين من دخلاء الأمم بغير المتعارف من كلام العرب، فعظم الإشفاق من فُسُو ذلك وغلبته؛ حتى دعاهم الحذر من ذهاب لغتهم وفساد كلامهم، إلى أن سببوا الأسباب في تقييدها لمن ضاعت عليه، وتثقيفها لمن زاغت عنه فكان أول من أصل ذلك

وأعمل فكره فيه، أبو الأسود ظالم بن عمرو الدؤلي، ونصر بن عاصم، وعبدالرحمن بن هُرْمَز. فوضعوا للنحو أبواباً، وأصلوا له أصولاً؛ فذكروا عوامل الرَّفْع والنصب والخفض والجزم، ووضعوا باب الفاعل و المفعول والتعجب والمضاف. وكان لأبي الأسود في ذلك فضل سبق وشرف التقدم[1]

دیدگاه ابن خلدون در علت وضع و دلیل اهمیت نحو

ابن خلدون در تاریخ خود درباره علت پیدایش نحو و اهمیت این علم می گوید: شناخت قوانین زبان عربی برای مسلمانان یک امر ضروری می باشد چرا که تمامی احکام شرعی از قرآن و سنت اخذ می شود و قرآن و روایات به زبان عربی می باشند، بنابراین تعلیم عمومی که فهم زبان عربی متفرع بر آن می باشد یک امر لازم و ضروری می باشد، که مهم ترین و مقدم ترین این علوم علم نحو می باشد، زیرا مقصود کلام توسط این علم دانسته می شود و شناخت فاعل از مفعول و مبتدا از خبر توسط اصول و قوانین نحو به دست می آید و عدم فهم این علم موجب اختلال در مقصود متکلم می شود به همین خاطر مقدم شده است همیشه حتی بر علم لغت، پس از ظهور اسلام و اختلاط عرب با عجم آن ملکه بازدارنده از خطا در گفتار رو به فراموشی سپرده شد، کلام میل به فساد پیدا کرد، به همین خاطر برای جلوگیری از فهم ناصحیح آیات و روایات دانشمندان در صدد وضع و استنباط قوانینی بر آمدند که بتوانند زبان عربی را از فساد حفظ و مصون بدارند و برای هر حالت

ص: 68

1- [طبقات النحویین و اللغویین، ابوبکر الزبیدی، 1/111]

اعرابی یک علامت و اصطلاح خاصی را جعل نمودند مثلاً قرارداد کردند، طبق استنباط قوانین به اینکه هر فاعلی مرفوع و هر مفعولی منصوب و هر مبتدایی مرفوع می باشد و سپس اصطلاح اعراب [حرکات مختلف رفع و نصب و جر و جزم در آخر کلام] و عامل [آنچه که موجب تغییر حرکات در آخر کلمه می شود] را قرار دادند و تمامی این قوانین را در طی یک استدلال و قیاس به رشته تحریر در آوردند .

و اسم آن را نحو گذاشتند اولین شخصی که در این باره کتابی نوشت ابوالاسود دثلی از قبیله بنی کنانه می باشد که گفته می شود به ارشادات و مساعدات امیر المومنین علی علیه السلام این علم را ضبط و وضع نمود و سپس این سیر حفظ و مصونیت لسان عربی و کتابت قوانین توسط ادباء و زبان شناسان ادامه داشت تا اینکه خلیل بن احمد فراهیدی این وضع و دقت استخراج و استنباط قوانین را به غایت خود رساند و کتاب مشهوری را شاگرد او سیبویه از مباحث خلیل تقریر نمود که مرجع و ملجأ تمام کتب بعد از خود گشت.

ومعرفتها ضرورية على أهل الشريعة إذ مأخذ الأحكام الشرعية كلها من الكتاب والسنة وهي بلغة العرب ونقلتها من الصحابة والتابعين عرب وشرح مشكلاتها من لغاتهم فلا بد من معرفة العلوم المتعلقة بهذا اللسان لمن أراد علم الشريعة أن الأهم المقدم منها هو النحو إذ به تتبين أصول المقاصد بالدلالة فيعرف الفاعل من المفعول والمبتدأ من الخبر ولولاه لجهل أصل الإفادة وكان من

حق علم اللغة التقدم لولا أن أكثر الأوضاع باقية في موضوعاتها لم تتغير بخلاف الاعراب الدال على الاسناد والمسند والمسند إليه فإنه تغير بالجملة ولم يبق له أثر فلذلك كان علم النحو أهم من اللغة إذ في جهله الاخلال بالتفاهم جملة وليست كذلك اللغة والله سبحانه وتعالى أعلم وبه التوفيق علم النحو أعلم فلما جاء الاسلام وفارقوا الحجاز لطلب الملك الذي كان في أيدي الأمم والدول وخالطوا العجم تغيرت تلك الملكة بما ألقى إليها السمع من المخالفات التي للمستعربين والسمع أو الملكات اللسانية ففسدت بما ألقى إليها مما يغيرها لجنوحها إليه باعتياد السمع وخشي اهل العلوم منهم أن تقسد تلك الملكة رأسا ويطول العهد بها فينغلق القرآن والحديث على المفهوم فاستنبطوا من مجاري كلامهم قوانين لتلك الملكة مطردة شبه الكليات والقواعد يقيسون عليها سائر أنواع الكلام ويلحقون الأشباه بالأشباه مثل أن الفاعل مرفوع والمفعول منصوب والمبتدأ مرفوع ثم رأوا تغير الدلالة بتغير حركات هذه الكلمات فاصطلحوا على تسميته إعرابا وتسمية الموجب لذلك التغير عاملا وأمثال ذلك وصارت كلها اصطلاحات خاصة بهم فقيدها بالكتاب وجعلوها صناعة لهم مخصوصة واصطلحوا على تسميتها بعلم النحو وأول من كتب فيها أبو الأسود الدؤلي من بني كنانة ويقال بإشارة علي رضي الله عنه لأنه رأى تغير الملكة فأشار عليه بحفظها ففزع إلى ضبطها بالقوانين الحاضرة المستقرأة ثم كتب فيها الناس من بعده إلى أن انتهت إلى الخليل بن أحمد الفراهيدي أيام الرشيد وكان الناس أحوج إليها لذهاب تلك الملكة من العرب فهذب الصناعة وكمل أبوابها وأخذها عنه سيبويه فكمل تفاريعها واستكثر من

أدلتها وشواهدها ووضع فيها كتابه المشهور الذي صار إماما لكل ما كتب فيها من بعده(1)

اختلاط اعاجم، حفظ لغت عربي و حفظ زبان دين

تحليل سعيد افغانی را می توان جمع بین دیدگاه های سابق دانست، او درباره علت شیوع لحن و سبب وضع نحو بر این باور است که اختلاط قوم مسلمان بر اثر فتوحات با اعاجم و تاثیر پذیری در لغت، تفکر، اخلاق و آداب اجتماعی از اعاجم موجب انتباه عده ای از آگاهان و افراد دارای بصیرت شد که اگر امر این چنین باقی بماند سبب فساد لغت عربی خواهد شد به همین خاطر به انگیزه حفظ زبان عربی که ارزش والایی برایش قائل بودند و تقاضی که به زبان خویش داشتند و همچنین انگیزه صیانت و حفظ دین به وضع علم نحو پرداختند چرا که سلامت دین متفرع بر فهم صحیح نصوص دینی یعنی آیات و روایات می باشد و فهم صحیح متفرع بر فهم دقیق زبان عربی که زبان اسلام هست می باشد بنابراین ضعیف شدن لغت عربی ضعیف شدن فهم دین و اشتباه در فهم نصوص می باشد.

[وإنما احتاج القوم إلى الاحتجاج لما خافوا على سلامة اللغة العربية بعد أن اختلط أهلها بالأعاجم، إثر الفتوح، وسكنوا بلادهم وعایشوهم، فنشأ عن ذلك بسنة الطبيعة أخذ وعطاء في اللغة والأفكار والأخلاق والأعراف. وتنبه أولو البصر إلى أن الأمر آيل إلى إفساد اللغة وضياع العصبية من جهة، وإلى التفريط

ص: 71

1- [تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون، 545/1]

في صيانة الدين من جهة ثانية، إذ كانت سلامة أحكامه موقوفة على حسن فهم المستنبط لنصوص القرآن الكريم والحديث الشريف، وكان في ضعف العربية تضييع لهذا الفهم (1)

اشتباه در حالت مرفوعی اسم فاعل در قرائت قرآن کریم

ابوالبركات الانباري و طنطاوي صاحب كتاب نشأة النحو گفته اند: حكایت شده است كه سبب وضع علم نحو توسط علي رضي الله عنه قرائت اشتباه آیه 37 سوره مبارکه حاقه توسط يك اعرابي می باشد كه كلمه (الخاطئون) را در آیه: لا- يأكله إلا الخاطئون به صورت [الخاطئين] به اشتباه قرائت نموده است در حالیکه الخاطئون اسم فاعل در حالت مرفوعی می باشد (فاعل لا ياكله) اما [الخاطئين] حالت منصوبی اسم فاعل می باشد در حالت جمع مانند مسلمون [اسم فاعل حالت مرفوعی؛ واو علامت رفع] و مسلمين [اسم فاعل حالت منصوبی و مجروری علامت نصب و جر ياء]. و ياء] و روى أن سبب وضع علي رضي الله عنه لهذا العلم أنه سمع أعرابياً يقرأ: "لا يأكله إلا الخاطئين" فوضع النحو (2)

ص: 72

1- [من تاريخ النحو العربي، سعيد الافغانى، 19/1]

2- [نزهة الألباء في طبقات الأدباء، 19/1] [نشأة النحو و تاريخ اشهر النحاة، محمد الطنطاوى، 23/1]

زیبیدی در طبقات النحویین و اللغویین و مبرّد در الفاضل دو خبر دیگر در علت وضع علم نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام را ذکر کرده اند: نقل شده است دختر ابوالاسود در روزی که بسیار گرم بوده است و از گرمای هوا تعجب کرده بود به جای اینکه به صورت صیغه تعجب بگوید: ما أشدَّ الحرَّ! [به فتح دال بر وزن افعال به معنای چقدر هوا گرم است!!!] به پدرش گفت: ما أشدُّ الحر [به ضم دال هیئت استفهام یعنی چه زمانی هوا گرم تر از این زمان می شود؟] پدرش در پاسخ گفت: در اواسط تابستان هوا گرم تر خواهد شد، دخترش گفت من سوال نپرسیدم، بلکه از شدت گرمای هوا تعجب کردم، ابوالاسود متوجه اشتباه دخترش در اعراب و لحن او در کلام و خلط بین [باب تعجب و باب استفهام] شد به او گفت: دخترم اگر قصد تعجب نموده ای باید بگویی: [ما أشدُّ الحر] به فتح دال که هیئت تعجب می باشد نه [ما أشدُّ الحر] به ضم دال که هیئت استفهام می باشد. پس از این ماجرا ابوالاسود به نزد امیرالمومنین علی علیه السلام آمد و عرض کرد: لغت عرب بخاطر اختلاط با عجم از دست رفته است و دیری نباشد که کاملاً از بین برود و دیگر لغت عربی باقی نماند، امیرالمومنین علی علیه السلام از ابوالاسود پرسیدند: چه اتفاقی افتاده است؟ در این هنگام ابوالاسود ماجرای لحن دختر خود را برای حضرت بیان کردند حضرت به او دستور دادند که صحیفه ای را به یک درهم خریداری کند سپس حضرت برای ابوالاسود املاء

نمودند که بدان کلام از سه حال خارج نمی باشد یا اسم است یا فعل است یا حرف و این مطلب را سیوییه در اول کتاب بیان نموده است سپس حضرت تمامی قوانین نحور را ترسیم نمودند و نحاة آن را نقل نمودند و باعث تطور این علم گردیدند.

عبارت [ثم رسم اصول النحو كلها]: سپس ترسیم نمود تمامی قوانین نحور، دلیل دیگری بر تایید مدعای سابق می باشد که بیان داشتیم تمام علم نحو در سایه سار امیرالمؤمنین علی علیه السلام وضع شده است و تمامی قوانین را حضرت ترسیم نموده اند نه اینکه حضرت فقط از بخشی از این علم مطلع بودند و فقط بعضی از این علم را وضع نموده اند

وروي أن الذي أوجب عليه الوضع في النحو ابنته قعدت معه في يوم قانظٍ شديد الحرِّ، فأرادت التعجب من شدة الحر فقالت: (ما أشدَّ الحرِّ!) فقال أبوها: القيظ، وهو ما نحن فيه يا بنية. جواباً عن كلامها لأنه استفهام. فتحيرت وظهر لها خطؤها، فعلم أبو الأسود أنها أرادت التعجب، فقال لها: قولي يا بنية: ما أشدَّ الحرِّ! فعمل باب التعجب، وباب الفاعل، والمفعول به ويقال إن ابنته قالت له يوماً: يا أبتِ ما أحسن السماء، قال: أي بنية نجومها، قالت: إني لم أَرِدْ أَيَّ شيءٍ منها أحسن إنما تعجبت من حسنهما، قال: إذا فتقولي ما أحسن السماء، فحينئذ وضع كتاباً ويقال إن ابنته قالت له: يا أبتِ ما أشد الحر، في يوم شديد الحر، فقال لها: إذا كانت الصقعاء، من فوقك والرمضاء من تحتك، قالت: إنما أردت أن الحر شديد، قال: فقولي إذا ما أشد الحر، والصقعاء الشمس، فأتى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، فقال: يا أمير المؤمنين، ذهب

لغة العرب لَمَّا خالطت العجم، ويوشك إن طال عليها زمان أن تضمحلّ. فقال له: وما ذلك؟ فأخبره خبر ابنته. فأمر فاشترى صحفا بدرهم وأملى عليه: الكلام كله لا يخرج عن اسم وفعل وحرف جاء لمعنى. وهذا القول هو أول كتاب سيبويه. ثم رسم أصول النحو كلها، فنقلها النحويون وفرعوها. فلما كان أيام زياد بن أبيه بالبصرة جاءه أبو الأسود فقال له: أصلح الله الأمير إني أرى العرب قد خالطت الحمراء فتغيرت ألسنتهم. وقد كان علي بن أبي طالب، عليه السلام، وضع شيئاً يصلح به ألسنتهم، أفتأذن لي أن أظهره. فقال: لا. (1)

لحن مردی ایرانی از نوبندجان

زبیدی، سیرافی و قفطی در حکایت دیگری در بیان یکی از اسباب وضع نحو نوشته اند مردی ایرانی به نام سعد که اهل نوبندجان بود به همراه خانواده خود به بصره آمدند و در نزد قدامة بن مظعون جمع شدند و مدعی بودند که به دست او اسلام آورده اند از این رو از پیروان او به شمار می آمدند. سعد در حالیکه افسار اسب خود را در دست داشت و آن را می کشید از کنار ابوالاسود گذر کرد ابوالاسود به او گفت: چرا براسب خود سوار نمیشوی؟ سعد در جواب گفت: [إنّ فرسی ضالعا] یعنی اسب من آسیب دیده است در حالیکه باید میگفت [ظالعا] عده ای که در آنجا بودند از خطای در گفتار سعد خندیدند

ص: 75

1- [اخبار النحویین البصریین سیرافی ص 15] [طبقات النحویین و اللغویین، ابوبکر الزبیدی، 21/1].

ابوالاسود به آنها گفت: این موالی به اسلام گرویده اند و داخل در دین اسلام شده اند، اکنون برادران ما شده اند، وظیفه ما آموزش زبان عربی به آنها می باشد سپس به کمک امیر المومنین علی علیه السلام نحورا آموخت، و باب فاعل و مفعول را ترسیم کرد و آن را به مرد ایرانی آموزش داد.

ابن اَبی سعد قال: حدثنا علي بن محمد الهاشمي قال: سمعت أبي يذكر، قال: كان بدء ما وضع أبو الأسود الدؤلي النحو أنه مر به سعد - وكان رجلاً فارسياً قدم البصرة مع أهله، وهو يقود فرسه - فقال: مالك يا سعد؟ ألا تركب؟ فقال: (فرسي ضالع)، فضحك من حضره. قال أبو الأسود: هؤلاء الموالي قد رغبوا في الإسلام ودخلوا فيه، وصاروا لنا إخوة، فلو علمناهم الكلام! فوضع باب الفاعل و المفعول، لم يزد عليه. قال أبي: فزاد في ذلك الكتاب رجل من بني ليث أبواً، ثم نظر فإذا في كلام العرب ما لا يدخل فيه فأقصر عنه، فلما كان عيسى بن عمر قال: أرى أن اضع الكتاب على الأكثر، وأسمي الأخرى لغات. فهو أول من بلغ غايته في كتاب النحو. (1)

اختلاط و ازدواج عجم با عرب

ابن شهر آشوب مازندرانی در بیان سبب وضع نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام گفته است: طایفه قریش که عربی بوده اند با طایفه عجمی انباط ازدواج کردند و به موجب این اختلاط فساد در بیان و لحن در کلام بسیار شد تا آنجا که دختر خویله اسدی که با طایفه انباط ازدواج کرد دچار اشتباه شد

ص: 76

1- [إنباه الرواة على أبناء النحاة، جمال الدين القفطي، 51/1] [طبقات النحويين و اللغويين، ابوبكر الزبيدي، 22/1] اخبار النحويين البصريين، ابو سعيد السيرافي، 15/2

برای جلوگیری از گسترش فساد در کلام حضرت نحو را تاسیس نمودند.

[و السبب في ذلك أن قریشا كانوا يزوجون بالأنباط فوقع فيما بينهم أولاد ففسد لسانهم حتى أن بنتا لخويلد الأسدي كانت متزوجة بالأنباط فقالت إن أباي مات و ترك علي مال كثير فلما رأوا فساد لسانها أسس النحو]

خلط و اشتباه بین هیئت اسم فاعل و اسم مفعول

در خبر دیگری ابن شهر آشوب بیان کرده است:

ابوالاسود در پشت جنازه ای در حال حرکت بود شخصی از یک مرد پرسید *مَنْ المَتَوَفَّى* [به هیئت اسم مفعول باب تفعیل] یعنی چه کسی از دنیا رفته است؟ مرد در جواب گفت خدا. به اشتباه

تصور کرد که شخص پرسیده است: چه کسی می میراند؟ [به جای اسم مفعول باب تفعیل از ماده وفی اسم فاعل را تصور نمود]

ابو الاسود پس از شنیدن این لحن به امیر المومنین علی علیه السلام خبر دادند و به همین سبب حضرت علم نحو را وضع نمودند.

رُويَ أَنَّ أَبَا الْأَسْوَدِ كَانَ يَمْشِي خَلْفَ جِنَازَةٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُتَوَفَّى فَقَالَ اللَّهُ ثُمَّ أَخْبَرَ عَلِيًّا بِذَلِكَ فَأَسَّسَ (1)

ص: 77

فصل چهارم

تعریف و مصادیق لحن و لاجن

خلیل بن احمد فراهیدی لحن را به ترک صواب یعنی خلاف درستی

معنا کرده است واللَّحْنُ: ترک الصواب

ابن درید لغوی نیز در معنای لحن گفته است: لحن در لغت به معنای روی گرداندن کلام از آن قانون و اصول خود میباشد وقتی میگوییم فلان شخص دچار لحن شد یعنی گفتاری برخلاف علم نحو و اعراب گفته است و دچار اشتباه و فساد در کلام شده است. [واللَّحْنُ: صَرْفُكَ الْكَلَامَ عَنْ جِهَتِهِ؛ لَحْنٌ يَلْحَنُ لِحْنًا وَ لِحْنًا، لَحْنٌ فِي كَلَامِهِ يَرِيدُونَ ضِدَّ الْإِعْرَابِ فَكَأَنَّهُ مَالٌ بَكَلَامِهِ عَنْ جِهَةِ الصَّوَابِ] (1)

راغب اصفهانی صاحب مفردات قرآن کریم لحن را به دو قسم مذموم و ممدوح تقسیم می کند، یکی از معانی لحن ایجاد انحراف در کلام به سبب از بین بردن اعراب کلام یا تصحیف میباشد که ازاله اعراب و تصحیف مذموم می باشد و معنای دیگر لحن روی گرداندن کلام از صراحت گویی به خاطر

تعریض یعنی سخن با ایماء و اشاره میباشد که از آرائه های ادبی به شمار

می آید و این معنا از لحن در نزد ادباء از جهت بلاغی پسندیده می باشد.

ص: 81

1- [ترتیب کتاب العین، لحن، 229/3]، [جمهرة اللغة، لحن، ص 570]

[اللَّحْنُ: صرف الكلام عن سننه الجاری علیه، إما بإزالة الإعراب، أو التّصحيح، و هو المذموم، وذلك أكثر استعمالاً، و إما بإزالته عن التّصريح و صرفه بمعناه إلى تعريض و فحوی، و هو محمود عند أكثر الأدباء من حيث البلاغه]

با چشم پوشی از احتمال دوم راغب اصفهانی مراد ما از لحن [گفتار ضد اعراب صحیح و قواعدنحو] می باشد و لحن به شخصی گفته می شود که در اعراب کلام خود دچار اشتباه می باشد و قوانین علم نحو را رعایت نمی کند و فساد در کلام او آشکار است. همانطور که دانسته شد نحو وسیله مصونیت لسان از خطا می باشد و به همان مقدار که تعلیم و تعلّم نحو ممدوح می باشد لحن در کلام مذموم و مطرود است و با شدت تعصب عرب بر حفظ اصالت زبان خود و همچنین با کثرت تلاش های مسلمانان در حفظ زبان عربی برای مصونیت قران از لحن، شخصی که دچار لحن می گشت یا از علم نحو به طور شایسته اطلاع نداشت مورد مذمت قرار می گرفت و تحقیر میشد. مذمت لحن از یک سو و شیوع آن در میان مسلمان به حدی در نزد مسلمانان مذموم بود که حتی حاکمان جور تمام سعیشان بر این بود که فرزندانشان و اقرباءشان از لحن به دور باشند.

ص: 82

مذمت لحن در نزد عمر بن عبدالعزیز

تقل کرده اند: عمر بن عبدالعزیز از جمله افرادی بود که بسیار بر فرزند و نزدیکان و مرتبطين خود سخت می گرفت برای اینکه از لحن بر حذر باشند

[قال: وقد كان عمر بن عبد العزيز أشد الناس في اللحن على ولده وخاصة ورعيته وربما أَدَب] (1)

مذمت لحن در کلام عبدالملک بن مروان

روزی شخصی در نزد عبدالملک بن مروان دچار لحن شد عبدالملک گفت [ليس للأحن حرمة] یعنی شخصی که دچار فساد در کلام می شود احترامی ندارد (2)

مذمت لحن در کلام شعبی

از شعبی روایت شده است که گفت: همانا در نزد من از اینکه قرائت کنم و برخی از الفاظ را نخوانم محبوب تر است از اینکه بخوانم و دچار لحن بشوم که البته چنین سخنی را سیوطی نیز به ابوبکر نسبت می دهد که او این کلام را گفته است (3)

ص: 83

1- [نور القبس، ص3]

2- [الاضداد، ابن انباری، 1/245]

3- [معجم الأدباء، یاقوت الحموی، 1/28]، [المزهر في علوم اللغة، 2/341]

مذمت لحن در نزد سلیمان بن عبدالملک

تقل می کنند روزی شخصی در نزد سلیمان بن عبدالملک دچار لحن شد و به جای عبارت: [انّ ابانا هلك و ترك مال كثير فوثب اخونا على مال ابينا فاخذه] بخاطر عدم آگاهی از اعراب نیایی اسماء سسته به اشتباه گفت: [انّ ابينا هلك، فوثب اخانا على مال ابانا] در این هنگام سلیمان بن عبدالملک گفت خدا پدرت را رحمت نکند و در آنچه به ارث بردی به تو خیر و برکت ندهد این لحن را از اینجا بیرون کنی عده ای دست این شخص را گرفتند و گفتند بلند شو که امیر را اذیت کردی. [یا أمیر المؤمنین إنّ أبینا هلك و ترك مال كثير، فوثب أخانا على مال أبانا فأخذه، فقال سلیمان: فلا رحم الله أباک ولا ینح عظام أخیک، ولا بارک الله لك فیما ورثت، أخرجوا هذا اللحن عني، فأخذ بيده بعض الشاکریة وقال: قم فقد آذیت أمير المؤمنین] (1)

نقد صحت خبر سلیمان بن عبدالملک

البته این خبر کاملاً جعلی می باشد و این روایت را در اسباب وضع علم نحو به تفصیل بیان می کنیم زیرا این ماجرا را به عده بسیاری نسبت داده اند که به زودی صحت و سقم آن در علت وضع علم نحو مشخص خواهد شد.

ص: 84

تاریخ پیدایش لحن

لحن به خلاف برخی ادعا کرده اند که در زمان صحابه لحن نبوده تا در نتیجه انتساب وضع علم نحو را از امیر المومنین علی علیه السلام نفی کنند از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در لسان مردم آشکار شده بود که در فصل مصادیق لحن اخبار متواتر و بسیار زیادی در این باره نقل خواهیم نمود.

تاریخ پیدایش لحن در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

سیوطی ظهور لحن را در کلام موالی و اعاجم در عهد خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می داند و بیان می دارد که در حضور پیامبر شخصی دچار لحن در کلام شد پیامبر فرمودند برادر خود را ارشاد کنید که گمراه شده است.

[لأن اللَّحْنَ ظَهَرَ فِي كَلَامِ الْمُؤَالِي وَالْمُتَعَرِّبِينَ مِنْ عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَدْ رَوَيْنَا أَنَّ رَجُلًا لَحِنَ بِحَضْرَتِهِ فَقَالَ: أُرْشِدُوا أَخَاكُمْ فَقَدْ ضَلَّ.]

مراد از ضلالت نسبت به شخص لاحن

اما چرا پیامبر از لحن تعبیر به ضلالت نموده اند؟ با جواب به این سوال اهمیت نحو و مذمت لحن به خوبی آشکار می شود.

توضیح ابن جنی درباره این روایت

ابن جنی در تبیین این حدیث گفته است: چرا که ناآشنایی با اعراب کلمات نتیجه اش جهل نسبت به آیات و روایات می باشد که این بی اطلاع بودن موجب فساد در اعتقاد و بسیاری از مباحث اعتقادی می شود که در آیات و روایات بیان شده است به همین خاطر پیامبر فرمودند خدا رحمت کند انسانی را که لسان خود را اصلاح کند از لحن و خطا.

فسمي اللحن ضللاً وقال عليه السلام: "رحم الله امرأً أصلح من لسانه" وذلك لما "علمه - صلى الله عليه وسلم- مما يعقب الجهل لذلك من ضد السداد، وزيف الاعتقاد (1)

مصادیق لحن از حیث زمان و مکان

اشاره

اولین لحنی که در عراق و بادیه شنیده شد فراء صاحب کتاب معانی القرآن نوشته است: اولین لحنی که در عراق شنیده شد، عبارت [هذه عصاتي] بود که به جای [هذه عصای] شخصی گفت: [هذه عصاتی]

وَقَالَ الْفَرَاءُ: أَوَّلُ لَحْنٍ سُمِعَ بِالْعِرَاقِ هَذِهِ عَصَاتِي

ص: 86

1- [المزهر في علوم اللغة، سيوطي، 341/2]، [الخصائص، ابن جنی، 249/3]

جاحظ صاحب البیان والتبیین بر خلاف فراء اولین لحن در بادیه را عبارت: [هذه عصاتی] و اولین لحن در عراق را [حی علی الفلاح] میدانند که شخصی کلمه [حی] را که اسم فعل و به یاء می باشد به صورت کسر یاء، فعل امر [حیّ] خواند [قالوا: و أول لحن سمع بالبادیه: هذه عصاتی، و أول لحن سمع بالعراق: حی علی الفلاح]. (1)

مصادیق لحن از حیث اشخاص

لحن متکلمین و فقهاء مذاهب

لحن در کلام ابوحنیفه: لحن و فساد در معنا به طوری رواج پیدا کرده بود که ابوحنیفه که خود را اهل علم و فضل میدانست نیز بجای نحو و اعراب صواب دچار لحن و خطا می شد.

جاحظ صاحب کتاب البیان والتبیین ابوحنیفه را جزو افرادی میدانند که لحن بود و آشنایی با علم نحو نداشت. حکایت شده که روزی ابوحنیفه به جای اینکه بگوید: [ولو ضرب راسه بأبی قبیس] گفت: [بأباقیس] زیرا کلمه أب را که از اسماء سته [أب، أخ، حم، فم، هن، ذو] می باشد و علامت اعراب نیایی اسماء سته رفعشان به او، علامت نصبشان به الف، و علامت جرشان به یاء می باشد، مانند: [جاء ابوک، رایت اباک، مررت بابیک] اما ابوحنیفه در حالت

ص: 87

مجروری اسماء سته که علامت جرّشان به یاء میباشد، بدل از یاء از الف استفاده کرد که علامت حالت منصوبی اسماء میباشد و گفت: [بأقیس] در حالیکه کلمه أب بخاطر وجود حرف جرّ باء باید مجرور شود.

[وقیل لأبی حنیفة: ما تقول فی رجل أخذ صخرة فضرب بها رأس رجل فقتله، أتقیده به؟ قال: لا ولوضرب رأسه بأبا قیس] (1)

لحن در کلام حسن بصری

او در قرائت قرآن کریم و قواعد عربیت بسیار دچار لحن میشد، زجاج نحوی در معانی القرآن گفته است: حسن بصری آیه (وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ) [الشعراء 210] را به صورت: الشَّيَاطُونِ میخواند که در نزد نحوین غلط و مخالف قرائت قرآن میباشد و در نزد من نیز قرائت آن صحیح نمیباشد فراء نیز به لحن حسن بصری در آیه اشاره کرد و گفت: انگار او گمان کرده است که الشیاطین به منزله [المسّلمین] والمسّلمون] میباشد. همچنین حسن بصری کلمه القرآن در آیه: [ص والقرآن] را که مجرور و او قسم بود به صورت مرفوع [والقرآن] می خواند. [وغلط الحسن فی حرفین من القرآن مثل قول: ص والقرآن. والحرف الآخر: وما تنزلت به الشیاطون.]

[وَقَرَأَ الْحَسَنُ: "الشَّيَاطُونِ"، وَهُوَ غَلَطٌ عِنْدَ النَّحْوِيِّينَ، وَمُخَالَفَةٌ عِنْدَ الْقُرَّاءِ لِلْمُصَدِّحِ، فَلَيْسَ يَجُوزُ فِي قِرَاءَةٍ، وَلَا عِنْدَ النَّحْوِيِّينَ، وَلَوْ كَانَ يَجُوزُ فِي النَّحْوِ، وَالْمُصَدِّحُ عَلَى خِلَافِهِ، لَمْ تَجْزُ عِنْدِي الْقِرَاءَةُ بِهِ.] (2)

ص: 88

1- [البیان والتبیین، جاحظ، 146/3]

2- [البیان والتبیین، جاحظ، 150/2] [معانی القرآن للفراء]

عبيدالله بن زياد: از جمله اشخاصی که دچار لحن در کلام بود و آشنایی با علم نحو نداشت عبيدالله بن زياد بود نقل میکنند: زياد فرزندش عبيدالله را نزد معاويه فرستاد معاويه در نامه ای برای زياد نوشت فرزند تو همانطور که توصيف کردی میباشد اما بايد زبان خود را تقويت کند يعنی دچار لحن نشود.

أوفد زياد عبيد الله بن زياد إلى معاوية، فكتب إليه معاوية: «إن ابنك كما وصفت، ولكن قوم من لسانه»

مؤيد اين مطلب حکايتی میباشد که جمال الدين قفطی در کتاب خود نقل کرده است: زياد به ابوالاسود گفت: فرزندان من در قرائت و اعراب قران کریم، دچار لحن میشوند، قبائل عرب از ظئر تا حشم همه زبانشان فاسد شده است، از تو می خواهم برای آنها قوانینی را ترسيم نمايي تا از خطای در قرائت و رعایت قوانین عربيت مصون باشند، ابوالاسود نیز قران را نقطه گذاری کرد و علم عربیة را وضع نمود.

[وقيل: إن زياد ابن أبيه قال لأبي الأسود: إن بني يلحنون في القرآن، فلو رسمت لهم رسماً. فنقط المصحف. فقال: إن الظئر و الحشم قد أفسدوا ألسنتهم. فلو وضعت لهم كلاماً. فوضع العربية.] (1)

ص: 89

حجاج:

حجاج کلمه (الْمُجْرِمِينَ) در آیه: (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ) [السجدة 22] را که مجرور حرف جر [من] میباشد به اشتباه (المجرمون) میخواند در حالیکه علامت جر در جمع مذکر سالم حرف یاء میباشد. [وروی أبو الحسن إن الحجاج كان يقرأ: إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمُونَ مُنْتَقِمُونَ] (1)

لحن در کلام ادباء

لحن سیبویه

نصر بن علی نقل کرده است: سیبویه در نزد حماد مشغول به املاء بود روزی حماد به سیبویه گفت: پیامبر صلی الله علیه آله و سلم فرمودند: (ما أحد من أصحابي إلا وقد أخذت عليه ليس أبا الدرداء). سیبویه گفت (لیس ابوالدرداء) حماد به سیبویه گفت: دچار لحن شدی و وجه اشتباه او را برایش بیان کرد،

سیبویه در جواب گفت چاره ای نیست جز اینکه ملازم شخصی بشوم که بر اثر مصاحبت با او هرگز دچار لحن نشوم از این رو با خلیل ابن احمد فراهیدی ملازم شد و جزو شاگردان خلیل بن احمد شد و در نتیجه با مصاحبت فراوان با وی و سعی و تلاش فراوان در تحصیل علم نحو و قواعد عربیت با نوشتن کتاب الکتاب که بیشتر آن تقریرات درس استادش خلیل میباشد به امام النحاة البصره ملقب گردید و به یکی از مهم ترین و جدی ترین نظریه پردازان و دانشمندان ادبیات تبدیل گشت. [و ذکر نصر بن علی قال کان سیبویه یستملی علی حماد فقال حماد يوماً قال رسول الله صلی الله

ص: 90

علیه: ما أحد من أصحابي إلا وقد أخذت عليه ليس أبا الدرداء.

فقال سيبويه: ليس أبو الدرداء: فقال حماد: لحتت يا سيبويه. فقال سيبويه لا جرم لأطلبن علماً لا تلحنني فيه أبداً. فطلب النحو ولزم الخليل [1]

لحن فرآء

محمد بن جهم به نقل از قطرب نحوی میگوید: روزی فرآء نحوی در مجلس هارون الرشید داخل شد، و شروع کرد به صحبت، در اثناء صحبت چند مرتبه دچار لحن شد، جعفر بن یحیی به هارون گفت: ای امیر، فرآء دچار لحن شده است، هارون الرشید به فرآء گفت: درست میگوید؟ آیا دچار لحن شده ای؟ فرآء گفت: ای امیر طبیعت اهل بادیه این هست که بر حسب اعراب وقواعد علم نحو سخن میگویند و طبیعت اهل حضر (شهرنشینان) بخاطر اختلاط زیادشان با اعاجم این هست که دچار لحن میشوند، من در حالی که مراقبت کنم بر زبان خود هرگز دچار لحن نمیشوم اما اگر رجوع کنم به آن طبیعت خود گاهی دچار لحن میشوم یعنی عادتاً اگر مراقبت کنم بر قوانین نحوی، دچار لحن نخواهم شد، هارون کلام فرآء را نیکو شمرد و تحسین نمود.

وحدث محمد بن الجهم قال: حدثني ابن المُستنير قُطْرُب قال: دخل الفراء على هارون الرشيد فتكلم بكلام لحن فيه مرّاتٍ، قال جعفر بن يحيى: إنه

ص: 91

لحن يا أمير المؤمنين. فقال الرشيد للفراء: أتَلحَن؟ قال: يا أمير المؤمنين، إن طباع أهل البدو والإعراب، وطباع أهل الحضرة اللحن؛ فإذا تحفّظتُ لم أَلحَن، وإذا رجعتُ إلى الطبع لحنْتُ. فاستحسن الرشيد قوله (1)

لحن در هیئت و حرکات

یوسف بن خالد السمّتی: برخی از لحن ها و خلاف قواعد عربیت مربوط به فساد در قواعد هیئت کلمات و ضبط حرکات میباشد که برخی به دلیل عدم رعایت قواعد هیئت و ضوابط حرکات باعث فساد در گفتار و زبان عربیت می شدند، یوسف بن خالد السمّتی یکی از این افراد میباشد، جاحظ سه لحن را در کتاب خود از وی حکایت کرده است: یوسف بن خالد همیشه به جای اینکه بگوید [هذا اشد حمرة] بر اثر عدم آشنایی با قواعد اسم تفضیل در الوان به اشتباه میگفت: [هذا احمر من هذا]. یا اینکه به جای عبارت: [لا حتی یشجّه] به ضم شین، به اشتباه میگفت: [لا حتی یشجّه] به کسر شین و همچنین نقل میکنند به جای [من قفاها] به اشتباه میگفت:

[من قفائها] تاجایی که حتی بعد از چند مرتبه انتباه نیز متوجه خطای خود نمیشد

[وقال یوسف بن خالد السمّتی، لعمر و بن عبید: ما تقول فی دجاجة ذبحت من قفائها؟ قال له عمرو: أحسن. قال: من قفاؤها. قال: أحسن قال: من قفاها. قال: عمرو وما عناك بهذا؟ قل: من قفاها واسترح. قال: وسمعت یوسف بن

ص: 92

1- [طبقات النحویین و اللغویین، ابو بکر الزبیدی، 1/131] [وفیات الاعیان، ابن خلکان، 6/177]

لا، حتی یشجه، بکسر الشین، یرید حتی یشجه، بضم الشین وکان یوسف یقول: هذا أحمر من هذا. یرید: هذا أشد حمرة من هذا[1]

عبد الاعلی بن عبدالاعلی السامی: عبدالاعلی نیز افعال ماضی مفتوح العین را به جای اینکه طبق ضبط صحیح در هیئت [فَعَلَ] بخواند، به اشتباه فَعَلَ به کسر عین الفعل میخواند. [وکان عبد الاعلی بن عبد الاعلی السامی یقول: فأخذه فصرعه فذبحه فأكله، بکسر هذا أجمع 2]

لحن در ادای اعراب مفردات در اسماء: گروهی نیز بر اثر عدم استماع دقیق مفردات و عدم اهتمام به گفتار عرب فصیح در تکلم مفردات دچار لحن و فساد می شدند و بر خلاف عربرفصیحی کلماتی را بازگو میکردند، مانند: هشیم که کلمه [یونس] به ضم یاء و کسر نون را به اشتباه یونس به فتح یاء و کسر نون بیان میکرد. [وکان هشیم یقول: حدثنا یونس عن الحسن. یقولها بفتح الیاء وکسر النون]3]

قفطی نقل کرده است: ابوعمرو بن علاء در بصره خورجینی بر روی زمین مشاهده کرد که بر روی آن به اشتباه نوشته شده بود: [لأبو فلان] در حالیکه همانطور که قبلا بیان شد، جر اسماء سته به یاء مییاشد، و باید میگفت: [لأبی فلان] زیرا لام جاره مییاشد و آب در حالت مجروری [أبی] میشود، سپس گفت: خدایا اشتباه میکنند و روزی هم داده میشوند.

ص: 93

1- [البیان والتبیین، جاحظ، 146/2]

2- [إنباه الرواة علی أنباء النحاة، 319/2]

3- [البیان والتبیین، 151/2]

بشر بن مروان در نزد عمر بن عبدالعزیز بود به غلام خود گفت ادع لی صالحا یعنی صالح را نزد من بخوان غلام به اشتباه گفت: یا صالحا [در حالیکه باید میگفت یا صالحُ] بشر بن مروان نیز به اشتباه به غلام خود گفت الق منها الف یعنی الف را از صالحا حذف کن و بگو یا صالحُ (در حالیکه باید میگفت الق منها الفاً زیرا مفعول به میباشد و مفعول به منصوب میباشد مانند بکرا در ضرب زیدُ بکرا) عمر بن عبدالعزیز که متوجه لحن بشر بن مروان شد به او گفت: تو نیز یک الف اضافه کن و بگو الق منها الفاً. [قال بشر بن مروان، وعنده عمر بن عبد العزيز لغلام له: ادع لي صالحا. فقال الغلام: يا صالحا...](1)

ص: 94

فصل پنجم

واضع علم نحو

با چشم پوشی از اینکه اخبار و اقوال در خصوص واضع علم نحو و علت وضع بخاطر غرض ورزی های اعتقادی برخی از محققین که با زیر پا گذاشتن انصاف علمی دست خوش ورود جعلیات شده و تا حدودی موجب تحیر عده ای کم اطلاع شده است و در صدد پنهان نمودن این حقیقت آشکار سخن گفته اند، اما اجماع نحاة، مورخین، ادباء، شعراء و متکلمین شیعه و سنی بخاطر کثرت اخبار و روایات بر این نظر استوار شده است که امیر المومنین علی علیه السلام واضع، ضابط و باعث پیدایش این علم مهم می باشد که لا ترسیم اصول و قوانین زبان عربی را از نابودی و قران کریم را از شیوع فساد در قرائت توسط کسانی که دچار لحن میشدند نجات دادند و با تربیت شاگردانی پس از خود این طریق را ادامه دادند و از شیوع فساد و لحن در عربیت جلوگیری کردند.

وضع علم نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام

گزارش ابن خلکان درباره واضع علم نحو

ابن خلکان صاحب کتاب وفيات الاعیان نقل می کند که از ابوالاسود پرسیدند علم نحو را از کجا به دست آوردی در جواب گفت: علی ابن ابی طالب علیه السلام برای من اصول و قوانین این علم را ترسیم نمود.

[وقیل لأبي الأسود: من أين لك هذا العلم يعنون النحو، فقال: لقنت حدوده

من علي بن أبي طالب رضي الله عنه] [\(1\)](#)

ص: 97

1- [وفيات الاعیان، ابن خلکان، 537/2]

ابن حجر عسقلانی از زجاج نحوی به نقل از مبرد نحوی حکایت کرده است که اولین شخصی که علم به قوانین زبان عربی را وضع نمود و قرآن را نقطه گذاری نمود ابوالاسود می باشد، از او پرسیدند که چه کسی این طریق و روش را برای تو توضیح داد؟ ابوالاسود در پاسخ گفت: من این روش را توسط تعلیمات علی بن ابی طالب علیه السلام در برگرفتم.

وقال أبو علي القالي: حدثنا أبو إسحاق الزجاج، حدثنا أبو العباس المبرد، قال: أول من وضع العربية ونقط المصاحف أبو الأسود، وقد سئل أبو الأسود عمّن نهج له الطريق، فقال: تلقيته عن علي بن أبي طالب (1).

ابن کثیر در ترجمه ابوالاسود گفته است: ظالم بن عمرو ابوالاسود دلی نحوی اولین شخصی هست که به واسطه امیرالمومنین علی علیه السلام این علم را وضع نموده است.

ظالم بن عمرو: أبو الأسود الدّليّ النَّحويّ أول من وضع النحو عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، له بذلك (2).

سیوطی در المزهّر گفته است: اولین شخصی که برای مردم علم نحو را ترسیم نمود ابوالاسود دلی بود که این علم را از علی بن ابی طالب علیه السلام اخذ کرده بود.

[ثم كان أول من رسم للناس النحو أبو الأسود الدؤلي، وكان أبو الأسود أخذ ذلك عن أمير المؤمنين بن أبي طالب رضي الله عنه، وكان أعلم الناس بكلام العرب وزعموا أنه كان يجيب في كل اللغة.] (3)

ص: 98

1- [الإصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر العسقلاني، 3/456]

2- [جامع المسانيد و السنن، ابن کثير، 4/463]

3- [المزهّر في علوم اللغة، جلال الدين سيوطي، 2/341]

سیوطی در کتاب الاقتراح که از کتب مهم و در عین حال مختصر اصول نحو می باشد در فصل هفتم درباره احوال استنباط کننده قوانین این علم و واضع این علم گفته است: شهرت یافته است که اولین شخصی که این علم را وضع نموده است امیر المومنین علی علیه السلام می باشد که قوانین این علم را برای شاگرد خود ابوالاسود استخراج نموده است و به نقل از فخر رازی در کتاب المحرر فی النحو می گوید: فخر رازی گفت: امیرالمومنین علی علیه السلام برای ابوالاسود: باب انّ (حروف مشبهة بالفعل: إنّ، أنّ، لیّت، لکنّ، لعلّ، کانّ؛ ناصب اسم و رافع خبر) باب اضافه (مضاف و مضاف الیه) از عوامل جر، و [باب إمالة] را ترسیم نمود، سپس ابوالاسود باب عطف و نعت (از اقسام توابع) و باب تعجب و استفهام را وضع کرد و در نتیجه گیری نهایی، رای فخر رازی و به تبع آن سیوطی این است که روایات کاملاً تطابق دارند بر اینکه اولین شخصی که علم را وضع نمود ابوالاسود می باشد که او از امیر المومنین علی علیه السلام این علم را فرا گرفته است.

الکتاب السابع، في أحوال مستنبط هذا العلم ومستخرجه فيه مسائل المسألة الأولى في أول من وضع النحو والتصريف اشتهر أن أول من وضع النحو علي بن أبي طالب - رضي الله عنه - لأبي الأسود. قال الفخر الرازي في كتابه (المحرر في النحو) رسم علي رضي الله عنه لأبي الأسود باب (إن) و باب الإضافة و باب الإمالة ثم صنف أبو الأسود باب العطف و باب النعت ثم صنف باب التعجب و باب الاستفهام و تطابقت الروايات على أن أول من وضع النحو أبو الأسود

و انه اخذه اولاً عن علي (1) عبد القاهر بغدادی در ترجمه و بیان احوالات ابوالاسود نوشته است :

أبو الأسود به سبب تعلیم علی علیه السلام واضح علم نحو می باشد و از چهره ها و پیروان برجسته علی علیه السلام می باشد. [وَهُوَ وَاضِعُ عِلْمِ النَّحْوِ بِتَعْلِيمِ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَكَانَ مِنْ وُجُوهِ شِيعَتِهِ] (2)

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه بیان کرده است :

از جمله علمی که امیر المومنین علی علیه السلام آن را ابداع و ایجاد نموده است علم نحو و قوانین عربی می باشد و این علم را بر ابوالاسود املاً نموده است .

و از جمله مسائلی که به او آموخت: تقسیم کلام به اسم و فعل و حرف، تقسیم کلمه به معرفه و نکره و تقسیم حالات اعرابی به رفع و نصب و جر و جزم می باشد. نکته جالب توجه این هست که شخصیتی همچون ابن ابی الحدید که خود سنی مذهب است به صراحت می گوید: این روش امیر المومنین علی علیه السلام در وضع علم نحو چیزی کم تر از معجزه نمی باشد چرا که بشر چنین توانایی ندارد که به این دقت و ظرافت حصر عقلی انجام بدهد بین فروع این علم و این چنین قوانین ادبی را استخراج کند [و البته همین شگفتی و تحیر از یک جهت و حقد و کینه از جهتی دیگر باعث شده که عده ای از معاصرین انصاف علمی را رعایت نکنند و با مناقشات بی اساس

ص: 100

1- [الاقتراح في اصول النحو، سيوطي، 1/158]

2- [زانة الأدب ولبّ لباب لسان العرب، عبدالقادر البغدادي، 2/28]

انتساب این علم را به امیر بیان علی علیه السلام نفی کنند که در فصل نقد و بررسی نظریات معاصرین به تفصیل ادله و نقد آن را بازگو خواهیم کرد. [و من العلوم علم النحو والعربية وقد علم الناس كافة أنه هو الذي ابتدعه وأنشأه وأملى على أبي الأسود الدؤلي جوامعه و أصوله من جملتها: الكلام كله ثلاثة أشياء اسم وفعل وحرف، و من جملتها تقسيم الكلمة إلى معرفة ونكرة و تقسيم وجوه الإعراب إلى الرفع والنصب والجر والجزم وهذا يكاد يلحق بالمعجزات لأن القوة البشرية لا تقي بهذا الحصر ولا تنهض بهذا الاستبطان.] (1)

رای نهایی ابوالبركات الانباری در نزهة الالباء

ابوالبركات الانباری صاحب کتاب مهم نزهة الالباء در نتیجه گیری بحث واضح علم النحو می گوید: سخن صحیح این است که اولین شخصی که علم نحو را وضع نموده علی بمی باشد چرا که تمام روایات وضع نحو را نسبت می دهد به ابوالاسود و ابوالاسود نیز وضع این علم را نسبت می دهد به علی علیه السلام و برای اثبات حرف خود خود استشهاد می کند به روایت مزبور که از ابوالاسود درباره منشاء پیدایش این علم سوال شد که از کجا این علم را به دست آوردی؟ در جواب گفت اصول و حدود این علم را علی بن ابی طالب علیه السلام برای من ترسیم نمود.

ص: 101

1- [شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید المعتزلی، 20/1]

نکته مهم در کلام ابوالبرکات این هست که گفته صحیح و نگفته اصحّ و این مشعر بر این است که انتساب این علم به غیر علی بن ابی طالب علیه السلام غلط و نادرست می باشد نه اینکه احتمالات دیگر از ادنی مراتب صحت باشد بلکه هر احتمال دیگر غلط است، والصحیح أن أول من وضع النحو علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛ لأن الروايات كلها تسند إلى أبي الأسود، وأبو الأسود يسند إلى علي بن أبي طالب رضي الله عنه؛ فإن روي عن أبي الأسود أنه سئل ف قيل له: من أين لك هذا النحو؟ فقال: لفقت حدوده من علي بن أبي طالب رضي الله عنه.

رای نهایی سیرافی در اخبار النحویین به نقل از ابو عبیده

معمربن المثنی: سیرافی صاحب کتاب اخبار النحویین البصریین که از مهم ترین کتب تاریخ علم نحو می باشد به بررسی اختصاصی و دقیق نحاه بصره پرداخته است و در جمع بندی روایات واضح علم نحو در بیان نظر نهایی خود گفته است:

روایات و نظرات درباره علت وضع مختلف می باشد اما بنا بر قول ابو عبیده معمربن مثنی، ابوالاسود این علم را از علی بن ابی طالب علیه السلام اخذ نموده [یعنی در بحث واضح هیچ اختلافی نیست منتهی در بحث علت وضع اختلاف شده که در فصل علت وضع بیان می کنیم] ابوالاسود این قوانین و اصولی را که از حضرت آموخته بود برای کسی بیان نمود تا اینکه روزی زیاد بن ابیه به دنبال ابوالاسود فرستاد و از او خواست که در قرائت قرآن برای مردم کاری انجام بده تا الگوی مردم باشد و دچار لحن نشوند اما ابوالاسود نپذیرفت تا اینکه دید شخصی آیه: (أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ) [التوبة 3]

به ضم لام [رسوله] به معنای: همانا خدا و رسول خدا از مشرکین بیزار هستند را به کسر لام [رسوله] می خواند که معنای کفر آمیز و باطلش می شود: خدا از مشرکین و رسولش بی زار است. وقتی ابوالاسود این اوضاع را مشاهده نمود نظر زیاد را درباره وضع قوانینی در خصوص حفظ لسان عربی قبول کرد. در این روایت شاهد و محل بحث ما همان قسمت اول روایت می باشد که ابو عبیده که خود از خوارج می باشد با این حال گفته است: واضح علم نحو امیر المومنین علی علیه السلام می باشد، اما قسمت پایانی روایت که ناظر

به علت وضع و مربوط به تشویق زیاد بن ابیه به وضع نحو و درخواست او از ابوالاسود می باشد به دلیل تعارض با احادیث صحیحه بسیاری، دچار ضعف می باشد و در علت وضع خواهید دید که زیاد هیچ نقشی در وضع علم نحو نداشته بلکه خود او از اشخاصی بوده است که دچار لحن می شده و حتی پسرش ابن زیاد نیز از کسانی بوده است .

که از اصول عربیت آگاهی نداشت و دچار لحن و اعراب ناصواب میشد، تاجایی که معاویه از لحن فراوان او به زیاد شکایت کرد و از او خواست تا نسبت به لحن فرزندش چاره جویی کند

[وقد اختلف الناس في السبب الذي دعا أبا الأسود إلى ما رسمه من النحو، فقال أبو عبيدة معمر بن المثنى: أخذ أبو الأسود عن علي بن أبي طالب عليه السلام العربية فكان لا يخرج شيئاً مما أخذه عن علي بن أبي طالب عليه السلام إلى أحد حتى بعث إليه زياداً: اعمل شيئاً تكون فيه إماماً ينتفع الناس به وتُعرب به كتاب الله، فاستغفاه من ذلك حتى سمع أبو الأسود قارئاً يقرأ: [أن الله بريء من المشركين ورسوله]، فقال: ما ظننتُ أن أمر الناس صار إلى هذا...] (1)

ص: 104

1- [اخبار النحويين البصريين، ابو سعيدالسيرافي، 13/1] [نزهة الألباء في طبقات الأدباء، 21/1] [الفهرست، ابن ندیم، 61/1]

تقطیع روایت سیرافی توسط برخی از مورخین

روایتی را که سیرافی بارعایت انصاف علمی به طور کامل از ابو عبیده معمر بن مثنی نقل می کند ابن عساکر صاحب تاریخ مدینه دمشق در یکی از وجوه احتمالی و ابوطاهر المقری صاحب کتاب اخبار النحویین به طور ناقص و تقطیع شده نقل می کنند و فقط سخن از انتساب این علم به ابوالاسود و سلسله نحاة و تلامذة او به میان میاورند نه بیشتر.

تقطیع حدیث ابو عبیده در کتاب اخبار النحویین ابوطاهر المقری: [حَدَّثَنَا أَبُو طَاهِرٍ ثَنَا مُحَمَّدٌ ثَنَا عُمَرُ ثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ يَعْنِي التَّوَزِيَّيَّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبِيدَةَ يَقُولُ أَوَّلُ مَنْ وَضَعَ النَّحْوَ أَبُو الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيُّ ثُمَّ مَيْمُونُ الْأَقْرَنُ ثُمَّ عَبْسَةُ الْفَيْلُ ثُمَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ وَوَضَعَ عَيْسَى بْنُ عُمَرَ فِي النَّحْوِ كِتَابَيْنِ سَمَى أَحَدَهُمَا الْجَامِعَ وَالْآخَرَ الْمُكْمَلَ فَقَالَ الشَّاعِرُ

بَطَلَ النَّحْوُ جَمِيعًا كُلُّهُ / غَيْرَ مَا أَحَدَثَ عَيْسَى بْنُ عُمَرَ

ذَلِكَ إِكْمَالٌ وَهَذَا جَامِعٌ / فَهَمَّا لِلنَّاسِ شَمْسٌ وَقَمَرٌ (1)

تقطیع خبر ابو عبیده در کتاب تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر قال وأنا ابن أبي هاشم نا محمد نا عمر بن شبة نا عبد الله بن محمد يعني الثوري قال سمعت أبا عبيدة يقول أول من وضع النحو أبو الأسود الدليلي ثم ميمون الإفريقي ثم عبسة الفيل ثم عبد الله بن أبي إسحاق (2)

ص: 105

1- [اخبار النحویین، ابوطاهر المقری، 20/1]

2- [تاریخ مدینه دمشق، ابوالقاسم ابن عساکر، 193/25]

یادگیری أبو الأسود از امیر المومنین علی علیه السلام در کلام زبیدی

زبیدی در طبقات النحویین به نقل از ابوالعباس محمد بن یزید زبیدی در طبقات النحویین دو روایت درباره اخذ ابوالاسود از امیر المومنین علی علیه السلام نقل کرده است به نقل از ابوالعباس محمد بن یزید .

وقال أبو العباس محمد بن یزید: سئل أبو الأسود الدؤلي عن فتح له الطريق إلى الوضع في النحو وأرشدته إليه، فقال: تلقيتُه من عليّ بن أبي طالبٍ رحمه الله وفي حديث آخر قال: ألقى إليّ عليّ أصولاً احتذيتُ عليها

روایت اول در بسیاری از کتب نحوی سابق ذکر شده است؛

اما در روایت دوم ابوالاسود القاء اصول را به امیرالمومنین علی علیه السلام نسبت می دهد و نقش خود را تفریع وتفصیل قوانین می داند که این مساله خارج از محل بحث ما می باشد چرا که ما در فصل حاضر در صدد اثبات واضح هستیم و همانطور که گذشت، واضح هست که هر علمی پس از وضع دارای تطورات و مباحث و مسائل جدید خواهد شد که تا به امروز در این علم آراء جدید و نظرات مختلف و متضاد وجود دارد. (1)

رای نهایی ققطی در انباه الرواة: ققطی نیز در انباه الرواة به تبع همه قدمات از مورخین و محققین ادبیات عرب امیر المومنین علی علیه السلام را واضع علم نحو را دانسته است و می گوید: جمهور راویان گفته اند اولین شخصی که علم نحو را وضع نموده علی علیه السلام می باشد [ذکر أول من وضع النحو وما قاله الرواة في ذلك

ص: 106

الجمهور من أهل الرواية على أن أول من وضع النحو أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام [1]

انتساب وضع نحو به ابوالاسود

كاملا- مشخص است که ارتباط بین امیرالمؤمنین علی علیه السلام با ابوالاسود ارتباط استاد و شاگردی می باشد و طبق اخبار متواتر و بیانات مورخین و نحوین، واضع نحو امیرالمؤمنین علی علیه السلام میباشد نه ابوالاسود و کلام و اقرار خود ابوالاسود بر این مطلب نیز از مهم ترین دلایل صحت وضع نحو توسط امیرالمؤمنین علی علیه السلام و تعلیم آن به ابوالاسود میباشد، اما برخی از مورخین وضع نحو را مباشرة به

ابوالاسود نسبت داده اند که بطلان این رای با توجه به آنچه گذشت نیاز به استدلال ندارد و ما فقط به ذکر قول این عده می پردازیم تا خطای این ادعا و عدم صحت این گفتار بر اهل تحقیق واضح و بین باشد

جمال الدین المزی صاحب تهذیب الکیمال در ترجمه ابوالاسود گفته است: ابوالاسود اولین شخصی می باشد که درباره مسائل نحوی سخن گفته است. [و هو أول من تكلم في النحو (2) ابن جوزی نیز همین مطلب را گفته است

أول من وضع النَّحو أبو الأسود الدؤلي] (3)

ص: 107

1- [إنباه الرواة على أنباء النحاة، جمال الدين القفطي، 39/1]

2- [تهذیب الکیمال فی اسماء الرجال، جمال الدین المزی، 38/33]

3- [لقیح فہوم اهل الاثر، ابن جوزی، 338/1]

ابن اثیر در شرح حال ابوالاسود گفته است: اولین شخصی که علم نحو را وضع کرده است و دارای اشعار نیکو می باشد حاضر جواب بوده و اخبار مشهوره، حکمت و مثل های بسیار دارد ابوالاسود دونلی می باشد.

وهو أول من وضع النحو، وله شعر حسن، وجواب حاضر، وأخباره مشهورة، وكلامه كثير الحكم والأمثال(1)

زجاج نحوی به نقل از ابوالعباس محمد بن یزید همین مطلب را بیان بازگو کرده است و وضع نحو و نقطه نگاری قرآن را به او نسبت داده است. [قال أبو علي إسماعيل بن القاسم بن عيذون بن هارون القالي، ثم البغدادي: حدثنا أبو إسحاق إبراهيم بن السري الزجاج النحوي قال: حدثنا أبو العباس محمد بن يزيد بن عبد الأكبر الأزدي قال: أول من وضع العربية ونقط المصاحف (2)]

ابوسلمه موسی بن اسماعیل به نقل از پدرش همین ادعا را تکرار کرده است [وروی أبو سلمة موسى بن إسماعيل، عن أبيه، قال: كان أبو الأسود أول من وضع النحو بالبصرة](3)

ابن سلام در کتاب طبقات فحول شعراء گفته است: اهالی بصره در زبان عربی دارای قدمت می باشند و عنایت خاصی به نحو و لغات عرب و غریب (یکی از فروع علم لغت) داشته اند و اولین شخصی که اساس علوم عربی را بنیاد نهاد و مسیر آن را واضح نمود و اصول و قوانینش را ترسیم نمود ابوالاسود دونلی می باشد. [وكان لأهل البصرة في العربية قدمة وبالنحو ولغات

ص: 108

1- [اسد الغابة، ابوالحسن ابن اثیر، 101/3]

2- [أبو الأسود ظالم بن عمرو. [طبقات النحويين و اللغويين، 21/2]

3- [نزهة الالباء في طبقات الأدباء، 21/1]

العرب والغريب عناية وكان أول من أسس العربية وفتح بابها وأنهج سبيلها ووضع قياسها أبو الأسود الدؤلي وهو ظالم بن عمرو بن سفيان ابن عمرو بن جندل بن يعمر بن نفاثة بن حلس بن ثعلبة بن عدى بن الدئل [1]

ابن قتيبة دینوری در کتاب المعارف نیز همین رای را اتباع نموده است.

[هو: ظالم بن عمرو بن جندل بن سفيان بن كنانة. وأمه من «بنی عبد الدار ابن قصي وكان عاقلا، حازما، بخيلا. وهو أول من وضع العربية» (2)]

میرمان نحوی به حکایت از ابراهیم بن السری همین سخن را بازگو کرده است. [سمعت أبا بكر محمد بن علي بن إسماعيل المبرمان يحكي عن إبراهيم بن السري قال: أول من تكلم في النحو أبو الأسود، وزعم أن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب أمره بذلك] (3)

اگرچه اخبار فراوان و قطعی در خصوص وضع نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام در معتبرترین کتب تاریخی و نحوی نقل شده است اما در مقابل این رای بدیهی غیر قابل نقاش همانطور که بیان شد آراء شاذ و نادر و بی اعتبار دیگری نیز وجود دارد که حاصل تحریف، عدم انصاف علمی، عناد و بحث واستقراء غیر علمی میباشد که به نقد و بررسی جمیع آراء با رعایت انصاف و وجدان به اختصار میپردازیم.

ص: 109

1- [طبقات فحول الشعراء، ابن سلام الجمحي، 12/1]

2- [المعارف، ابن قتيبة دینوری، 434/1]

3- [المصون في الأدب أبو أحمد العسكري، ص 118]

عده ای از رواة و مورخین بر اثر عدم تتبع و تحقیق لازم و نادیده گرفتن روایات بسیار و آراء کثیری از علمای ادبیات و مورخین در این علم، بلکه بر اساس قصد و غرض وضع علم نحو را به اشخاصی غیر امیرالمومنین علی علیه السلام نسبت داده اند که البته چشم پوشی از اینکه خلاف نظر مشهور و اجماع نحاة میباشد، این اقوال توسط خود مؤلفین در کتب نحوی مورد نقد و بررسی قرار گرفته اند و به طور کامل به احتمالی ضعیف و مردود تبدیل شدند.

در یک نگاه کلی وضع این علم را به دو شخصیت نحوی دیگر: عبدالرحمن بن هرمز نحوی و نصر بن عاصم نحوی نسبت داده اند و بحث در وضع را یعنی آنکه علت اساسی در برانگیختن و تحریک و ترغیب شخص واضع برای وضع داشت را به سه شخصیت دیگر یعنی عمر بن خطاب، زیاد و ابن زیاد نسبت داده اند که به نقد و بررسی علمی هر یک از احتمالات میپردازیم:

نقد و بررسی انتساب وضع نحو به عبدالرحمن بن هرمز و نصر بن عاصم

سیرافی وزبیدی هر دو گفته اند: که ابن لهیعة از ابونضر روایت کرده است که ابونضر گفت: عبدالرحمن بن هرمز اولین شخصی میباشد که علم عربیة [دانش نحو] را وضع کرده است و داناترین مردم به انساب قریش، و یکی از قراء میباشد و اما عبد الرحمن بن هرمز فروی ابن لهیعة عن أبي النضر قال كان عبد الرحمن بن هرمز أول من وضع العربية وكان أعلم الناس بأنسب قریش وأحد القراء(1)

ص: 110

1- [اخبار النحویین البصریین، السیرافی، 17/1] [بقات النحویین و اللغویین، ابوبکر الزبیدی، 26/2]

[نزهة الألباء] درباره: نصر بن عاصم و عبدالرحمن بن هرمز: ابو البركات الانباری در رد این احتمال ضعیف که مخالف تحقیق و تتبع است گفته است: گروهی گمان کرده اند عبدالرحمن بن هرمز یا نصر بن عاصم، اولین کسانی میباشند که علم نحو را وضع کرده اند، در حالیکه این احتمال صحیح نمیباشد، زیرا عبدالرحمن بن هرمز علم نحو را از ابوالاسود آموخت و همچنین نصر بن عاصم، علم نحو را از ابوالاسود یا از میمون الاقرن آموخت بنابراین این دو از شاگردان ابوالاسود میباشند نه واضع علم النحو، آری زحمات بسیاری در پیشرفت این علم داشته اند اما واضع نبوده اند.

برخی با دقت در عبارت ابو البركات گفته اند: وی در نقد این احتمال میگوید: [لیس بصحیح] و نگفته است: [لیس باصح] و در مقابل صحیح، غلط میباشد یعنی ابن انباری این احتمال را نه تنها ضعیف بلکه کاملاً غلط و غیر وجیه میداند.

[وزعم قوم أن أول من وضع النحو عبد الرحمن بن هرمز الأعرج فأما زعم من زعم أن أول من وضع النحو عبد الرحمن بن هرمز الأعرج ونصر بن عاصم فليس بصحيح؛ لأن عبد الرحمن بن هرمز، أخذ النحو عن أبي الأسود، وكذلك أيضاً نصر بن عاصم أخذه عن أبي الأسود، ويقال عن ميمون الأقرن] (1)

ص: 111

همچنین قفطی درباره نصر بن عاصم نیز نوشته است: برخی از رواة گفته اند: نصر بن عاصم اولین شخصی میباشد که علم نحو را وضع کرده است اما علت اشتباه این کلام این است که: نصر بن عاصم اولین شخصی میباشد که از ابوالاسود علم نحو را آموخت و با قیاس ادله نحوی را استنباط و استخراج نمود، نه اینکه او واضع نحو باشد [أول العلماء فی علم النحو، قال بعض الرواة: إن نصر بن عاصم أول من وضع النحو وسببه؛ وهو أول من أخذ عن أبي الأسود الدؤلی، وفتق فیہ القیاس].

بنابراین میتوان گفت نقش قابل توجه او در تطور علم نحو موجب خبط و خطا و احتمال ناصحیح عده ای شده است (1).

نقد و بررسی نظریه وضع نحو توسط زیاد و ابن زیاد

زبیدی و مبرد نوشته اند: در عصر حکومت زیاد در بصره ابوالاسود نزد زیاد آمد و گفت لغت عرب بر اثر اختلاط با عجم دچار لحن و فساد شده است و موجب تغییر زبان عربی شده است، علی ابن ابی طالب علیه السلام علمی را وضع نموده است که موجب اصلاح لسان از لحن خواهد شد آیا به من اجازه میدهی آن علم را برای مردم آشکار کنم؟ زیاد در جواب ابوالاسود گفت نه

وقد کان علی بن ابی طالب، علیه السلام، وضع شیئا یصلح به ألسنتهم، أفتأذن

لی أن أظهره؟ قال: لا .

ص: 112

1- [إنباه الرواة علی أنباء النحاة، جمال الدین القفطی، 3/343]

بیان این مطلب لازم است که چرا زیاد اجازه نداد ابوالاسود این علم را برای مردم اظهار نماید؟ اگر بگوییم که زیاد متوجه شیوع لحن در زبان عربی نبود که حرفی بی اساس می باشد زیرا طبق برخی از نقل ها خود زیاد بر فرزند خود ابن زیاد سخت میگیرد تا دچار لحن نشود و حتی معاویه در نامه ای لحن فرزندش را به او یادآوری میکند، بنابراین نمیتوان گفت زیاد نسبت به شیوع لحن و ضرورت و اهمیت نحو بی اطلاع بوده است، اما آنچه که میتواند جواب این سوال باشد این هست که ابوالاسود میگوید این علم را امیر المومنین علی علیه السلام وضع نموده و به من تعلیم داده است [وقد کان علی بن ابي طالب، علیه السلام، وضع شیئا یصلح به ألسنتهم] و پر واضح است زیاد ناصبی که دشمن اهل بیت علیهم السلام میباشد تمام سعی خود را میکند تا اثری از امیر المومنین علی علیه السلام در میان مردم و تاریخ ثبت و ضبط نشود و همانطور که در طول تاریخ بر علیه اهل بیت علیهم السلام، سندسازی و سند سوزی کردند و سعی کردند تمام فضائل اهل بیت علیهم السلام را انکار کنند و جعل حدیث و فضائل کنند برای خلفای اموی و عباسی، در این مقام نیز که چنین مساله ای از ارزش مهمی برخوردار است زیاد رضایت نمیدهد که ابوالاسود این علم را که به گفته خود ابوالاسود اثر امیرالمومنین علی علیه السلام میباشد برای مردم بیان کند و همچنین خود زیاد و ابن زیاد از اشخاصی هستند که طریق اعراب صواب و اصول عربیت، نمیدانند و دائما دچار لحن میشدند، لذا حسد و حقدشان اجازه نمیداد تا

این امتیاز به اسم علی علیه السلام ثبت شود و این حقد و کینه نسبت به شیعه و اهل بیت علیهم السلام موجب شده است حتی عده ای از معاصرین انصاف علمی را کنار گذاشته و با حرف های غیر صحیح و اشکالات بی اساس در انتساب نحو به امیر المومنین علیه السلام خدشه کنند که در نقد و بررسی آراء معاصرین به خوبی به تحلیل و نقد ادله پرداخته ایم. [فلما کان ایام زیاد بن أبیه بالبصرة جاءه أبو الأسود فقال له: أصلح الله الأمير إني أرى العرب قد خالطت الحمراء فتغيرت ألسنتهم. وقد كان علي بن أبي طالب، عليه السلام، وضع شيئاً يصلح به ألسنتهم، أفتأذن لي أن أظهره. فقال: لا] (1)

تا به اینجا معلوم شد که زیاد اجازه اظهار علم نحو را به ابوالاسود نداده است، لکن طبق برخی از نقل ها و آراء مورخین پس از اینکه زیاد متوجه خطر این لحن و شیوع فساد در قرائت قران و کلام مردم شد ابوالاسود را فرا خواند و دستور داد آنچه را که نهی کرده بود برای مردم بازگو کند استئذان ابوالاسود از زیاد و منع زیاد از نشر نحو و اجازه او پس از مدتی به ابوالاسود برفرض اینکه صحیح باشد، موجب شده است تا عده ای خیال کنند که زیاد علت بعث و برانگیختن ابوالاسود برای وضع نحو میباشد، در حالیکه طبق نقل مزبور و اخباری که در ذیل ذکر میکنیم اصلاً این چنین نبوده بلکه کار وضع نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام به اقرار ابوالاسود و تعلیم حضرت به ابوالاسود تمام شده بود، و زیاد نه تنها علت برانگیختن نبود بلکه مانع شده بود برای انتشار این علم لکن با این حال عده ای بر اساس عدم دقت لازم و

ص: 114

1- [طبقات النحویین و اللغویین، ابوبکر الزبیدی، 211/1] [لفاضل، محمد بن یزید المبرّد، 5/1]

یا بعید نیست بگوئیم غرض ورزی و دشمنی با شیعه و اهل بیت علیهم السلام کما اینکه در نقد کلام معاصرین خواهیم گفت علت وضع را دستور زیاد به ابوالاسود دانسته اند.

زبیدی، سیرافی، ابوالبرکات و یاقوت الحموی نقل میکنند پس از اینکه زیاد به ابوالاسود اجازه انتشار علم نحو را نداد پس از مدتی مردی نزد زیاد آمد و به اشتباه گفت: [توفی ابانا و ترک بنون] [أب، اخ، حم، فم، ذو، هن اسماء ششگانه ای هستند که رفعشان به واو، نصبشان به الف و جرشان به یاء می باشد مانند جاء ابوک، رایثُ اباک، مررت باییک، که در مثال اول أب فاعل جاء می باشد لذا به صورت ابوک آمده و علامت رفعش واو می باشد و در مثال دوم أب مفعول به و منصوب می باشد لذا به صورت أباک آمده و علامت نصبش الف می باشد و در مثال سوم مررت باییک أب مجرور به حرف جر باء می باشد و علامت جرش یاء می باشد] در صورتی که باید میگفت: [توفی أبونا و ترک بنین] یعنی پدرمان وفات نمود و فرزندان را به یادگار گذاشت (که در این مثال ابونا چون فاعل برای فعل توفی می باشد مرفوع می باشد و علامت رفعش واو می باشد، و بنین هم مفعول به برای فعل [تَرَک] می باشد لذا منصوب شده است و علامت نصبش یاء می باشد، اما آن شخص به اشتباه گفت: [توفی ابانا و ترک بنون] زیاد با تعجب گفت: [توفی ابونا و ترکبنون!!!] زیاد دستور داد که ابوالاسود را به نزد من بخوانید، به ابوالاسود گفت: آن چیزی که را تورا از آن نهی کرده بودم برای مردم مورد نشر قرار بده. در این حکایت که چهار مصدر آن را ذکر کرده اند، حرفی از اینکه زیاد

واضع بوده باشد یا علت بعث ابوالاسود زیاد باشد نیست، بلکه ابوالاسود بود که احساس ضرورت کرده بود برای انتشار آن علمی که امیر المومنین علی علیه السلام به او آموخته بود و آنکه مانع از انتشار شده بود زیاد بود نه اینکه زیاد واضع یا علت برای وضع باشد.

عده ای بر اثر عدم تحقیق از این روایت چنین برداشت ناصحیح و اشتباه کرده اند و وضع یا علت وضع را به یک شخصیتی همچون زیاد که خود هیچ آگاهی از نحو نداشته و مرتکب لحن می شده داده اند که با بیان این خبر و ذکر اخبار کثیره ای که تعارض با این برداشت خطا دارند، بطلان این قول ثابت شده است. [و ذکر ابن ابی سعد، عن عمر بن شبة، عن ابی بکر بن عیاش، عن عاصم بن ابی النّجود قال: أول من وضع العربية أبو الأسود الدؤلي، جاء إلى زياد بالبصرة، فقال: إني أرى العرب قد خالطت هذه الأعاجم، وتغيرت ألسنتهم، أفتأذن لي أن أضع للعرب كلاماً يقيمون به كلامهم؟ قال: لا. فجاء رجل إلى زياد، فقال: أصلح الله الأمير، توفي أبانا وترك بنون. فقال زياد: توفي أبانا وترك بنون!! ادع لي أبا الأسود. فقال: ضع للناس الذي كنت نهيتك أن تضع لهم وروى يحيى بن آدم عن ابی بکر بن عیاش عن عاصم قال: أول من وضع العربية أبو الأسود الديلي، جاء إلى زياد بالبصرة فقال: إني أرى العرب قد خالطت الأعاجم وتغيرت ألسنتهم أفتأذن لي أن أضع للعرب كلاماً يعرفون أو يقيمون به كلامهم، قال: لا، قال فجاء رجل إلى زياد فقال: أصلح الله الأمير توفي أبانا وترك بنونا، فقال زياد: توفي أبانا وترك بنونا؟ ادع لي أبا الأسود، فقال: ضع للناس الذي نهيتك أن تضع لهم (1)]

ص: 116

1- [اخبار النحويين البصريين، ص 14] [طبقات النحويين و اللغويين، 20/1]

اختلاف در مستمع لحن آیه ان الله برئ من المشركين ورسوله

شخصی در حال تلاوت قرآن کریم آیه [أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ]: [به ضم لام رسولُهُ] (همانا خدا ورسولش از مشرکین بی زار هستند)، را به صورت اشتباه وغلط [رسوله] به کسر لام میخواند که معنای کفرآمیزش میشود: همانا خدا از مشرکین واز پیامبرش بی زار می باشد.

در اینکه چه کسی شاهد لحن قاری در آیه شریفه بوده است و استماع همین لحن موجب شد تا به فکر وضع علم نحو بیفتد اختلاف شده است که البته در این مقام با ذکر جمیع اخبار قول صواب را بیان می کنیم.

شنیدن لحن در قرائت آیه مزبور توسط امیر المومنین علی علیه السلام

ابن جنی می گوید یکی از اعراب آیه أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ را به کسر خواند امیر المومنین علی علیه السلام پس از شنیدن این لحن برای ابوالاسود قواعدی را از نحو ترسیم نمود تا او این مسیر را ادامه دهد(1)

ص: 117

1- [الخضائص، ابن جنی، 395/1]

شنیدن لحن در قرائت آیه مزبور توسط پیامبر صلی الله علیه وآله

ابن انباری در ابتدای شرح خطبه الکتاب سیبویه می گوید: آنکه شاهد لحن اعرابی در آیه شریفه بود، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، پیامبر در غضب شد و به امیر المومنین علی علیه السلام فرمود: یا علی علم نحو را پایه گذاری کن و قواعد آن را مشخص کن و از اینگونه قرائات جلوگیری کن امیر المومنین علی علیه السلام ابوالاسود را طلب نمود تمام علم نحو و قوانین آن و حصر کلام در (اسم و فعل و حرف) و حصر حرکات در (رفع، نصب، جر، جزم) و اقسام اعراب و بناء را به او یاد داد و از آنجایی که ابوالاسود شخصی با ذکاوت بود با ارشادات امیر المومنین علی علیه السلام شروع نمود به موضوع بندی و تبویب بندی علم نحو و در هر جا که اشکالی به ذهنش میرسید به خدمت حضرت شرف یاب می شد و سوال می پرسید. سید حسن صدر رحمة الله علیه ذیل این خبر گفته اند: با توجه به این خبر نکته حائز اهمیت این هست که اولین بار کلمه نحو از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده شده است، اما ما از این خبر دو مطلب را استفاده میکنیم:

[1] اثبات اینکه پیدایش این علم در عصر پیامبر و امیر المومنین علی علیه السلام می باشد به خلاف برخی که این مسله را انکار می کنند و معتقدند وضع نحو در عصر امیر المومنین علی علیه السلام نبوده است.

[2] این خبر نیز علاوه بر اخبار مزبور تاییدی بر وضع نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام می باشد اما در وجه تسمیه و اینکه اولین بار

پیامبر این اصطلاح را به کار برده اند بخاطر تعارض با اخبار عدیده در وجه تسمیه که در محل خود گذشت قبول نمیکنیم .

شنیدن لحن در قرائت آیه توسط ابوالاسود

درخواست زیاد از ابوالاسود و امتناع ابوالاسود

سیرافی و ابوالبرکات الانباری گفته اند: ابوالاسود نحو را از امیر المومنین علی علیه السلام آموخت و آن را برای مردم نشر نداد تا اینکه زیاد او را به نزد خود فرا خواند و به او گفت: برای مردم قوانین و اصولی را قرار بده تا در اعراب آیات دچار اشتباه نشوند، اما ابوالاسود دعوت او را قبول نکرد تا اینکه روزی شنید شخصی آیه: [أَنْ اللَّهُ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ] را به کسر لام و به معنای سقیم و باطلش قرائت میکند، در این هنگام ابوالاسود گفت: گمان نمیکنم کار مردم در لحن به این حد رسیده باشد. سپس نزد زیاد برگشت و گفت: آن کاری را که از من درخواست نمودی انجام میدهم، برای من یک کاتب باهوش بیاور تا آنچه می گویم را انجام بدهد کاتبی از عبدالقیس برای او آوردند خشود نشد دو مرتبه برایش کاتبی بهتر آوردند ابوالاسود به کاتب گفت: به دهان من توجه کن هرگاه دیدی هنگام تلفظ حرفی دهانم را می گشایم نقطه ای بالای حرف (فتحه) و هر زمان دیدی که لبانم را میچسبانم نقطه ای در جلوی حرف (ضمه) و چون دهانم را به سمت پایین شکستم نقطه ای در زیر حرف (کسره) قرار بده.

[أخذ أبو الأسود عن علي بن أبي طالب عليه السلام العربية فكان لا يخرج شيئاً مما أخذه عن علي بن أبي طالب عليه السلام إلى أحد حتى بعث إليه زياداً: اعمل شيئاً تكون فيه إماماً ينتفع الناس به وتُعرب به كتاب الله، فاستغفاه من ذلك حتى سمع أبو الأسود قارئاً يقرأ: (أن الله بريء من المشركين ورسوله)، فقال: ما ظننتُ أن أمر الناس صار إلى هذا فرجع إلى زياد فقال: أنا أفعل ما أمر به الأمير فليغني كاتباً لقناً يفعل ما أقول، فأتى بكاتب من عبد القيس فلم يرضه فأتى بأخر قال أبو العباس أحسبه منهم. فقال له أبو الأسود: إذا رأيتني قد فتحت فمي بالحرف فانقط نقطة فوقه على أعلاه فإن ضممت فمي فانقط نقطة بين يدي الحرف وإن كسرت فاجعل النقطة تحت الحرف فإن أتبعته شيئاً من ذلك غنة فاجعل مكان النقطة نقطتين. فهذا نقط أبي الأسود] (1)

برخی نیز طبق این خبر دچار توهم شده و وضع نحو را به زیاد نسبت داده اند در حالیکه خبر مزبور با چندین خبر مختلف درباره لحن قاری در آیه شریفه [أن الله بريء من المشركين ورسوله] تعارض دارد و برخی این ماجرا را دقیقاً برعکس نقل نموده اند که زیاد شاهد لحن قاری بوده است نه ابوالاسود، دیگران نیز به صواب این ماجرا را به امیر المومنین علیه السلام نسبت داده اند، بنابراین طبق این خبر آنکه شاهد خطای قاری بود، ابوالاسود بود نه زیاد، بلکه طبق خبری که گذشت، امیر المومنین علیه السلام لحن قاری را شنیدند و علم نحو را وضع نمودند (2)

ص: 120

1- [اخبار النحويين البصريين، السيرافي، 13/1] [زهة الألباء في طبقات الأدباء، 20/1]

2- [معجم الأدباء، ياقوت الحموي، 14/4]

قفطی نیز ابوالاسود را شاهد لحن قاری در آیه شریفه می داند و می گوید: پس از آنکه زیاد به ابوالاسود اجازه انتشار علم نحو را نداد مردی را دید که مشغول قرائت قرآن می باشد، وقتی به این آیه رسید به صورت [أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ] به کسر لام رسوله خواند زیاد گفت لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم، به خدا این کلام کفر می باشد، ابوالاسود را نزد من بیاورید سپس به ابوالاسود گفت: آنچه را که از آن نهی کرده بودم برای مردم قرار بده که نمیدانستم کار مردم در لحن به این حد رسیده است. [ثم مرّ برجل یقرأ القرآن حتی بلغ إلی قوله تعالی: أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ (التوبه: 3) بکسر اللام من رسوله، فقال: لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم. هذا والله الکفر. ردّوا إلیّ أبا الأسود، فردوه إلیه. فقال له: ضع للناس ما کنت نهیتک عنه (1)]

تا به اینجا معلوم شد که در روایت اول، زیاد از ابوالاسود درخواست می کند که علم نحو را برای مردم نشر بدهد اما ابوالاسود قبول نمی کند، اما در طایفه دوم از روایات دوم برعکس آمده و ابوالاسود از زیاد درخواست می کند تا اجازه بدهد علم را نحو را انتشار بدهد اما زیاد قبول نمی کند.

ص: 121

الف) استماع لحن در قرائت آیه مزبور توسط عمر

عده ای نیز بر اختلاف مزبور می افزایند و بر خلاف دو قول مزبور اصلاً عمر را شاهد شنیدن لحن مرد اعرابی در آیه شریفه می داند و عمر را باعث وضع نحو توسط ابوالاسود می پندارند.

و می گویند عمر پس از شنیدن خطای مرد اعرابی در آیه شریفه دستور داد که فقط عالم به لغت قران تلاوت کند و دستور داد که ابوالاسود در بصره علم نحو را وضع نماید.

[فأمر عمر رضي الله عنه ألا يقرئ القرآن إلا عالمٌ باللغة، وأمر أبا الأسود أن يضع النحو]⁽¹⁾

در تتمه همین خبر قفطی خبری را به سند شعبی نقل میکند که عمر به ابوموسی در نامه ای نوشت که تقه در دین کنید، سنت را بیاموزید، عربیت را یاد بگیرید، و به ابوالاسود امر کنید که به مردم بصره علم اعراب [نحو] بیاموزد. [وحدّث أبو الحسن المدائنی عن عباد بن مسلم عن الشعبي قال: كتب عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - إلى أبي موسى: «أما بعد؛ فتفقهوا في الدين؛ وتعلموا السنّة؛ وتفهموا العربية، وتعلّموا طعن الدّريه وأحسنوا عبارة الرؤيا، وليعلّم أبو الأسود أهل البصرة الإعراب»].⁽²⁾

ص: 122

1- [نزّهة الألباء في طبقات الأدباء، 20/1]

2- [إنباه الرواة على أنباء النحاة، جمال الدين القفطی، 51/1]

تقل کرده اند: کاتب ابوموسی اشعری نامه ای به عمر نوشت که در آن دچار لحن شده بود عمر در طی نامه ای به ابوموسی دستور داد که کاتب خود را شلاق بزند عده ای از همین خبر استفاده می کنند که عمر توجه خود را

به سمت وضع قوانین عربی سوق داد و ابوالاسود را برانگیخت تا نحو را وضع کند در حالیکه هیچ دلیلی بر این مدعای غلط خود ندارند و بطلان این حرف بر کسی که اخبار کثیره را در این تالیف دیده باشد مخفی نمی باشد.

[وکتب کاتب لأبي موسى الأشعري إلى عمر فلحن، فكتب إليه عمر: أن اضربْ كاتِبك سوطاً واحداً] (1)

اگرچه در مقابل اخبار صحیح و فراوانی که دلالت بر صحت وضع نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام میکند اخبار شاذ و نادری نیز وجود دارد که به دلیل ضعف و عدم اعتنای مورخین نحو و ادبای علم نحو مردود میباشد و محلی از اعتنا و التفات ندارد اما مضاف بر این در فصل مصادیق لحن ذکر می شود که عمر، زیاد، ابن زیاد از جمله کسانی میباشد که دچار لحن میشدند، بنابراین چطور ممکن است کسانی که از دانش عربیت بی بهره بودند واضع یا نقش اصلی در بعث واضع را عهده دار بوده باشند، علاوه بر اینکه بطلان این اخبار به دلیل تعارض با آراء قطعی امری مسلم و غیر مفتقر به استدلال میباشد، از این نقد نیز در امان نخواهد بود.

ص: 123

فصل ششم: نقد و بررسی آراء محققين معاصر

نقد و بررسی آراء محققين معاصر

□

ص: 125

با وجود تمام ادله و شواهد تاریخی و بیانات فراوان از دانشمندان علم نحو و مورخین ادبیات در خصوص انتساب وضع دانش نحو به امیر المومنین علیه السلام و گسترش آن توسط أبوالأسود الدؤلی اما هنوز برخی از به اصطلاح محققین معاصر در زمینه تاریخ و ادبیات این مساله اتفاقی را که تا سر حد اجماع رسیده است و بسیاری از ادباء و نحوین بر آن اتفاق نظر دارند، با ذکر برخی از اشکالات و طرح برخی از انتقادات انکار میکنند.

نقد و بررسی اشکالات احمد امین مصری

احمد امین مصری مورخ معاصر مصری تمامی بیانات درباره انتساب علم نحو به امیر المومنین علیه السلام و حتی أبوالأسود الدؤلی را خرافات و غیر واقعی دانسته است و برای اثبات ادعای خود چند دلیل ذکر کرده است که به اختصار به شرح و نقد آن می پردازیم .

الف) دانش نحو مشتمل بر تقسیمات فلسفی و باب بندی های منظم و مرتب است که این تقسیمات فلسفی با طبیعت عصر زندگانی علی بن ابی طالب رضی الله عنه منافات دارد زیرا علوم آن دوران مبتنی و متناسب با فطرت و به دور از هرگونه تعریف و تقسیمات فلسفی بوده است مانند علوم تفسیر آیات و روایات که در آن عصر از باب بندی و ترتیب فلسفی برخوردار نبوده است.

ب) ادعای تاسیس دانش نحو توسط علی بن ابی طالب رضی الله عنه از کارهای شیعیان میباشد که عادت داشتند جمیع علوم و فنون را به ائمه مذاهب خود نسبت بدهند و جمیع علوم را به علی رضی الله عنه و فرزندانش مربوط بدانند.

ج) با چشم پوشی از دو نکته مزبور در اصل اینکه این دانش توسط علی رضی الله عنه به ما رسیده باشد نیز در میان مورخین اختلاف شده است و برخی معتقدند عبدالرحمن بن هرمز در زمان خلافت هشام این دانش را ابداع کرده است و جماعتی نیز بر این باورند که نصر بن عاصم واضع دانش نحو میباشد و به طور قطعی قائلین این دو باور علی رضی الله عنه و أبو الأسود را واضع دانش نحو نمیدانند و منکر این مطلب میباشند بنابراین نفس اختلافات موجود مانع از صحت انتساب وضع به علی رضی الله عنه می باشد.

به طور خلاصه احمد امین مصری ادعا کرده است: وجود تقاسیم و تعاریف فلسفی، جعل و کذب شیعه و اختلاف آراء در واضع علم نحو سبب گردیده تا برخی چنین حرف نادرستی را یعنی انتساب وضع نحو به علی رضی الله عنه را مطرح کنند.

و کَلَّ هذا حدیث خرافة، فطبيعة زمن علی علیه السلام و ابی الاسود تآبی هذه التعاریف؛ وهذه تقاسیم الفلسفیه، و ردالینا من هذا العصر، فی کل فرع علم لیناسب مع الفطرة لیس فیہ تعریف ولا تقسیم، اّما هو تفسیر آیه او جمع الاحادیث، لیس فیها تبویب ولا ترتیب، فاما تعریف و اما تقسیم منطقی فلیس

فيه بشئ مما صح نقله الينا عن عصر على وابي الاسود، واخشي ان يكون ذلك من وضع بعض الشيعة الذين ارادوا ان ينسبوا كل شئ الى على ابن ابي طالب عليه السلام واتباعه، ويشهد لهذا الروايات الكثيرة المتناقضة في سبب الوضع ومن حسن الخط ان هذا ليس محل اتفاق بين العلماء فمنهم من قال: ان واضع النحو عبدالرحمن بن هرمز (سنه 175) في خلافة هشام ومنهم من قال انه نصر بن عاصم (89ق) القائلون بهذا من غير شك ينكرون نسبتة الى على وابي الاسود(1)

ابتدا در رد كلام احمد امين مصرى بايد گفت اگر انتساب وضع نحو به امير المومنين على عليه السلام ويا حتى به طور فرض به شاگرد ايشان أبو الأسود الدؤلي خرافات و ادعاى باطل است پس در اين صورت اولين خرافه پردازان و دروغ گويان بزرگان مورخين و دانشمندان اهل سنت مى باشند كه اقوال جمهور عامه از اين دو حال خارج نيست يا امير المومنين على عليه السلام را واضع نحو دانسته اند يا شاگرد ايشان أبو الأسود را مبتكر و مبدع اين دانش دانسته اند، بنابراین طبق ادعاى احمد امين مصرى آن گروهى كه متهم است به دروغگويى و خرافه پردازى دانشمندان اهل سنت هستند كه ما در رساله مزبور شواهد فراوان و متعددى از اقوال عامه را ذكر كرديم و تمام سعى خود را بذل كرديم تا در اثبات گزاره ها و روند بحث از منابع اهل سنت استفاده كنيم.

ص: 129

1- [ضحى الاسلام، احمد امين مصرى، 272/2]

بنابراین ادعای باطل احمد امین مصری نه تنها شیعه را محکوم نمی کند بلکه موجب توهین و تهمت به محققین و مورخین اهل سنت گردیده است. او با این اشکال نه تنها بر شیعه هجمه ای نکرده است بلکه شان و منزلت بسیاری از بزرگان عامه مانند: ابن خلکان، ابن حجر عسقلانی، ابن کثیر، فخر رازی، سیوطی، عبدالقاهر بغدادی، ابن ابی الحدید معتزلی و دیگران را زیر سوال برده است زیرا دانشمندان مذکور تنها برخی از قائلین وضع نحو توسط امیر المومنین علی علیه السلام می باشند که طبق دیدگاه احمد امین مصری این جماعت دروغگو و خرافه گو هستند. با چشم پوشی از این جنبه از اهل انصاف سوال می پرسیم که آیا مهم ترین مورخین علم نحو و بزرگان علم نحو مانند ابوالبرکات الانباری، ابوسعید السیرافی، جمال الدین القفطی و سائر اهل تحقیق ندانستند و نفهمیدند که به طور قطع امیر المومنین علی علیه السلام را واضع نحو دانستند؟ آیا اساسا با وجود شمار فراوان محقق و مورخ که مخالف نظر احمد امین میباشند اصلا جایی برای مناقشه و بحث با او و پرداختن به کلام او باقی می ماند؟

پرواضح است که دشمنی های این شخص با شیعیان و پیروان مکتب امامیه موجب شده است تا با حقد و کینه ای که نسبت به مذهب شیعیان دارد به طور عجیب و غریبی انصاف علمی را زیر پا بگذارد و شمار عظیمی از کلمات محققین را نادیده بگیرد و چنین حرف باطل و خلاف جمهوری را بیان کند

اما اشکال او در خصوص اینکه اختلافات موجود در نزد مورخین دلیل بر عدم صحت انتساب وضع نحو به امیر المومنین علیه السلام می باشد نیز ادعایی مردود و باطل است زیرا طرفداران وضع توسط دیگران مانند: عبد الرحمن بن هرمز و نصر بن عاصم بسیار اندک هستند و قائلین و طرفداران قابل توجهی ندارد که موجب اعتناء باشد و در مقام تضاد و مقابله با قول مشهور قرار بگیرد، همچنین ما در فصل واضع نحو با ارائه رای محققین بطلان دیدگاه خلاف مشهور و وضع نحو توسط عبدالرحمن بن هرمز و نصر بن عاصم را با ذکر کلام ابوالبرکات الانباری و جمال الدین القفطی بیان کردیم و جایی برای تشکیک و مجالی برای مقابله نگذاشتیم.

و در ادامه جواب به این اشکال میگوییم چه کسی گفته است که مجرد اختلاف و صرف بروز نظرات مختلف دلیل بر نفی صحت اصل مساله می باشد؟

در هر مساله ای از مسائل دست کم اختلافات جزئی و بدوی وجود دارد که این قبیل تعارضات با امعان نظر و دید انصاف توسط اهل تحقیق به خوبی قابل حل و نتیجه گیری می باشد اینکه افرادی مانند احمد امین مصری نتوانستند به نتیجه مطلوب برسند از دو حال خارج نیست یا مطالعه و تحقیق شایسته نداشتند که بعید از نظر می باشد و یا اینکه باورهای فکری و پیش فرض های اعتقادی آنها مانع از تصمیم گیری صحیح و قضاوت های علمی درستشان شده است و اگر نه اگر یک کتاب از کتب مورخین نحو را

می خواندند هرگز چنین اشکالاتی را حتی تحت عنوان احتمال ضعیف بیان نمی کردند چه برسد به اینکه بخواهند به عنوان اشکال و نقد به شیعه آن را بازگو کنند در نتیجه احمد امین مصری آن شخصی هست که دچار خرافه و کذب شده است نه شیعیان و غایت این بحث از دو حال خارج نیست یا احمد امین مصری دچار خرافه و کذب شده است یا دانشمندان اهل سنت زیرا ادله وضع نحو از کلمات دانشمندان عامه می باشد و اثبات مطلوب به طور عمد از طرق منابع اهل سنت صورت گرفته است تا رد محکمی باشد بر منتقدین بی انصافی مانند احمد امین.

نقد و بررسی اشکالات شوقی ضیف

شوقی ضیف محقق معاصر تاریخ ادبیات و از مؤلفین معروف مصر نیز در امتداد اقوال احمد امین مصری به غیر بیان از یک اشکال جدید، دو مرتبه همان اشکالات احمد امین را در نفی انتساب وضع نحو به امیر المومنین علیه السلام بازگو می کند.

الف) وضع نحو توسط حضرت علی رضی الله عنه با جنگ های فراوان و اشتغالات ایشان تعارض دارد زیرا اینطور که میگویند ایشان واضع نحو بوده است انگار حضرت به عراق و کوفه نرفتند و مشغول حرب با معاویه و خوارج نبودند و به جای این جنگ ها مشغول به نحو و وضع اصول و قوانین عربیت و علم نحو بودند.

ص: 132

ب) انتساب نحو بخاطر وجود تعریفات و تقسیمات منطقی و فلسفی به حضرت علی رضی الله عنه یا یکی از معاصرینش اصلاً معقول و مورد پسند نیست و شاید بتوان گفت: علت اشتها این ادعا کلمات نادرست شیعیان میباشد که وضع نحو را به ایشان یا شاگردش ابوالاسود که میگویند از شیعیان بوده نسبت داده اند.

ج) اختلاف اخبار و حکایات در بیان علت وضع موجب اضطراب روایات شده است بنابراین نمیتوان ادعا کرد که حضرت علی رضی الله عنه واضح نحو بوده باشد.

[وكانه لم يكن مشغولاً حين ذهب إلى العراق والكوفة بإعداد الجيوش لحرب معاوية، ولا كان مشغولاً بحروب الخوارج، إنما كان مشغولاً بالنحو ووضع رسومه وأصوله وفصوله. وطبائع الأشياء تنفي أن يكون قد وضع ذلك، ونفس الرواية السالفة وما أشبهها من الروايات تحمل في تضاعيفها ما يقطع بانتحالها لما يجري فيها من تعريفات وتقسيمات منطقية لا يعقل أن تصدر عن علي بن أبي طالب أو عن أحد من معاصريه، ولعل الشيعة هم الذين نحلوه هذا الوضع القديم للنحو الذي لا يتفق في شيء وأولية هذا العلم ونشأته الأولى. وقد تقف الروايات في الواضع الأول للنحو عند أبي الأسود، غير أنها تعود فتضطرب في السبب الذي جعله يرسمه وفي حاكم البصرة موطنه الذي بعثه على هذا الرسم والأبواب الأولى التي رسمها فيه يكون ذاك صنع الشيعة، وكأنهم رأوا أن يضيفوا النحو إلى شيعي قديم، فارتفع به بعضهم إلى علي بن أبي طالب، ووقف به آخرون عند أبي الأسود صاحبه الذي كان يتشيع له⁽¹⁾]

ص: 133

همانطور که ذکر شد دو اشکال شوقی ضیف دقیقاً تکرار کلمات احمد امین مصری میباشد، اما اشکال اول او به قدری مضحک است و جنبه هزل دارد که به دور از مبالغه باور دارم بیشتر کلام او مناسب نقل در مجالس مناسب با ضحک و سرور است تا بحث و گفتگو در مجامع علمی و مناقشات تاریخی اما به هر حال برای متمیم فائده و اظهار ماهیت حقیقی این گروه و منشأ صدور این گزاره ها مختصراً به حرف های او پاسخ میدهم: در رد کلام شوقی ضیف می گویم چه کسی گفته است که تاریخ وضع نحو مصادف با حرب با معاویه و خوارج بوده است؟ این ادعا را چگونه اثبات میکنید؟ اگر هم فرض بگیریم تاریخ وضع نحو همان تاریخ پیدایش جنگ با مخالفین بوده است چه کسی گفته است که انجام حرب با ایتان یک عمل دیگر منافات دارد و نمی توان دو عمل را در یک زمان انجام داد؟ در ضمن احدی ادعا نکرده است که حضرت امیر المومنین علی علیه السلام چندین سال مشغول به ترسیم قواعد و ضوابط نحوی بوده است بلکه دقیقاً بر خلاف وهم باطل شوقی ضیف آنچه طبق اخبار و حکایات مروی به دست آمده است خبر از ترسیم قوانین عربیت در مدت کوتاهی می دهد زیرا گذشت که أبو الأسود نقل کرد حضرت دستور دادند رقععی تهیه کنم برایشان سپس بعد از چند روز اقسام کلمه و اقسام اسم در آن نوشته بود الخ، همچنین جنگ اینطور نبوده است که موجب انصراف و فراغ حضرت از سائر امور شده باشد آن هم مساله به این اهمیت که طیبی گفتار أبو الأسود احیاء لغت عربی و حفظ دین منوط به آن

می باشد بنابراین حتی احتمال اینکه حضرت به این معضل توجه نداشتند و برای رفع آن چاره جویی نکرده باشند مردود و باطل است زیرا حفظ دین از هر مساله دیگری برای اهل بیت علیهم السلام اهمیت داشته است.

اشکال دیگر او اضطراب علت وضع بوده است در حالیکه او فرق میان وضع و بعث را دقت نکرده است زیرا تمام مورخین علت وضع را شیوع لحن در لغت عربی و قرائت قران دانسته است و تمامی اختلافات درباره علت بعث بوده است که همانطور که گذشت؛ لحن دختر ابوالاسود، استماع لحن در قرائت آیه (أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ)، لحن مردی از نوبندگان، لحن شخصی در حضور زیاد و الخ را دلیل بعث یعنی برانگیختن واضع در وضع نحو معرفی کردند و این هیچ ارتباطی با اضطراب در خصوص علت وضع ندارد زیرا فایده نحو صیانت لسان از خطای در گفتار میباشد و این دانش از همان ابتدا به همین منظور یعنی جلوگیری از شیوع فساد در لغت عربی و لحن در قرائت قران به وجود آمد.

و اگر کسی بگوید منظور شوقی ضیف اضطراب در علت بعث بوده است و به اشتباه گفت: اضطراب روایات وضع در این صورت نیز میگوییم اشکال او مردود و باطل است زیرا با شدت رواج فساد در اعراب کلام و شیوع لحن در لغت عربی هیچ بُعد و استحاله ای ندارد که تمامی این موارد رخ داده باشد مخصوصا وقتی در اخبار وضع نحو حرف از نگرانی به میان آمده است یعنی موارد و مصادیق لحن موارد اندک و انگشت شمار نبوده است بلکه در میان

افراد مختلف رواج داشته است و تصدیق این گفتار بر محققین در حیظه مصادیق لحن و لاجن کاملاً مسلّم و قطعی است تا جایی که همانطور ذکر گردید حتی شعراء، ادباء، متکلمین و فقهاء نیز برخی از مواقع دچار لحن و خطای در گفتار میشدند و برخلاف قواعد زبان عربی و اعراب صواب قرآن را قرائت میکردند.

بنابراین نه کلام احمد امین مصری که اضطراب اخبار را در واضع دلیل بر رد کلام مشهور دانسته است صحیح میباشد و نه کلام شوقی ضیف که اضطراب در علت وضع را دلیل بر نقد و مخالفت با جمهور دانسته است. بنابراین صرف اضطراب حکایات و روایات در باب علت وضع یا واضع نحو دلیل بر انکار اصل مساله وضع نحو نیست.

اشکال مشترک دیگری که احمد امین مصری و شوقی ضیف بیان کرده اند عدم سازگاری وجود تعاریف و تقاسیم فلسفی در دانش نحو با طبعیت عصر زندگانی امیر المومنین علی علیه السلام و آن دوران میباشد.

جای تعجب بسیار است که چگونه شوقی ضیف که خود را محقق و متتبع تاریخ ادبیات میدانند از جنس کلمات جاهلیت و نوع سخنان شعراء و حکماء در آن عصر و پس از آن در زمان امیر المومنین علی علیه السلام اطلاع و آگاهی ندارد؟

چگونه مورخ معروفی مانند احمد امین با 1 فرهنگ و ادب و بلاغت عصر جاهلیت ناآشنا می‌باشد؛ با اینکه حتی با یک تحقیق اجمالی میتوان به مراتب مانند این تعاریف و تقاسیم را که به قول احمد امین و شوقی ضیف فلسفی می‌باشد و با طبیعت زمان صدر اسلام سازگار نیست در کلمات حکماء، ادباء، شعرای عصر جاهلی آیات، روایات و همچنین احادیث امیر المومنین علی علیه السلام مشاهده کرد.

زهیر بن ابی سلمی حکیم شعرای جاهلیت مقاطع حق را به سه قسم تقسیم میکند و میگوید:

وَإِنَّ الْحَقَّ مَقْطَعُهُ ثَلَاثٌ يَمِينٌ أَوْ نَفَارٌ أَوْ جَلَاءٌ *** فَذَالِكُمْ مَقَاطِعُ كُلِّ حَقٍّ ثَلَاثٌ كُلُّهُنَّ لَكُمْ شِفَاءٌ

زهیر در این شعر اموری را که حق از آن در مقام قضاء شناخته میشود به سه مورد تقسیم میکند: یمین (قسم خوردن)، حکم قاضی، عذر و دلیل واضح. ابن رشیق القيروانی گفته است: از جمله کسانی که از قول زهیر و تقسیمش تعجب میکرد عمر بن خطاب بود (1).

از این قبیل تقسیمات در قرآن کریم نیز فراوان آمده است: [ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصَّ طَافِينَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِي اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ]. (2).

ص: 137

1- [العمدة، 41/1]

2- [فاطر/ 32]

آنگاه این کتاب (قرآن) را به گروهی از بندگانمان که (آنان را) برگزیدیم به میراث دادیم، پس برخی از بندگان ما (در عمل به کتاب) بر خود ستمکارند و بعضی میانه رو و برخی با اذن الهی نسبت به کارهای خیر سبقت گیرند، که این همان فضل بزرگ الهی است

زمخشری در تفسیر کشاف در تفسیر تقسیم موجود در آیه شریفه گفته است: [ثم قسمهم إلى ظالم لنفسه مجرم وهو المرجأ لأمر الله، ومقتصد: هو الذي خلط عملاً صالحاً وآخر سيئاً، وسابق من السابقين]. (1)

امیرالمومنین علی علیه السلام نیز در کلمات قصار خود با اثر پذیری از همین تقسیم قرآن کریم فرموده است: [شُغِلَ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ أَمَامَهُ! سَاعَ سَرِيحٍ نَجَاً، وَطَالِبٍ بَطِيءٍ رَجَاً، وَمُقَصِّرٍ فِي النَّارِ هَوَى] آن کس که بهشت و دوزخ را پیش روی خود دارد در تلاش است، برخی از مردم به سرعت به سوی حق پیش میروند که اهل نجاتند و بعضی به کندی میروند و امیدوارند و دیگری کوتاهی میکند و در آتش جهنم گرفتار است قرآن کریم به این سه گروهی که امام نام می‌برد (سریع نجا، و طالب بطيء رجا، و مقصر في النار هوى)

اشاره فرموده است: [ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ]

تقسیمات امیرالمومنین علی علیه السلام به مراتب در کلمات قصار ایشان از تعریفات و تقسیمات نحوی منزلت و جایگاه بالاتری دارد و به طریق اولی از جنبه های فلسفی و منطقی بیشتری برخوردار است.

ص: 138

تقسیمات مختلف که در سور متعدد بوده را در یک کلام جمع نموده است و پس از استخراج تقسیمات از سور متعدده آن را تحت یک کلام آورده است

مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمَ أَرْبَعًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمَ الإِجَابَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمَ الْقَبُولَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الأَسَدَ تَغْفَارًا لَمْ يُحْرَمَ الْمَغْفِرَةَ، وَمَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ لَمْ يُحْرَمَ الزِّيَادَةَ(1)

کسی را که چهار چیز داند از چهار چیز محروم نباشد: بادعا از اجابت کردن، باتوبه از پذیرفته شدن، بااستغفار از آمرزش گناه، باشکرکردن ازفرونی نعمت ها تصدیق و منشأ صدور کلام امیر المومنین علی علیه السلام در آیات شریفه وجود دارد؛ خداوند درباره دعا میفرماید: اَدْعُونِي أُسْتَجِبْ لَكُمْ [غافر/60]، درباره استغفار فرموده است: [وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُورًا رَّحِيمًا] (نساء/110)، در مورد شکر فرموده است: [وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ] (ابراهیم/7)

و در مورد توبه فرموده است: [إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا] (نساء/17)

از حاصل جمع چهار آیه مزبور و لحاظ آن در یک مجموعه در مییابیم که خداوند تبارک و تعالی باب دعاء را گشود تا بنده خود را استجاب کند، باب توبه را گشود تا از بنده خود قبول کند، باب استغفار را فتح نمود تا او را

ص: 139

بیامرزد و باب شکر را فتح نمود تا نعمت بنده شکور خود را زیاد کند و این چهار باب رحمت الهی هستند که امیر المومنین علی علیه السلام جمیع این چهار باب رحمت الهی را در کلام خود بیان کردند.

با این بیان واضح شد که اینگونه تقسیمات نه تنها هیچ منافاتی با طبیعت زمان امیر المومنین علی علیه السلام نداشته است بلکه در زمان جاهلیت نیز این چنین تقسیماتی در کلام ادباء و حکماء رواج داشته است.

و تقسیم کلام به اسم و فعل و حرف توسط امیر المومنین علی علیه السلام یک تقسیم استقرائی میباشد که تا به امروز احدی نتوانسته قسمت چهارمی به آن اضافه کند و همین دقت و امعان نظر بالا موجب شده عده ای همچون ابن ابی الحدید وضع نحو را برای امیر المومنین علی علیه السلام مانند یک معجزه بدانند چرا که قدرت بشر را خارج از ترسیم چنین اصول و قوانین دانسته اند که به با این دقت و ظرافت قواعدی را ترسیم کند که نقصان یا اضافات نداشته باشد

[و من العلوم علم النحو والعربية وقد علم الناس كافة أنه هو الذي ابتدعه وأنشأه وأملى على أبي الأسود الدؤلي جوامعه وأصوله من جملتها: الكلام كله ثلاثة أشياء اسم وفعل وحرف و من جملتها تقسيم الكلمة إلى معرفة ونكرة و تقسيم وجوه الإعراب إلى الرفع و النصب و الجر و الجزم و هذا يكاد يلحق بالمعجزات لأن القوة البشرية لا تقي بهذا الحصر ولا تنهض بهذا الاستنباط] (1)

ص: 140

تقسیم اصناف مردم و زمان بر پنج قسم در خطبه 32 و تقسیم روایان حدیث بر چهار قسم در خطبه 210 نهج البلاغه از دیگر تقسیمات امیر المومنین علی علیه السلام میباشد .

بنابراین اینگونه سبک و سیاق از تعریفات و تقسیمات در کلام، ادباء، شعراء، آیات حکما، قران کریم و از همه مهم تر در کلمات امیر المومنین علی علیه السلام به وفور یافت میشود و ب خلاف آنچه احمد امین و شوقی ضیف ادعا کردند نه تنها با طبیعت عصر امیر المومنین علی علیه السلام منافات نداشته است بلکه از اسلوب های کلامی و سبک های رایج سخن به شمار می آمده است و نشان از قدرت و تبحر اشخاص در فنون و علوم ادب بوده است.

علاوه بر این در تتمه رد اشکالات منتقدین، می گوئیم: اگر فرض بگیریم که تعاریف و تقاسیم نحو با طبیعت آن زمان سازگاری نداشته است و این ادعا را بپذیریم، در این صورت نیز اشکال منتقدین مورد قبول نمیشود زیرا هر علم و دانشی در بدو تاسیس و ابداع متضمن مطالب و مسائلی میباشد که جدید و خلاف طبیعت آن عصر میباشد و هر دانشی اصطلاحات جدید و غریب با آن عصر دارد و از آنجایی که قران کریم به دلیل اشمال بر آرائه های ادبی خارق العاده و فصاحت و بلاغت بی نظیر و نظم و اسلوب شگفت انگیز معجزه میباشد و با توجه به اینکه اولین گام فهم معانی الفاظ قرائت صحیح آنها می باشد که متوقف بر تحصیل علم نحو میباشد بنابراین وضع

نحو در همان عصر نزول یا کمی پس از آن ضرورت دارد و به منظور صیانت از قرآن نباید بین عصر رواج قرائت و وضع قوانین نحو انفکاک و جدایی باشد.

زیرا همانطور که جرجی زیدان گفته است: تعجیل عرب در تدوین علم نحو تابع تعجیلشان در فتح و نشر دین بوده است، زیرا نشر دین که آیات و روایات باشد باید به طور مصون و بر طبق مفهوم و مقصود صحیح منتشر بشود و این امر محقق نمیشود مگر با علوم آلی که بیان باشد از نحو تا آیات و روایات دستخوش لحن و فساد و در نتیجه معنای سقیم نشود.

بنابراین از حیث گزاره های تاریخی و همچنین تعلیل و تحیل عقلی و ضرورت شناسی باید از منظر عقل و نقل حکم کرد به اینکه وضع قوانین دانش نحو نه تنها منافات و تضادی با طبعیت عصر امیر المومنین علی علیه السلام ندارد بلکه بخاطر آن رسالت و هدفی که از دانش نحو متوقع است باید به طور حتمی در همین عصر تاسیس می گشت تا بتوان در سایه تعلیمات عربیت از مفاهیم و مقاصد کلامی آیات به طور صحیح برداشت کرد و نمی دانیم چرا با وجود این همه از ادله و براهین نقلی و عقلی باز عده ای در این مسیر دچار اشتباه شده یا از حقیقت علمی در بحث رویگردان می شوند.

ص: 142

فصل هفتم: نقد و بررسی مدح و ذم علم نحو در روایات

نقد و بررسی مدح و ذم علم نحو در روایات

فصل هفتم

نقد و بررسی مدح و ذم علم نحو در روایات

به طور کلی در باب نحو ما دو دسته روایت داریم، روایاتی که امر میکنند به تعلیم قوانین زبان عربی و فراگیری علم نحو مصطلح را ضروری میدانند و روایاتی که برخی از ظاهرش برداشت مذمت کرده اند برای اطلاع از مقصود روایات و دلایل مذمت نحو بر فرض صحت در برخی روایت به اختصار به برخی از این روایات اشاره میکنیم در مدح دانش نحو در لسان روایات از سه تعبیر نحو، اعراب و عربیة استفاده شده و همانطور که گذشت منشأ تعدد تعبیر به دلیل اختلاف در وجه تسمیه این دانش می باشد.

تعبیر نحو در روایات

[بحار الانوار] در باب علمی علامه مجلسی رحمة الله علیه روایتی را در کتاب شریف که مردم امر به تعلیم آن شده اند و نافع میباشد به نقل از کتاب [الجواهر] کراچی رحمة الله علیه نقل از امیر المومنین علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمودند: چهار نوع علم داریم: علم فقه که موضوعش ادیان میباشد.

علم طب که درباره ابدان سخن میگوید، علم نحو که درباره صحت لسان بحث میکند و علم نجوم که شناخت زمان را میدهد (1)

ص: 145

در این روایت علم نحو جزو علوم اربعه محسوب شده و قسیم فقه، طب، نجوم قرار گرفته است، این مطلب دلیل بر اهمیت دانش نحو میباشد البته برخی گفته اند: امام علیه السلام در این روایت صدد حصر علوم نمیباشد و فقط برخی از علوم مهم را معرفی کرده اند که صرف وجود علم نحو ذیل این تقسیم، اشاره به اهمیت و جایگاه این دانش دارد.

الجواهر للکراچکی: قال أمير المؤمنين: العلوم أربعة: الفقه للأديان والطب للأبدان والنحو للسان، والنجوم لمعرفة الأزمان.

در روایتی دیگری نیز به نقل از علامه مجلسی رحمه الله علیه در بحار الانوار و شیخ حر عاملی رضوان الله علیه در کتاب وسائل الشیعه، حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام علوم را به سه قسم تقسیم کرده و فرمودند: سه نوع علم داریم؛ علم فقه که موضوعش ادیان است، علم طب که درباره ابدان می باشد و علم نحو که درباره صحت لسان سخن میگوید. تنها فرق این روایت با روایت سابق این است که در این روایت علم نجوم در شمار علوم ذکر نشده است.

وقال اميرالمومنين علي عليه السلام: العِلْمُ اَلْفِئَةُ لِاَلْاَدِيَانِ وَ اَلطَّبُّ لِاَلْاَبْدَانِ وَ اَلنَّحْوُ لِلسَّانِ (1)

ص: 146

1- [تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، 1/208][بحار الانوار، 45/75]

أعربوا حديثنا فإننا قومٌ فصحاء: محدث جلیل القدر کلینی رضوان الله علیه در کتاب شریف اصول الکافی از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است: احادیث ما را اعراب بدهید چرا که ما قوم فصیح میباشیم . محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد أبینصر عن جمیل بن درّاج قال أبو عبدالله ع أعربوا حديثنا فإننا قومٌ فصحاء(1)

اگرچه در ابتدای کتاب مراد از اعراب و وجه اطلاق اعراب بر دانش نحورا بیان کردیم اما تعبیر اعراب در این روایت چه معنایی دارد؟

مقصود از اعراب در کلام علامه مجلسی رحمة الله علیه علامه مجلسی رحمة الله علیه سه احتمال را بیان کرده اند:

احتمال اول: کلام ما بهترین کلام میباشد به همین خاطر کلام ما را برای مردم اظهار کنید و محاسن کلام ما را انتشار بدهید.

احتمال دوم: قوانین اعراب احوال اواخر کلمات در جملات اعرابی را یعنی قوانین دانش نحورا در کلام ما مراعات کنید و دچار لحن در گفتار و فساد در قواعد عربیت نشوید.

ص: 147

1- [اصول الکافی، باب رواية الكتب و الحديث و فضل الكتابة، 52/1]

احتمال سوم: در هنگام نوشتن احادیث ما مراعات کتابت حروف، نقطه گذاری و عدم خلط بین حروف را بکنید تا از تحریف، تصحیف و اشتباه مضمون باشد.

البته هیچ یک از این سه احتمال با یکدیگر تنافی ندارد و قابل جمع میباشند زیرا در نظر شیعه کلام ائمه معصومین علیهم السلام بهترین کلمات می باشد و باید برای مردم بازگو شود و اهل بیت علیهم السلام به فصیح سخن گفتن و در امان ماندن از لحن و پرهیز از خلاف نحو سخن گفتن دستور داده اند

[أي أظهره، وبينه، أو لا تتركوا فيه قوانين الإعراب، أو أعربوا لفظه عند الكتابة.]

مقصود از اعراب در کلام صدر الدین شیرازی رحمه الله عليه

صدر الدین شیرازی منظور امام از تعبیر اعراب در روایت را رعایت قواعد علم نحو مصطلح و فراگیری این دانش دانسته است و در شرح کلام امام از لفظ اعراب گفته است گفتار ما را اعراب بدهید یعنی دچار لحن در اعراب کلمات نشوید و با رعایت قواعد عربیت، اعراب صحیح به کلمه بدهید، زیرا کلام ما اهل بیت علیهم السلام فصیح میباشد و اگر شما دچار لحن یا اهمال اعراب بشوید،

ص: 148

کلام مارا از فصاحت می اندازید و مقصود صحیح ما را از بین میبرید و این موجب تقویت حق مطلب و مقصود اصلی گفتار ما می شود.

اعربوا حدیثنا ای لا۔ تلحنوا فی اعراب الکلمات واعطوا الکلمة اعرابها فانما قوم فصحاء وکلامنا فصیح فاذا الحنتم فيه أو اهملتم فی اعرابه
اختلت فصاحته و فات المقصود من رعايته فيكون ظلما فيه و تقویتنا لحقه اعرابوا حدیثنا (1)

ص: 149

1- [شرح اصول الکافی، 2/279]

مقصود از اعراب در کلام علامه شعرانی رحمه الله عليه

ظاهر روایت این است که مراد از اعراب همان معنای لغوی اعراب یعنی فصیح سخن گفتن (آشکار سخن گفتن) باشد و منظور روایت این است که: ما اهل بیت علیهم السلام قوم فصیحی هستیم که با الفاظ مشتبه و عباراتی که در فهم نارسا هستند و بر مقصود دلالت نمیکنند سخن نمیگوییم، بنابراین اگر احادیث ما را نقل میکنید الفاظ روایت را به الفاظ مبهم که ایجاد اخلال در معنا میکند تغییر ندهید.

از ظاهر کلام علامه شعرانی رحمه الله علیه برداشت می شود که ایشان از این روایت نهی امام نسبت به نقل به معنا را برداشت کرده اند اما به نظر می آید که این برداشت صحیح نباشد یا حداقل منظور روایت مزبور این مطلب نباشد.

زیرا روایات متعددی نقل به معنا را در صورتی که اخلال در مقصود نشود به روایان حدیث اجازه داده اند و اگر امام در صدد بیان این مطلب بود از لفظ یا تعبیر دیگری استفاده می کردند به طور مثال می فرمودند: [لا تغیروا کلامنا] یا [احفظوا الفاظ احادیثنا] در حالیکه امام فرمودند [اعربوا حدیثنا] و در نزد اهل لغت:

[أعرب] یعنی ابان و اظهر به معنای آشکار شدن که دقیقا با رعایت قوانین علم نحو و اعراب گذاری آخر کلمات است که کلام آشکار میشود و فاعل از مفعول به، تعجب از خبر، معرب از مبنی و سائر اصناف کلام از یکدیگر شناخته میشود، بنابراین به این روایت نیز میتوان به عنوان یک دلیل روایی برای اهتمام به تعلیم علم نحو استشهاد و استناد کرد

أعرب القرآن فأنه عربی

شیخ کلینی رضوان الله علیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: زأعرب القرآن فأنه عربی: قرآن را اعراب بدهید زیرا قرآن عربی میباشد.

[علی بن ابراهیم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن سليمان الفراء عن أبيه عن أبي عبد الله ع قال: أعرب القرآن فأنه عربی]

شارح شهیر اصول کافی محدث جلیل القدر ملا صالح مازندرانی رضوان الله علیه در تبیین مراد از لفظ اعراب دو احتمال را ذکر کرده اند: اعراب به معنای آشکار نمودن و عدم لحن در حرکات که منظور همان اعراب مصطلح و رعایت قوانین دانش نحو می باشد. یا به معنای فصاحت و عدم لحن در ادای حروف و احکام و صفات حروف می باشد که منظور علم تجرید مصطلح می باشد که البته جمع بین

دو احتمال هیچ منافاتی ندارد زیرا رعایت علم نحو و تجوید هر دو از لوازم ضروری قرائت قرآن می باشد زیرا قارئ قرآن باید تمام قوانین قرائت اعم از دستورات نحوی و تجویدی را رعایت کند، موضع رفع، نصب، جر و جزم کلمات را بداند که مربوط به دانش نحو است و مقام وقف، وصل، احکام مخارج حروف را نیز رعایت کند که مربوط دانش تجوید است.

بنابراین روایت مزبور نیز یکی دیگر از شواهد روایی برای امر به تعلیم علم نحو و اهمیت این دانش میباشد.

[اما من أعرب كلامه اذا ظهر اعرابه و لم يلحن فيها أو من أعرب بكلامه اذا أفصح به و لم يلحن في حروفه و مواده] (1)

ص: 152

1- [شرح الكافي، ملا صالح مازندرانی، 41/11]

وقال النبي صَلَّى الله عليه وآله: أُعربوا القرآن و التمسوا غرائبهُ: به نقل از علامه مجلسی در بحار پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: قرآن را اعراب بدهید و ظرائف و لطائف آن را دریابید. (1)

در ابتدا علامه مجلسی در شرح لفظ اعراب گفته اند: یعنی زیبایی های لازم در قرائت مانند: تفخیم، ترقیق، ادغام و سایر قوانین علم تجوید در قرائت قرآن اظهار بشود و سپس کلام طیبی در [شرح المشكاة] را بیان کرده اند

طیبی در شرح المشكاة گفته است: مراد از [اعربوا القرآن و التمسوا غرائبهُ]

یعنی زیبایی ها و نکات ویژه اعراب در قرآن و غرائب لغت، ظرائف و لطایف لغوی قرآن را دریابید و کشف کنید. در کتاب نهایی آمده است: اعراب را اعراب نامیده اند بخاطر آشکار و واضح بودن کلام وقتی آن را اعراب می دهیم و مانند اعراب به معنای کنار زدن پرده، حالات اعرابی آخر کلمه معنا را کشف میکنند و غموض و مشکلات معانی را کنار می زند و حل می کند.

[أعرب القرآن قيل المراد اقرءوها بألحان العرب كما مر ، أي بينوا فيه محسنات القراءة من التفخيم والترقيق والإدغام وغير ذلك ، وقال الطيبي في شرح المشكاة أعربوا القرآن واتبعوا غرائبهُ أي بينوا

ص: 153

1- [بحار الانوار، 106/89]، [شرح الكافي، 41/11]

ما فيه من غرائب اللغة وبدائع الإعراب ، وفيه غرائب بالفرائض و الحدود ليزول التكرار، وفي النهاية إنما سمي الإعراب إعرابا لتبينه و إيضاحه [1]

تعبیر عربیة از علم نحو در لسان روایات

تعلّموا العربیة فأنتها كلام الله الذی تكلم به خلقه

برخی از دانشمندان به روایتی که در کتاب شریف بحار الانوار به نقل از کتاب خصال شیخ صدوق رضوان الله علیه آمده است

استناد کرده اند از امام صادق علیه السلام روایت شده است: عربیة را یاد بگیرید چرا که عربیة کلام خدا میباشد که با مخلوقات خود سخن گفته است. [حدّثنا أبی رضی الله عنه قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عیسی عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی عن رجلٍ من خُزاعة عن أسلمی عن أبیه عن أبی عبدالله علیه السّلام قال: تعلّموا العربیة فأنتها كلام الله الذی تكلم به خلقه] [2]

تعبیر عربیة هر چند از قوّت روایاتی که تصریح به اصطلاح نحو یا اعراب کرده اند، برخوردار نیست لکن به طور عام وبه دلالت التزامی

ص: 154

1- [مرآة العقول، 501/12]

2- [الخصال، شیخ الصدوق، 258/1] [بحار الانوار، 212/1]

ناظر به علم نحو و جمیع علوم ادبی می‌باشد زیرا شناخت صحیح نسبت به زبان عربی بدون رعایت دستور زبان عربی که یکی از مهم‌ترین دستورات آن دانش نحو می‌باشد حاصل نمی‌شود در نتیجه فراگیری دانش نحو لازم و ضروری می‌باشد تا با یادگیری آن کلام خدا را بفهمیم.

نقد و بررسی مذمت دانش نحو در لسان روایات

در مقابل عده‌ای برای اثبات مذمت علم نحو و نکوهش تعلیم و تعلم این علم به روایتی استناد کرده‌اند که علامه مجلسی در بحار و شیخ حر عاملی رحمة الله علیهما در وسائل ذکر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند.

عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ إِنهَمَكَ فِي طَلَبِ النَّحْوِ سَلَبَ الْخُشُوعَ : از امام موسی بن جعفر علیه السلام از آباء مطهرشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: کسی که در طلب نحو افراط کند، خشوع از او سلب میشود(1)

ص: 155

1- [وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، 329/17]

ابتدا باید دانست آیا مراد از نحو در روایت مزبور علم نحو مصطلح می‌باشد یا معنای دیگر از نحو قصد شده است و سپس در خصوص لفظ [انهمک] و عنوان انهماک بحث کرد.

مراد از نحو در کلام علامه مجلسی رحمة الله علیه

علامه مجلسی رحمة الله علیه سه احتمال را در مراد از کلمه نحو بیان کرده اند:

احتمال اول: افراط در فراگیری علم نحو برای فخر فروشی و غرور تکبر مورد مذمت می باشد و از تحصیل آن برای فخر فروشی و تکبر نسبت به دیگران نکوهش شده است هرکس در طلب علم نحو افراط به خرج بدهد خشوع از او سلب میشود؛ زیرا اشخاصی که اشتغال زیادی به علم نحو و به طور کلی علوم ادبی دارند، بخاطر دارا بودن قدرت فصاحت و بلاغت، دیگران را که دچار لحن و فساد در کلام میشوند استهزاء میکنند و دچار غرور و تکبر میشوند به همین دلیل روایت مزبور از افراط در طلب نحو نهی کرده است، زیرا موجب فخر فروشی و عجب و غرور میشود و این مطلب در نزد اهل علم معروف است که عموم ادباء دچار غرور می شوند و با فصاحت و بلاغت خود فخر فروشی میکنند.

ص: 156

مویّد این مطلب و احتمال ماجرای فخر فروشی و تکبر دانشمند نحوی در کشتی با کشتیان می باشد که مولوی در شعر خود به آن اشاره کرده است.

آن یکی نحوی به کشتی در نشست/رو به کشتیان نمود آن خود پرست

گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا *** گفت نیم عمر تو شد بر فنا

دل شکسته گشت کشتیان ز تاب *** لیک آندم گشت خاموش از جواب

باد کشتی را به گردابی فکند *** گفت کشتیان بدان نحوی بلند

هیچ دانی آشنا کردن بگو *** گفت نی از من تو سباحی مجو

گفت کل عمرت ای نحوی فناست *** زانکه کشتی غرق در گردابه است

احتمال دوم: مذمت توجه به قواعد نحوی در هنگام دعاء: اگر شخصی در هنگام قرائت ادعیه و تلاوت آیات و روایات به جای تفکر و تدبّر در مضامین و مفاهیم عالی دعاء، غرق در نکات ادبی و وجوه ادبی متن دعا بشود از آن ثمره دعا که ایجاد حالت خضوع و خشوع و تضرع میباشد فارغ و غافل میگردد، به همین خاطر پیامبر از افراط در توجه به نحو هنگام دعا نهی فرمودند.

ص: 157

احتمال سوم: نحو به معنای طریق [راه رفتن] هرکس در شیوه راه رفتن دقت بسیاری به خرج بدهد خضوع و خشوع از او سلب میشود طبق این احتمال مراد از نحو معنای لغوی میباشد نه دانش نحو اصطلاحی که متکفل صیانت لسان از خطای در گفتار است.

علامه مجلسی پس از بیان این سه احتمال میفرماید: هیچ کدام از این سه احتمال مناسبی با مقام ندارد مگر با تکلف به ویژه در احتمال سوم (راه رفتن) زیرا خشوع در عبادات به کار میرود نه در راه رفتن و اگر نحو را به معنای طریق بگیریم طلب النحو میشود درصدد پیدا کردن راه نه راه رفتن و اساساً ناظر به شیوه راه رفتن نمیشد تا ما روایت را حمل کنیم بر نهی از دقت بسیار در راه رفتن که موجب سلب خشوع میشود.

بیان الظاهر أنّ المراد علم النحو و لا ینافی تجدد هذا العلم و الاسم لعلمه ع بما سیجدد و یحتمل أن یكون المراد التوجه إلى القواعد النحویة فی حال الدعاء. و النحو فی اللغة الطریق و الجهة و القصد و شیء منها لا یناسب المقام إلا بتكلف تام (1)

ص: 158

علامه طباطبایی ره نیز در روایت مزبور نحو را به معنای طریق دانسته اند و روایت را اینگونه حمل کرده اند: هرکس در راه طلب علم بدون عمل جدّیت به خرج بدهد، خشوع از او سلب میشود؛ این احتمال نیز دارای چندین تکلف میباشد، زیرا نیاز به تقدیر لفظ (علم) و عدم تقدیر اولی از تقدیر میباشد و اینگونه ترجمه کردن نیاز به تقدیم و تاخیر دارد زیرا در روایت کلمه طلب مقدم بر کلمه نحو میباشد و در مقام معنا میشود: [طلب طریق علم] نه [در طریق طلب علم] بنابراین اگر متن روایت اینگونه بود: [من انهمک فی نحو الطلب]... با تقدیر گرفتن کلمه علم چنین میشد: [من انهمک فی نحو طلب العلم] یعنی طریق طلب علم و معنای مورد نظر علامه طباطبایی به دست می آید، در حالیکه متن روایت این چنین نیست و همچنین کلمه النحو دارای ال میباشد و ال مانع از اضافه میباشد، به همین خاطر نمیتوان گفت: [من انهمک فی النحو طلب العلم] و نیز نمیتوان گفت: [فی الطريق طلب] بخاطر وجود ال در النحو و الطريق که مانع از اضافه میباشد.

علامه مجلسی و علامه طباطبایی رحمه الله علیهما هر دو با عبارت [الظاهر] سخن را آغاز نموده اند یعنی در صدد بیان احتمال هستند

نه ذکر یک امر قطعی زیرا احتمالات مذکور به بیان خود علامه مجلسی رحمة الله علیه دارای تکلف میباشد

همچنین درسند این روایت جعفر بن محمد بن سنان دهقانی است که نه توثیق خاص دارد نه توثیق عام و عبیدالله بن عبدالله دهقان واسطی که نجاشی او را تضعیف کرده است و اعتباری ندارد، بنابراین حمل این روایت بر احتمالات مذکور اشکالات عدیده دلالتی و سندی دارد و مخالف قواعد ادبی میباشد. هر چند ما با دلایل نقلی و عقلی ممدوح بودن علم نحو و ضرورت تحصیل آن را ثابت کرده ایم و بر فرض صحت این روایت هیچ خدشه ای بر منزلت این دانش وارد نیست لکن به هر حال این روایت مذکور هیچ گونه دلالتی در مذمت نحو ندارد و غایت امر افراط در طلب این علم مذمت شده است که ما نیز بر همین عقیده میباشیم زیرا نگاه آلی به علم نحو داریم که در مسیر استنباط فراگیری آن به مقدار رفع حاجت در طریق فقاهت ضروری است نه علم استقلال و علی حدّه ای که خودش محور باشد و موضوعیت داشته باشد.

بنابراین اولاً این روایت هیچ دلالتی بر مذمت تحصیل اصل علم نحو ندارد و ثانیاً اگر از اشکالات فراوان روایت چشم پوشی کنیم غایت امر این است که افراط در فراگیری دانش نحو به دلالتی مانند ایجاد غرور و تکبر و فخر فروشی در وجود محصل آن مذموم و مورد

نکوهش است که مورد بحث ما نیست زیرا کلام در مقام حاضر در خصوص مدح یا ذم اصل دانش نحو است و مذمت بر اثر افراط بخاطر ایجاد غرور و تکبر اختصاصی به دانش نحو ندارد بلکه هر دانشی که شرط اخلاص در آن رعایت نشود و موجب فخر و غرور شود به حکم ثانوی مذموم و ناپسند میباشد اعم از اینکه علم نحو باشد یا سایر علوم حکم به وجوب فراگیری دانش نحو از باب مقدمه فهم دین.

دیدگاه علامه سید علی خان مدنی رحمة الله علیه

علامه ادیب سید علی خان مدنی رحمة الله علیه در مقدمه کتاب ارزشمند حدائق الندیة در بیان اهمیت علم نحو و مذمت لحن نوشته است: علم نحو مارا در فهم کتاب خدا، سنت اهل بیت علیهم السلام، مسائل فقه، هم صحبتی اعراب بایکدیگر کمک میکند. وبه همین خاطر است که برخی گفته اند: شناخت این علم واجب است، زیرا یادگیری شرع از این جهت که به زبان عربی میباشد حاصل نمیشود مگر به واسطه علم نحو و هر آنچه که تمام نمیشود حصول واجب مطلق الا به واسطه حصول آن از باب مقدمه و آلت واجب میباشد و در مقابل لحن از زشت ترین اشیاء میباشد

بنابراین قول به وجوب فراگیری علم نحو از باب اینکه مقدمه فهم شرع میباشد قول وجیه و مطلوبی می باشد، در نتیجه با امعان نظر کامل و بذل

جهد وسعی تمام باید این علم را فراگرفت چون ما درصدد فهم آیات و روایات (ثقلین) می باشیم

که وسیله هدایت ابدی و رهایی از شقاوت سرمدی هستند به همین خاطر اهتمام جدی به علم نحو داریم که ابزار فهم ثقلین می باشد.

[قیل: ومن ثمّ كانت معرفته واجبة، لأنّ تعلّم الشرائع الواردة بلغة العرب لا يتمّ إلا به]. (1)

دیدگاه عباس حسن صاحب کتاب النحو الوافی

عباس حسن نیز در مقدمه النحو الوافی در بیان شرافت علم نحو گفته است: درک کلام خدا، فهم دقائق تفسیر، فهم معنای احادیث، اصول عقائد، ادله احکام، مسائل فقهی و بحوث شرعی، مفتقر به فراگیری علم نحو میباشد

علم نحو وسیله مستعرب، سلاح لغوی، عماد بلاغی، ابزار مجتهد و مدخل به جمیع علوم اسلامی میباشد. و به طور خلاصه شرط لازم ورود به تمامی علوم اسلامی فراگیری علم نحو میباشد و حتی جمیع علوم ادبی بدون علم نحو ناقص میباشد و فهم شرع بدون دانش نحو متصور نمی باشد.

ص: 162

1- [الحدائق الندیة، سیدعلی خان مدنی، 53/1]

بنابراین اعتقاد به وجوب فراگیری و ضرورت تحصیل دانش نحو از باب اینکه مقدمه فهم صحیح متن دین است و حصول درک صحیح از ثقلین بدون تحصیل آن ممکن نیست، گفتاری دارای قوت و وجیه مییابد که عدم اطلاع از آن باب فهم صحیح از تفسیر، کلام، فقه و سائر علوم را می بندد.

پایان

ص: 163

كتاب العين: خليل بن أحمد بن عمرو بن تميم الفراهيدي ل (175هـ)، دار ومكتبة الهلال

طبقات فحول الشعراء: محمد بن سلام بن عبيد الله (232هـ)، دار المدني جدة

البيان والتبيين: عمرو بن بحر أبو عثمان الجاحظ (255هـ) دار ومكتبة الهلال، بيروت

المعارف: أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (276هـ)، الهيئة المصرية

جمهرة اللغة: أبو بكر محمد بن الحسن بن دريد الأزدي (321هـ) دار العلم للملايين - بيروت

الأضداد: أبو بكر الأنباري (328هـ) المكتبة العصرية، بيروت

الزاهر في معاني كلمات الناس: محمد بن القاسم أبو بكر الأنباري (328هـ)، مؤسسة الرسالة - بيروت

أخبار النحويين: أبو طاهر، عبد الواحد بن عمر بن محمد بن أبي هاشم البزار (349هـ)

أخبار النحويين البصريين: الحسن بن عبد الله بن المرزبان السيرافي، أبو سعيد (368هـ) ط: مصطفى البابي الحلبي

طبقات النحويين واللغويين: محمد بن الحسن ابوبكر الزبيدي الأندلسي (379هـ) ط دار المعارف

المنصف لابن جني: أبو الفتح عثمان بن جني الموصلبي (392هـ) ط: دار إحياء التراث القديم

الخصائص: أبو الفتح عثمان بن جني الموصلبي (392هـ) ط الهيئة المصرية العامة للكتاب

تاريخ العلماء النحويين: التنوخي، أبو المحاسن (442هـ)، هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان، القاهرة

كنزالفوائد: الكراجكي، أبو الفتح (449هـ)

تاريخ مدينة دمشق: أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله ابن عساكر (571هـ) دار الفكر بيروت

نزهة الألباء في طبقات الأدباء: عبد الرحمن بن محمد بن عبيد الله الأنصاري، أبو البركات، كمال الدين الأنباري (577هـ) ط مكتبة المنار، الزرقاء - الأردن

البلغة في الفرق بين المذكر والمؤنث: عبد الرحمن بن محمد أبو البركات، كمال الدين الأنباري (577هـ)، مكتبة الخانجي - القاهرة - مصر

تلقيح فهم أهل الأثر في عيون التاريخ والسير: جمال الدين أبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي (597هـ)-

معجم الأدباء إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب: شهاب الدين أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموي (626هـ) ط: دار الغرب الإسلامي، بيروت

إنباه الرواة على أنباه النحاة: جمال الدين أبو الحسن علي بن يوسف القفطي (646هـ) دار الفكر العربي - بيروت

الجامع لأحكام القرآن تفسير القرطبي أبو عبدالله القرطبي (المتوفى: 671هـ) ط دارالكتب القاهرة

وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان: ابن خلكان البرمكي الإربلي (681هـ) دار صادر - بيروت

تهذيب الكمال في أسماء الرجال: يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف المزي (742هـ)، مؤسسة الرسالة - بيروت

تاريخ ابن خلدون: عبد الرحمن ابن خلدون (808هـ)، انتشارات اعلمى بيروت

الإصابة في تمييز الصحابة: ابن حجر العسقلاني (852هـ)، دار الكتب العلمية - بيروت

جامع المسانيد والسُّنن الهادي لأقوم سنن: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي (774هـ) دار خضر بيروت

المزهر في علوم اللغة وأنواعها: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (911هـ) دار الكتب العلمية - بيروت

الاقتراح في أصول النحو: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (911هـ) دار البيروتي، دمشق

بغية الوعاة في طبقات اللغويين و النحاة: (911هـ) جلال الدين السيوطي، المكتبة العصرية بيروت

خزانة الأدب ولب لباب لسان العرب: عبد القادر بن عمر البغدادي (المتوفى: 1093هـ)

الحدائق الندية في شرح الفوائد الصمدية: سيد عليخان بن احمد مدنى (1120ق)، ذوي القربى

كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام : فاضل هندي (1137هـ)، مؤسسة النشر الاسلامي،

الدراسات اللغوية و النحوية في مصر: (1397هـ). أحمد نصيف، مكتبة دار التراث قاهره،

المدارس النحوية : شوقي ضيف (1426هـ)، دار المعارف

تلحين النحويين للقراء، ياسين جاسم المحيميد، مكتبة الفقاهة

إحياء النحو، ابراهيم مصطفى، لجنة التأليف و الترجمة القاهرة

من تاريخ النحو، سعيد افغانى، دار الفكر بيروت

ضحى الاسلام، أحمد امين، مكتبة النهضة المصرية

اثر القرآن في تطور النقد العربي، سعد زغلول، دار المعارف قاهره

في الأدب الجاهلى، طه حسين، دار المعارف مصر دراسات في النحو و اللغة، حسن عون، قاهره

القرآن الكريم و اثره في الدراسات النحوية، دار المعارف مصر،

ص: 167

تاریخ آداب العرب، مصطفی صادق رافعی، المكتبة العصرية بیروت (1426ق)

تاریخ الادب العربی فی العصر العباسی محمد علی آذر شب، انتشارات سمت

تاریخ نحو، عبد الکریم محمد، ترجمه رمضان رضائی، دانشگاه تبریز علی محمد میر جلیلی، بوستان کتاب

نقش قران در پایه گذاری و تطور علوم ادبی علیرضا دل افکار، انتشارات سمت

ص: 168

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

